



وقایع اخیر در سرزمین‌های اشغالی، امید برای نجات فلسطین را افزایش داده است

صهیونیست

نفوذ چطور اتفاق افتاد



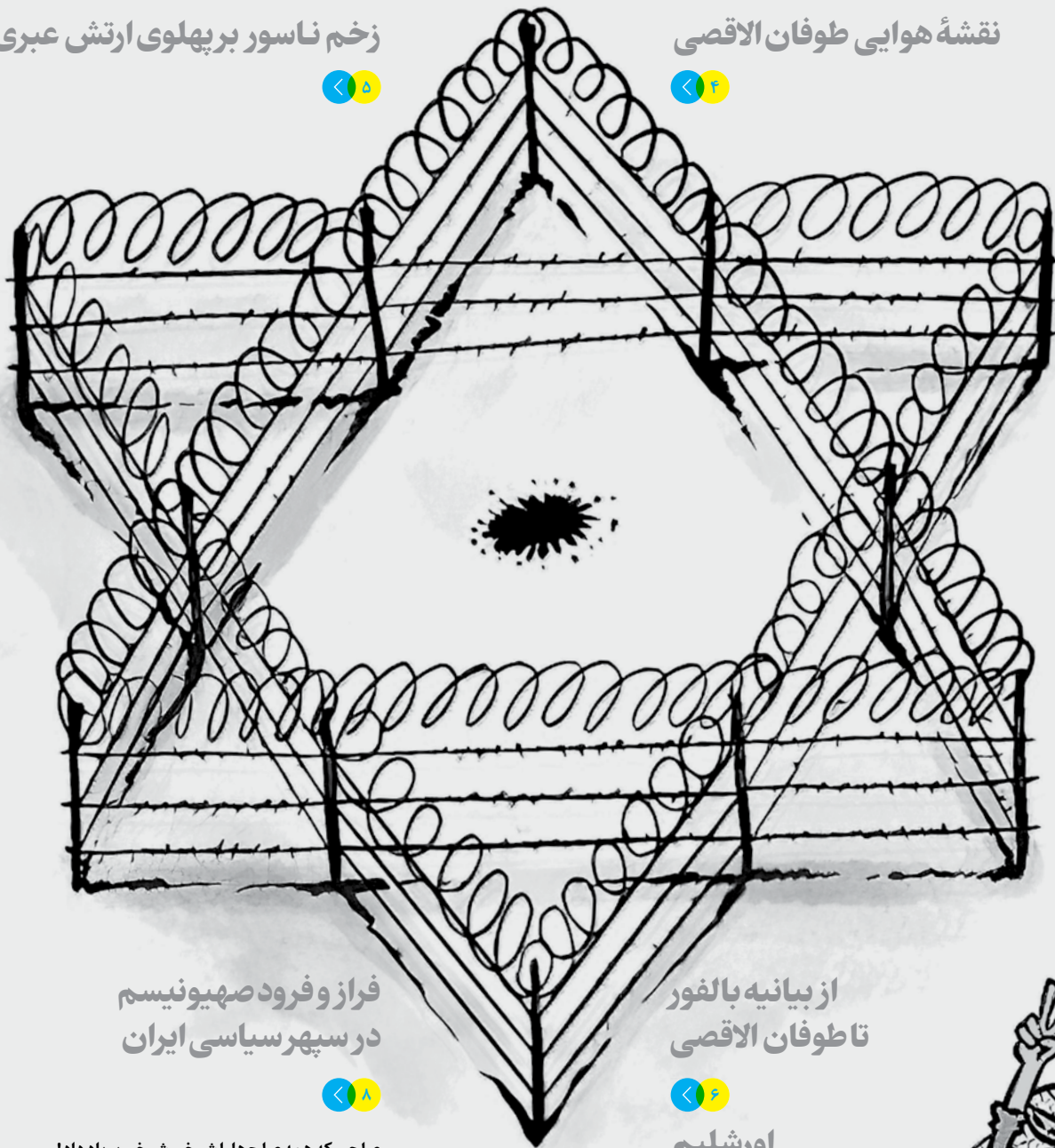
بزرگ‌ترین زندان روباز دنیا



زخم ناسور بر پهلو ارتش عبری



نقشه‌های هوایی طوفان الاقصی



فراز و فرود صهیونیسم
در سپهر سیاسی ایران



از بیانیه بالفور
تا طوفان الاقصی



صلحی که همه صلح‌ها را شوخی شوخی بر باد داد!

دیوید فرامکین از بحران خاورمیانه‌ای
در خاورمیانه می‌گوید...



اورشلیم
هویت گمشده
هشتادساله



نگاهی به فیلم‌های منتخب
ایران برای حضور در اسکار

اسکار سیاسی

و همه گزینه‌های روی میز!



روزگار سرد و قطبی
آقای فوسه!

راوی ناگفته‌ها به خاطر
نمایشنامه‌هایش نوبل ادبیات را
به خانه برد

آقایان و خانم‌ها، نوبل ۲۰۲۳ به یون
فوسه، نمایشنامه‌نویس شهیر نروژی
رسید و هیأت داوران در بیانیه‌ای گفته
است این جایزه را برای «نمایشنامه‌های
بدیع و نشر او که ناگفتنی‌ها را
می‌گوید»، به آقای فوسه اهدا کرده
است. بنابراین با هم نگاهی اجمالی
به یون فوسه و آثارش داشته باشیم.



به بهانه روز جهانی استاندارد

آقای استاندارد گرافیک

همه ما علامت استاندارد را
می‌شناسیم و در بسیاری موارد برای
اطمینان از کالایی که برای ما آشنا
نیست به دنبال آن نشان می‌گردیم
تا با خیال راحت از آن استفاده کنیم



«سرزمین کهن» از

تلویزیون رفت

«سرزمین مادری» به

تلویزیون آمد








زنان در نوبل

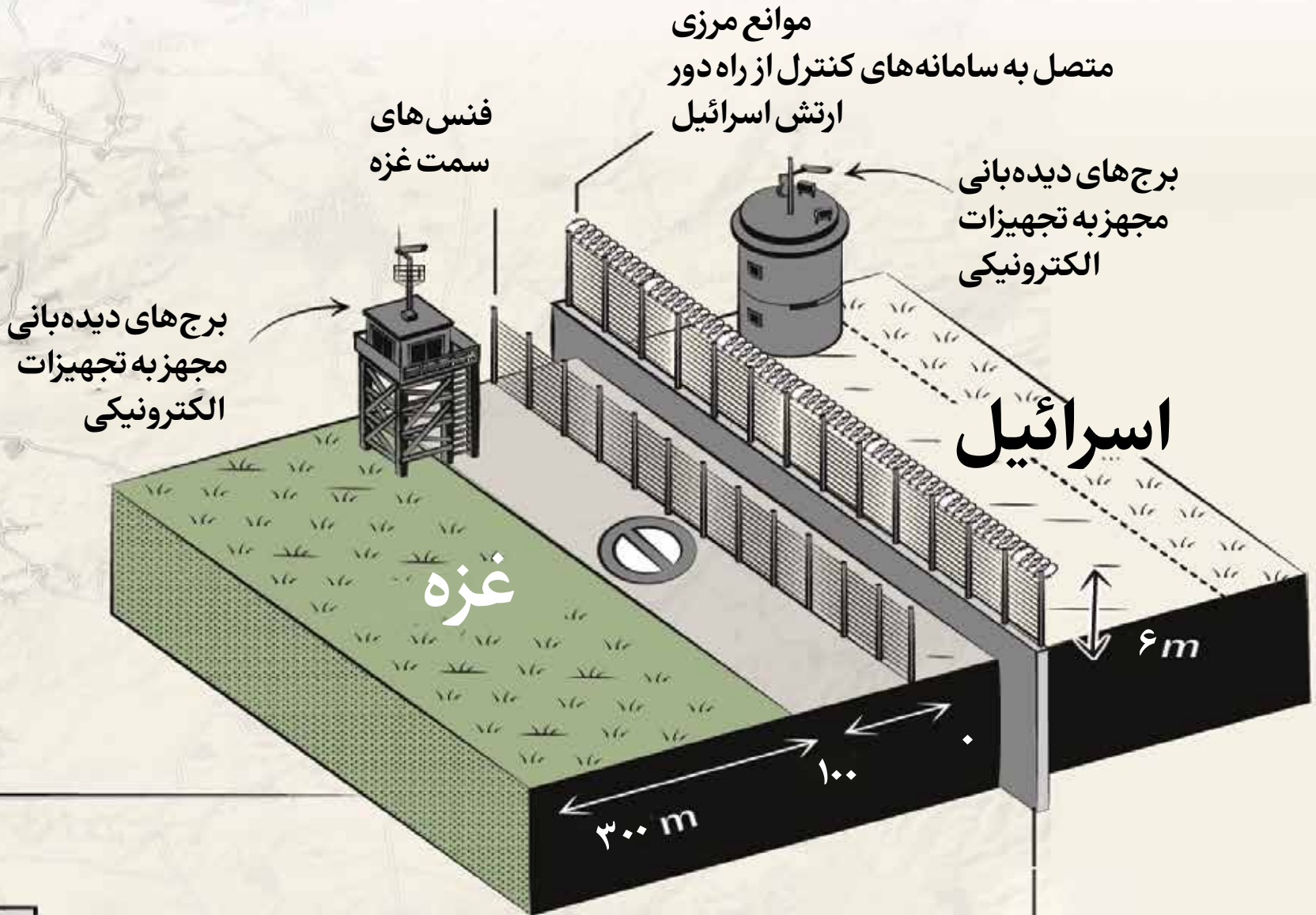
کشورهای اسلامی


نقش و حضور زنان دانشمند
در رویداد مصطفی (ص)




اطلاع‌نگاشت

-  گذرگاه‌های مسدود شده سمت اسرائیل
-  گذرگاه‌های فلسطین
-  محدوده ممنوعه دریایی
-  کمپ‌های پناهندگان
-  تأسیسات آب شیرین کن



 محدوده ممنوعه
به عرض ۱۰۰ متر

 محدوده حائل به عرض ۱۰۰ تا ۳۰۰ متر که صرفاً
کشاورزان غزه آن هم بدون هیچ وسیله نقلیه
امکان تردد دارند

دیوار فلزی زیرزمینی
مجهز به حسگرهای
الکترونیکی جهت
جلوگیری از حفر تونل

-  فنس ها و موانع فلزی دوگانه
-  دیوار بتنی
-  دیوار حائل فلزی مصر
-  منطقه حائل
-  منطقه خطر

بزرگترین زندانی رویار دنیا

نوار غزه یک زندان است. زندانی که ۲ میلیون نفر در آن زندانی شده‌اند. این زندان فقط سقف ندارد. لازم به ذکر است که آسمان نوار غزه هم دائماً توسط هواپیماها، بالگردها و پهپادهای اسرائیلی تحت نظر و کنترل است.



نقشه هوایی طوفان الاقصی

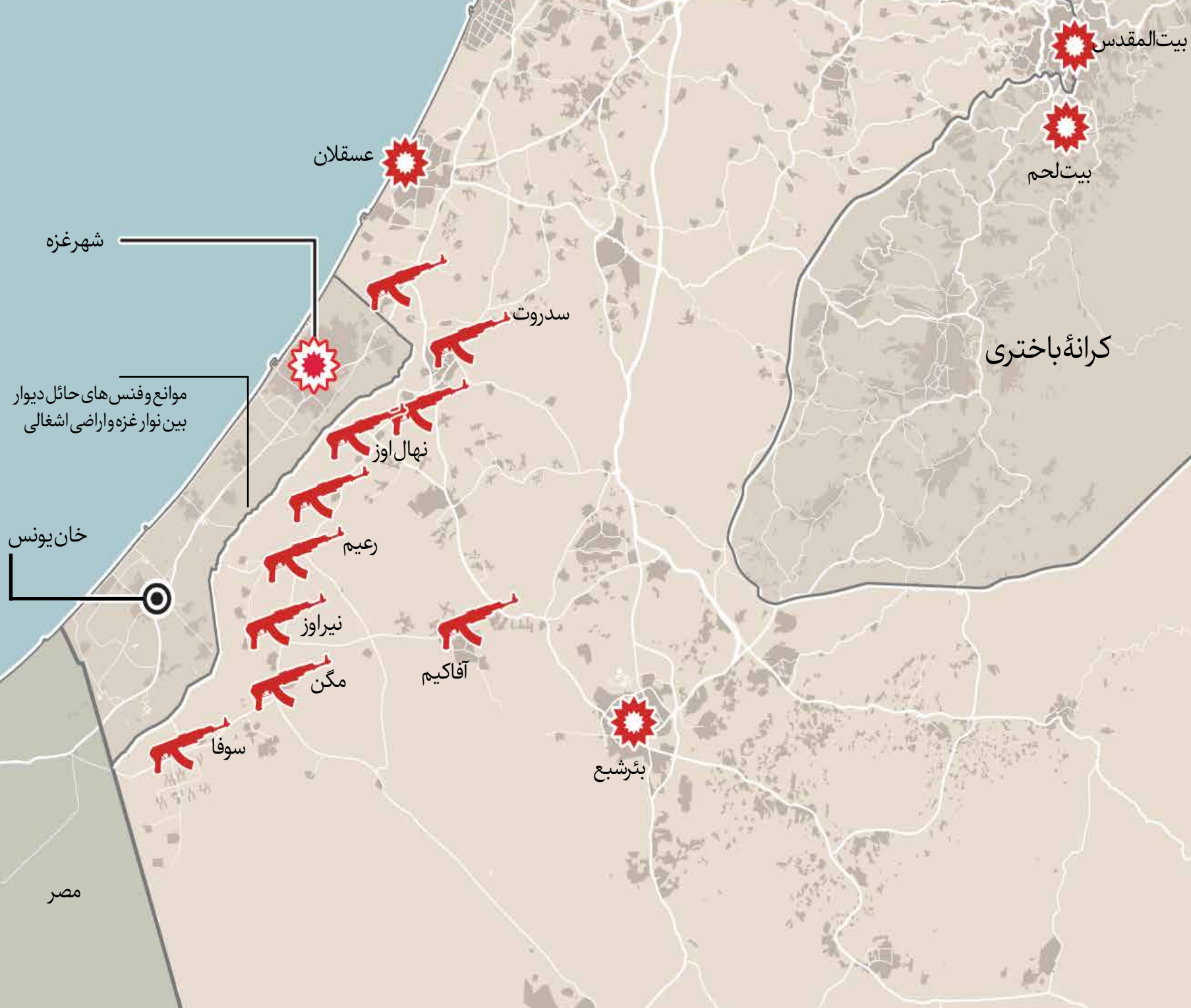
اطلاع نگاشت



فرودگاه بین المللی بن گورین

-  رزمندگان حماس
-  حملات راکتی حماس
-  حملات هوایی و توپخانه‌ای اسرائیل

نیروی حماس همزمان با شلیک هزاران راکت به سمت پایگاه‌ها و شهرک‌های صهیونیست‌نشین با نفوذ زمینی موفق به عبور از موانع شده و عمق درگیری را به داخل اراضی اشغالی و شهرک‌ها و پایگاه‌های اسرائیلی آن سوی مرزهای غزه کشاندند



شهر غزه

موانع و فنس‌های حائل دیوار بین نوار غزه و اراضی اشغالی

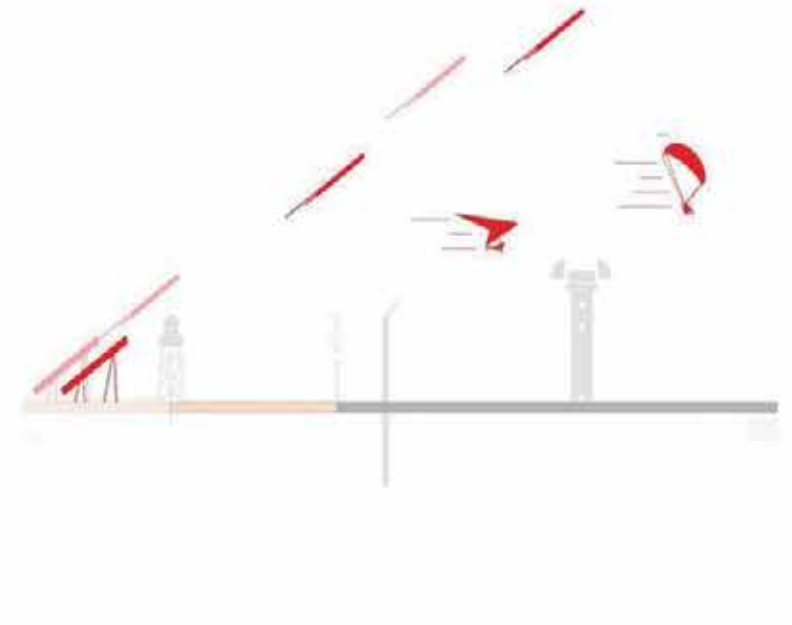
خان یونس

مصر



نفوذ چطور اتفاق افتاد

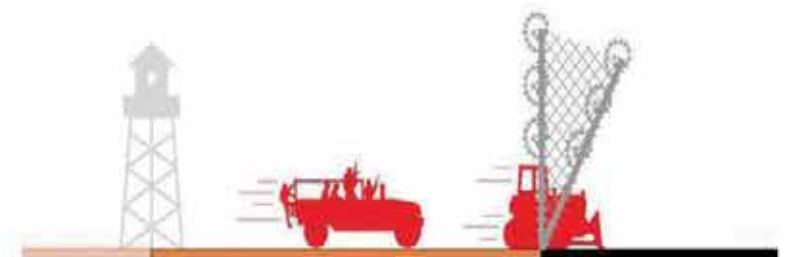
نیروهای مقاومت فلسطین همزمان با نفوذ به داخل اراضی اشغالی از هوا و زمین، بیش از ۳ هزار راکت به داخل اراضی اشغالی شلیک کردند. نیروهای مقاومت با گلابدر و پارگلابدر هم هوایی از موانع مرزی گذشتند.



نیروهای مقاومت بخش هایی از فنس های مرزی اطراف نوار غزه را منفجر کردند و سپس با موتورسیکلت از حفره های ناشی از انفجار گذشتند.



در ادامه بولدوزرها وارد شدند. آنها حفره های ناشی از انفجار را بزرگ تر کردند تا وسایل نقلیه بزرگ تر و خودروها امکان عبور از مرز و ورود به داخل اراضی اشغالی را پیدا کنند.



چرا اقدام اخیر نیروهای فلسطین یک اتفاق عجیب و غریب در تاریخ ۷۰ ساله اسرائیل است

زخم ناسور به پهلو ارتش عبری

محمدصادق عزیزاده

سردبیر

۷۰ و اندی ساله اسرائیل را بر صیونیست ها تحمیل کرده اند بلکه با نفوذ به داخل اراضی اشغالی، تاریخ درگیری های مقاومت و اسرائیل را از موضع دفاعی صرف به موضع تهاجمی و شبیخون زدن بر ارتش عبری وارد یک نقطه عطف کرده اند. نیروهای مقاومت فلسطین با تدبیرهای هوشمندانه در منطقه ای کوچک به طول ۴۰ و عرض ۱۳ کیلومتر، ضمن برنامه ریزی برای یک عملیات سنگین به گونه ای رفتار کرده اند که تمام اقدامات پیش زمینه و پشتیبانی که برای شروع چنین عملیاتی لازم است را از چشم دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی اسرائیل هم پنهان کرده اند.

در مقام توصیف نباید از نظر دور داشت که نوار غزه از دو سمت در محاصره اسرائیل و تحت نظارت و رصد دائم دستگاه های اطلاعاتی اسرائیل و تجهیزات ریزو درشت جاسوسی و جمع آوری اطلاعات قرار دارد که از زمین و هوا بر نوار غزه مسلطند. از نوار ساحلی حدوداً ۴۰ کیلومتری غزه هم به جز محدوده چسبیده به ساحل جزو مناطق ممنوعه قرار دارد که نیروی دریایی ارتش اسرائیل با حضور سنگین رزمی و اطلاعاتی خود اجازه هیچگونه تحرک و اقدامی را روی آب نمی دهد. در جنوب نوار غزه هم که با کشور مصر هم مرز است، علاوه بر مسدود بودن گذرگاه رفح به عنوان تنها گذرگاه مرزی نوار غزه با مصر، این محدوده ۱۳ کیلومتری هم تحت نظارت دائم نیروهای زمینی، دریایی و هوایی ارتش اسرائیل قرار دارد.

حال در چنین وضعیت و موقعیتی، اهمیت اقدام اخیر نیروهای مقاومت فلسطین در نوار غزه در قالب عملیات طوفان الاقصی، مشخص می شود. گروه های مقاومت متکی به ابزار و تجهیزات که در برابر توانمندی های نظامی صهیونیست ها چیزی محسوب نمی شود نه تنها با یک شبیخون و تبدیل کردن موضع دفاعی به موضع تهاجمی به درون سرزمین های اشغالی نفوذ کرده و تلفاتی تاریخی به این رژیم وارد می کنند بلکه تمام مقدمات اجرای چنین عملیاتی از صفر تا صد و لحظه شروع عملیات هم از چشم همه دستگاه های اطلاعاتی و جاسوسی نه تنها صهیونیست ها بلکه دیگر دستگاه های اطلاعاتی دنیا که با اسرائیل تبادل اطلاعات دارند هم پنهان می ماند. شدت غافلگیری این ضربه به اندازه ای است که همان گونه که در تصاویر و ویدئوهای منتشر شده در این روزها هم قابل مشاهده است، نظامیان صهیونیست حتی فرصت برداشتن کاورهای برزنتی روی تانک ها و تجهیزات خود را هم پیدا نکرده اند. در چنین موقعیتی است که می توان با جرأت مدعی شد اسرائیل بعد از عملیات ۱۵ مهر دیگر آن اسرائیل قبل از ۱۵ مهر نیست. نیروهای فلسطینی یک تصویر ۷۰ ساله را شکسته اند. حالا بسیاری از جوانان و جریان های حتی غیردینی فلسطینی و لبنانی واردنی و مصری مشغول پرسیدن این سؤال از خودشان هستند که اگر فلسطینی ها با شلوار ورزشی و دمپایی و تی شرت توانسته اند پایگاه ها و مقرهای مجهز ارتش عبری را فتح و بزرگ ترین ضربه طول تاریخ اسرائیل را به دستگاه امنیتی و اطلاعاتی اش وارد کنند چرا ما نتوانیم. این همان نقطه و زخم کاری است که در پهلو اسرائیل فرو رفته و دیگر هم ترمیم پذیر نخواهد بود.

قدرتمندترین ارتش خاورمیانه! چهارمین نیروی هوایی قدرتمند دنیا! جزو سه دستگاه برتر اطلاعاتی و جاسوسی و امنیتی! اینها عباراتی بوده که همیشه در رسانه ها برای توصیف دستگاه اطلاعاتی و نظامی رژیم صهیونیستی از آنها استفاده شده است. نه! تصور نکنید که همین ابتدای امر می خواهیم خط بطلان بر این عبارات کشیده و به مانند بسیاری از حرف ها و عبارات کلیشه ای و شعاری، این توصیف ها را صرفاً یک توهم بدانیم. نه! دستگاه های جاسوسی و اطلاعاتی و امنیتی اسرائیل اینقدرها هم ضعیف نیستند. فقط یک قلم بدانید که دستگاه جاسوسی و اطلاعاتی اسرائیل (موساد، شابک و شین بت) که از ترکیب گروه های اطلاعاتی و جوخه های تروری تشکیل شده که پیش از تشکیل دولت اسرائیل هم مشغول فعالیت بودند، قدیمی ترین و با سابقه ترین مجموعه امنیتی و اطلاعاتی دنیاست و سابقه فعالیت هسته های اصلی آن به حدود یک قرن می رسد.

ارتش اسرائیل هم از این قاعده نیست. این ارتش در کنار حمایت های سنگین فناورانه و اطلاعاتی که از قدرت های مختلف شرق و غرب دریافت کرده و می کند خود هم به دلیل آنکه تجارب متعدد عملیاتی داشته و در ۷۰ سال اخیر در جنگ های متعددی حضور داشته - از ارتش های کلاسیک عربی مصر و سوریه و عراق و اردن تا گروه های چریک و چابک مانند گروه های مقاومت در لبنان و فلسطین - یکی از باتجربه ترین ارتش های غرب آسیاست. ارتش که سوابق متعدد جنگی و شرایط بحران آن را تبدیل به یک مجموعه نظامی تبدیل کرده که فارغ از شکست یا پیروزی، گرم و سردهای مختلف شرایط جنگی را جشیده است. تصویر مبهم و هولناکی که رسانه های غربی و آمریکایی از شکست ناپذیری این ارتش ساخته اند هرچند یک تصویر رسانه ای اما شرحاتی از حقیقت هم در آن نهفته است.

تصویری که به مرور در سال های متمادی در سایه اقدامات جنون آمیز و وحشیانه نظامیان صهیونیست و کشتارهای شبه داعش گونه ای که فلسطینیان راه انداختند و در کنارش به کمک دستگاه رسانه ای غرب چنان بزرگ و هولناک شد که دیگر حتی بردن نامش هم هولناک بود. این تصویر اما مشخصاً از سال ۲۰۰۰ و با عقب نشینی بی قید و شرط ارتش عبری از اراضی جنوب لبنان به آن ترک افتاد. در ادامه درگیری تمام عیار حزب الله لبنان در جنگ ۳۳ روزه در سال ۲۰۰۶ نشان داد که با هوشمندی و برنامه ریزی حساب شده حتی این ارتش منظم و باتجربه و آموزش دیده و مجهز به انواع و اقسام فناوری ها هم شکست پذیر است. در ادامه این سیر بود که درگیری های سنگین بعدی در نوار غزه از سال ۲۰۰۸ تا آخرین مورد که عملیات سیف القدس و حرکت جهاد اسلامی همگی آرام آرام این تصویر را شکستند. حالا در نبردی که از ۱۵ مهرماه و با عملیات سنگین حماس و جهاد و دیگر گروه های مقاومت در نوار غزه آغاز شده یک اتفاق عجیب افتاده است. نیروهای مقاومت نه تنها با یک برنامه ریزی حساب شده و پیچیده بر توهم شکست ناپذیری اسرائیل غلبه کرده و بزرگ ترین تلفات تاریخ



نیویورک تایمز: اسرائیلی ها بیش از حد به تسخیر ناپذیری خود مطمئن بودند. نفوذ به بیش از ۲۰ شهرک و پایگاه ارتش اسرائیل، بدترین نقض دفاع اسرائیل در ۵۰ سال گذشته بود. برای ساعت ها، قوی ترین ارتش خاورمیانه برای مقابله با دشمن بسیار ضعیف تر نتوان شد و در برابر جوخه های مهاجمی که بیش از هزار اسرائیلی را کشتند، بی دفاع باقی گذاشت

تاریخ



اشغال فلسطین از بیانیه بالفور تا طوفان الاقصی

مهدی گیلانی
روزنامه نگار



اولین خشت کج

۱۸ آبان ۱۲۹۶، هنوز زبانه جنگ جهانی اول ذخایر انسانی و منابع مالی کشورها را در کام خود می کشاند که آرتور بالفور، وزیر خارجه وقت بریتانیا در نوشته ای خطاب به بارون والتر روتشیلد بانکدار مشهور که شبکه صهیونیست جهانی را دنبال می کرد؛ نوشت: «دولت اعلیحضرت نسبت به ایجاد یک خانه ملی برای یهودیان در فلسطین نظر مساعد دارد و تمام تلاش خود را برای تسهیل دستیابی به این هدف به کار خواهد بست.» او حتی به صراحت خواست که «سپاسگزار خواهیم شد اگر این بیانیه را به اطلاع فدراسیون صهیونیسم برسانید.» کلمات آغازین این بیانیه، نخستین اعلام حمایت عمومی از صهیونیسم، از سوی یک قدرت بزرگ جهانی بود. عبارت «خانه ملی» در حقوق بین الملل سابقه و پیشینه ای نداشت. مهمتر آنکه در آن زمان، فلسطین بخشی

از امپراطوری عثمانی بود. اما از منظر همه مورخان، این بیانیه نقش مهمی در آینده این سرزمین مقدس داشت و اولین آجر دیوار کج ساختن کشور جعلی اسرائیل و اشغال فلسطین بود؛ هرچند این فرایند تقریباً ۳۰ سال طول کشید. پس از بیانیه، دیری نپایید که ادموند آلبنی مأموریت یافت از مصر به سوی فلسطین حمله کند. وقتی او از دروازه الخلیل وارد بیت المقدس شد، در سخنرانی معروف خود، پرده از ابعادی که فراتر از جنگ جهانی اول بود، برداشت و گفت: «اکنون جنگ های صلیبی به پایان رسیده است.» این پیروزی در روز کریسمس به ملت انگلیس تقدیم شد. مهم ترین دلیل صدور اعلامیه بالفور توسط انگلستان منافع بریتانیا در تشکیل یک دولت یهودی در قلب خاورمیانه بود. به زبان ساده می توان گفت

منافع بریتانیا و به طور کلی دنیای غرب در منطقه خاورمیانه در این بود که دولتی ملی برای یهودیان تشکیل شود و این دولت نقش متحد استراتژیک را برای آنان ایفا کند.

فلسطین پس از تسخیر آن توسط بریتانیا در جنگ جهانی اول، به کمیسر عالی اعزامی بریتانیا یعنی هربرت سموئیل از یهودیان حامی صهیونیسم تحویل داده شد. وی که پیش از آن وزیر کشور بریتانیا بود، به عنوان کمیسر عالی یا فرماندار کل به سرپرستی حکومت فلسطین منصوب و به آن سامان روانه شد تا مقدمات انتقال و اسکان یهودی ها را در فلسطین برای ایجاد دولت یهودی آماده کند. او «کانون ملی یهود در فلسطین» را تشکیل داد و با وجود آنکه مردم اصیل فلسطین و ساکنان اصلی آن که قرون متمادی در آن سرزمین سکونت و ریشه تاریخی داشتند و در مقابل کوچ نشینان یهود و مهاجمان اشغالگر انگلیسی و صهیونی به مقاومت و دفاع جانانه از خانه و سرزمین خود برخاستند، شعار «فلسطین، سرزمین بی مردم در انتظار مردم بی سرزمین» داده شد.



مهم ترین دلیل صدور اعلامیه بالفور توسط انگلستان منافع بریتانیا در تشکیل یک دولت یهودی در قلب خاورمیانه بود. به زبان ساده می توان گفت منافع بریتانیا و به طور کلی دنیای غرب در منطقه خاورمیانه در این بود که دولتی ملی برای یهودیان تشکیل شود و این دولت نقش متحد استراتژیک را برای آنان ایفا کند

دروغ بزرگ خرید زمین

و پرسنل انگلیسی باقی مانده شهر حیفاً را ترک کردند، با حمایت انگلیس رهبران یهودیان در فلسطین بنیانگذاری دولت اسرائیل را اعلام کردند.

۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۷ همزمان با اعلام جعل این کشور، در آنچه به جنگ ۱۹۴۸ مشهور شد بیش از ۵۳۱ شهر و روستا ویران شد و ۷۷۴ روستای دیگر به تصرف اشغالگران درآمد و بیش از ۸۰۰ هزار فلسطینی از سرزمین و خانه خود آواره شدند. از این رو، آن راز نکت می نامند. اصطلاح روز «نکت» به قدری پذیرفته شده است که حتی کسی در سطح «بان کی مون»، رئیس وقت سازمان ملل در سال ۱۳۸۷، در گفت و گو با تشکیلات خودگردان فلسطین، از این اصطلاح استفاده کرد. این روز بعد از جنگ میان فلسطینیان و تجاوزگران صهیونیست و اعلام استقلال اسرائیل، نامگذاری شد. بن گوریون کسی بود که اعلامیه به اصطلاح استقلال اسرائیل را در مجلس این رژیم قرائت کرد و به عنوان اولین شخصیت رسمی پر قدرت یهودیان صهیونیست، شهرت فراوانی یافت. او اولین نخست وزیر رژیم اشغالگر شد. تأسیس گروه تروریستی نیمه مخفی هاگانا یکی از مهم ترین فعالیت های او در این زمینه محسوب می شود. در طی این جنگ صهیونیست ها ۷۸ درصد کل خاک فلسطین اشغال شد و نخستین مرحله آوارگی بزرگ مسلمانان فلسطین به وقوع پیوست و طی آن حدود یک میلیون فلسطینی از مجموع یک میلیون ۹۰۰ هزار فلسطینی در آن زمان آواره شدند و به اردن، لبنان، سوریه، مصر و عراق مهاجرت کردند. کنست (پارلمان) رژیم صهیونیستی چند سال بعد یعنی در سال های ۱۹۵۳ و ۱۹۵۰ قوانینی را مبنی بر تملک اراضی فلسطینی ها توسط اشغالگران به تصویب رساند.

پیش از سلطه انگلستان بر فلسطین، تعداد یهودیان ۵۶ هزار نفر یعنی معادل ۸ درصد بود که در همین زمان تعداد مسلمانان در این منطقه به ۶۴۴ هزار نفر می رسید. میزان اراضی یهودیان نیز تنها ۲ درصد بود. نخستین موج مهاجرت یهودیان در سال ۱۸۸۲ میلادی (۱۲۶۱ هجری شمسی) آغاز شد و تعداد مهاجران تا ۱۹۰۳ میلادی (۱۲۷۲ هجری شمسی) به حدود ۲۰ هزار نفر رسید. وقتی در سال ۱۹۴۸، انگلستان با تحویل این سرزمین به صهیونیست ها اعلام تأسیس کشور کرد؛ با وجود سال ها تلاش بریتانیا و خیانت امثال سیدضیاء طباطبایی ها، تنها نزدیک به ۶/۶ درصد کل سرزمین فعلی فلسطین در اختیار صهیونیست ها قرار داشت. این در حالی است که در روایت سازی صهیونیست ها ادعا می شود آنها برای تأسیس کشور فلسطین با خرید زمین به آن دست یافتند. با این حال، با نفوذ کشورهای حامی صهیونیسم، سازمان ملل ۱۸ آذر ۱۳۲۶ در قطعنامه ۱۸۱ مجمع عمومی که به طرح تقسیم فلسطین نیز موسوم است، در حالی که فقط ۵۶ کشور حق رأی داشتند، تقسیم فلسطین به دو کشور فلسطینی و یهودی را بر آری لب مرزی تصویب کرد و ۵۴ درصد از سرزمین فلسطین را به صهیونیست ها و مابقی را به فلسطینیان بسپارد. رهبران یهود، از جمله آژانس یهودیان این طرح را پذیرفتند اما رهبران عرب فلسطین با این طرح مخالفت کرده و از مذاکره دربار آن خودداری کردند. کشورهای عرب و مسلمان و همسایه فلسطین نیز با این طرح مخالفت کردند. با توجه به تعداد مخالفان طرح، این اقدام وجهه حقوقی نیافت و در اثر فشارهای کشورهای غربی بخصوص امریکا و انگلیس اعلام شد. پس از چند ماه کشمکش میان طرفین، هنگامی که آخرین سربازان



هاگانا بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین سازمان نظامی صهیونیسم پیش از سال ۱۹۴۸ در فلسطین بود که یک سرویس اطلاعاتی به نام «شای»، به منظور گردآوری اطلاعات برای رهبران خود داشت



صهیونیست‌ها در کرانه باختری اولین شهرک یهودی نشین را با نام کفر عتصیون احداث کردند و تنها در سال اول اشغال، ۱۴ شهرک احداث و ۱۲ هزار و ۲۷۰ مهاجر یهودی در آن اسکان یافتند



رادر مبارزه با اسرائیل و آزادسازی فلسطین فراهم کرد. از همین تاریخ بود که یاسر عرفات، چهره مشهور فلسطینی که خود را به نماد مقاومت تبدیل کرده بود نیز مسیر مذاکره را در پیش گرفت و در سال ۱۳۷۲ پیمان اسلورا امضا کرد تا به جای در اختیار گرفتن کل وطن خویش یا حداقل پیشنه‌های که در ابتدای مبارزه آن را رد کرده بود که بخشی از فلسطین کشور مستقل باشد، اجازه داشته باشد تشکیلات خودگردان فلسطین را به عنوان یک نهاد اداری موقت اداره کند.



این رویکرد، اما با پیروزی انقلاب اسلامی و موفقیت مقاومت حزب الله لبنان هنگام حمله اسرائیل به بیروت، از سوی بخشی از اعراب مورد بازنگری قرار گرفته بود. از آن جمله تشکیل گروه جهاد اسلامی و حماس بود که حتی مورد تعقیب تشکیلات عرفات قرار می گرفتند.



بازوهای دموکراسی اسرائیلی

گروهک تروریستی هاگانا در سال ۱۹۲۹ اصلی‌ترین عامل سرکوب مخالفت‌های فلسطینیان و اعراب و کشتار آنان بود. این سازمان با همکاری نزدیک با انگلیسی‌های اشغالگر به سرکوب فلسطینیان و اعراب می پرداختند و از این روتا حوالی سال ۱۹۴۰ از سوی انگلیسی‌ها یک گروهک تروریستی آرام محسوب می شدند که هرچند در ظاهر غیرقانونی بود اما چندان مقابله‌ای نیز با آن صورت نمی گرفت. سرویس‌های اطلاعاتی انگلستان زمانی که در سال ۱۹۳۶ در فلسطین شورش‌هایی به پا شد، از هاگانا برای سرکوب اعراب کمک گرفتند.

فلسطین، آژانس یهود خواهان مهاجرت یهودیان به این سرزمین بود و با اشغال رسمی بر این دعوت بیشتر اصرار کرد. آنها به «سرزمین کوچک فلسطین» قانع نبودند و از ابتدا نقشه اسرائیل بزرگ، از نیل تا فرات را کشیده بودند؛ همان نقشه‌ای که در خانه روچیلد در شهر فرانکفورت پیدا شد. ۱۵ خرداد ۱۳۴۶، جنگ دیگری آغاز شد که به جنگ شش روزه شهرت یافت. اگرچه در ابتدا گمان می رفت برنامه ریزی کشورهای عربی موجب بازپس گیری اراضی اشغالی باشد؛ اما به دلیل اشتباهات و خیانت‌ها، اسرائیل توانست در حمله‌ای غافلگیرانه به نام عملیات فکوس با ۲۰۰ جنگنده ۱۸ پایگاه هوایی مصر را هدف قرار داد و ۸۰ درصد نیروی هوایی آن کشور را نابود کند و باقیمانده فلسطین همراه با شبه جزیره سینای مصر و ارتقاعات جولان سوریه به اشغال درآمد و مجموع سرزمین‌های عربی زیر سلطه صهیونیست‌ها به چهار برابر زمین‌های اشغال شده پیش از آن رسید.

دولت شوروی به جمال عبدالناصر و عده‌اررسال قوای کمکی داده بود، اما در حقیقت هیچ خدمتی به اعراب نکرد. شاه ایران نیز در این جنگ تحریم نفتی اسرائیل را که می توانست به آن ضربه جدی بزند، مخفیانه شکست. در این جنگ ۴۱۰ هزار فلسطینی دیگر آواره شدند. صهیونیست‌ها در کرانه باختری اولین شهرک یهودی نشین را با نام کفر عتصیون احداث کردند و تنها در سال اول اشغال، ۱۴ شهرک احداث و ۱۲ هزار و ۲۷۰ مهاجر یهودی در آن اسکان یافتند.

نقش راهبردی ایران

بهمین ماه ۱۳۸۴، در حالی که فضای بازگشت گفتمان انقلابی در ایران موجب تقویت ادبیات ضد صهیونیستی شده بود، حزب حماس در انتخابات قانونگذاری فلسطین پیروز شد و اسماعیل هنیه به عنوان نخست‌وزیر معرفی شد. از آن تاریخ، عملاً نوار غزه در اختیار حماس قرار گرفته است.

هفتم دی ماه ۱۳۸۷، اسرائیل با حمله به نوار غزه جنگی را شروع کرد و با مقاومت جدی حماس مواجه شد تا جایی که پس از ۲۲ روز نگرزیر شد «آتش بس یکجانبه» اعلام کند. این پیروزی برای حماس، یک پیشینه در خارج از خاک فلسطین داشت. در فاصله استقرار حماس در نوار غزه تا این جنگ، حزب الله لبنان توانسته بود در تابستان ۱۳۸۵ پس از ۳۳ روز جنگ، شکستی سنگین را به اسرائیل تحمیل کند. از آن تاریخ، بارها حماس با اسرائیل درگیر شده است. این درگیری‌ها که در ابتدا با انتفاضه سنگ در دهه شصت شمسی در غزه آغاز شده بود؛ امروز به جایی رسید که با حجم بالای موشک‌ها می شد. موشک‌هایی که اغلب در غزه تحت محاصره و تحریم شدید یا تجهیزات حداقلی ساخته شده بود و دقت کمی داشت.

فلسطین، آژانس یهود خواهان مهاجرت یهودیان به این سرزمین بود و با اشغال رسمی بر این دعوت بیشتر اصرار کرد. آنها به «سرزمین کوچک فلسطین» قانع نبودند و از ابتدا نقشه اسرائیل بزرگ، از نیل تا فرات را کشیده بودند؛ همان نقشه‌ای که در خانه روچیلد در شهر فرانکفورت پیدا شد. ۱۵ خرداد ۱۳۴۶، جنگ دیگری آغاز شد که به جنگ شش روزه شهرت یافت. اگرچه در ابتدا گمان می رفت برنامه ریزی کشورهای عربی موجب بازپس گیری اراضی اشغالی باشد؛ اما به دلیل اشتباهات و خیانت‌ها، اسرائیل توانست در حمله‌ای غافلگیرانه به نام عملیات فکوس با ۲۰۰ جنگنده ۱۸ پایگاه هوایی مصر را هدف قرار داد و ۸۰ درصد نیروی هوایی آن کشور را نابود کند و باقیمانده فلسطین همراه با شبه جزیره سینای مصر و ارتقاعات جولان سوریه به اشغال درآمد و مجموع سرزمین‌های عربی زیر سلطه صهیونیست‌ها به چهار برابر زمین‌های اشغال شده پیش از آن رسید.

دولت شوروی به جمال عبدالناصر و عده‌اررسال قوای کمکی داده بود، اما در حقیقت هیچ خدمتی به اعراب نکرد. شاه ایران نیز در این جنگ تحریم نفتی اسرائیل را که می توانست به آن ضربه جدی بزند، مخفیانه شکست. در این جنگ ۴۱۰ هزار فلسطینی دیگر آواره شدند. صهیونیست‌ها در کرانه باختری اولین شهرک یهودی نشین را با نام کفر عتصیون احداث کردند و تنها در سال اول اشغال، ۱۴ شهرک احداث و ۱۲ هزار و ۲۷۰ مهاجر یهودی در آن اسکان یافتند.

پیروزی مستعجل

سال ۱۳۵۲ در ساعات آغازین شب یوم کیپور یا همان بزرگترین جشن یهودیان بود که نیروهای ارتش مصر حمله خود را آغاز کردند. این حمله برای نیروهای اسرائیلی بسیار

ضربه بزرگ

از سالها قبل از اشغال رسمی

پس از این جنگ فشار بر کشورهای عربی افزایش یافت و انور سادات، رئیس جمهوری وقت مصر وارد مسیر سازش شد. سرانجام مصر با اشغالگران قدس سازش کرد و آنها را به رسمیت شناخت و با عقد پیمان کمپ دیوید در شهریور ۱۳۵۶، تا مدتی موجبات پائس و ناامیدی امت عربی



طوفان الاقصی

اما این بار، حادثه متفاوتی رخ داده است. جای تعجب نیست که رسانه‌های صهیونیستی سؤالات بسیار از سران خود دارند که چگونه ممکن است درست در پنجاهمین سالگرد جنگ یوم کیپور، حمله غافلگیرکننده دیگری علیه اسرائیل رخ دهد. عملیاتی که از هوا، دریا، زمین و حتی زیرزمین صورت گرفت. تنها اسرای گرفته آن از اسرائیل، چندین برابر همه تاریخ مقاومت در برابر اشغالگری است. فارغ از دیگر نتایج، این عملیات نقطه عطفی در مسیر مقاومت بود و نقش راهبردی ایران در آن، بازگشت امید به مبارزان بود. اینک بسیاری فهمیده‌اند کشور جعلی اسرائیل در مسیر فروپاشی است.



دفت‌ر هوایمایی
ال عال اسرائیل در
تهران، از اهداف
در دسترس مردم
برای اعلام تفاوت
نگاهشان با
حاکمیت نسبت
صهیونیست‌ها بود



فراز و فرود صهیونیسم در سپهر سیاسی ایران



در سال ۱۳۰۰
شمسی و سه
دهه قبل از
جعل اسرائیل،
همزمان با خفقان
دولت کودتا،
«صهیونیست
ایران» با انتشار
نشریه، جواز
برگزاری انتخابات
حزبی، فعالیت
موسسات
زنجیره‌ای آموزشی
و... از آزادی عملی
برخوردار بود که
اکثریت جامعه از آن
محروم مانده

انجمن آلیانس جهانی اسرائیلی یهودیان

در دوره ناصرالدین شاه و هنگام سفر
اوبه پاریس بود که «انجمن آلیانس
جهانی اسرائیلی یهودیان» عزم رسوخ
به ایران کرد. حدود ۳۸ سال پس
از تشکیل اتحادیه جهانی اسرائیلی
(که به صورت مخفف به آن آلیانس
می گفتند) در سال ۱۲۷۷ هـ. ش در
ایران این تشکیلات مجوز تأسیس
مدرسه دریافت کرد که هزینه آن را هم
با امضای میرزا حسین خان سپهسالار
صدراعظم وقت، دولت ایران متقبل
شد. سرانجام در سال ۱۲۷۸ نخستین
مدرسه آلیانس در تهران آغاز به کار کرد.
پس از آن به ترتیب همدان، اصفهان،
سندج، شیراز، کرمانشاه، بیجار و
بروجرد موفق شدند مسیرتربیت کادر
صهیونیست را آغاز کنند. جنگ جهانی
اول فعالیت‌های آلیانس را در ایران
کاهش داد؛ اما این روند پس از جنگ
اول و در دوره رضاشاه با تأسیس مدارس
یزد و کاشان در سال ۱۳۰۸ شمسی، پایان
یافت. یهودی‌های مذهبی به این

محمد مهدی اسلامی
پژوهشگر تاریخ

برخلاف تصور برخی که گمان می کنند دیپلماسی اشتباه جمهوری اسلامی موجب
دشمنی رژیم صهیونیستی با ایران شده است و گرنه آنها نسبت به ایران حساسیتی
نداشتند؛ اسناد تاریخی نشان می دهد که رد پای صهیونیست‌ها در کشورمان به
سالهایی بس دورتر از حتی تأسیس کشور جعلی اسرائیل بازمی گردد.

مدراس اقبال نداشتند، زیرتعالیم آن
با مضامین مذهبی آنها متناسب نبود
و نیز مغایر فرهنگ ایرانی بود. آلیانس
۱۳ شعبه در ایران داشت و بعدها اغلب
به مدارس اتحاد تغییر نام داد.

تشکیلات صهیونیست ایران

در همان اولین گام‌ها، اولین
کنگره صهیونیست‌های ایران در
سال ۱۲۹۸ هـ. ش تشکیل شد و
با جمع بندی تغییر نام تشکیلات
«بریت عبریت ئولامیت» و تأسیس
انجمن صهیونیست ایران یا «تشکیلات
صهیونیست ایران»، عزیزالله نعیم
به عنوان رئیس کل تشکیلات



بنیانگذاران جنبش صهیونیست در ایران



نظام شد؛ شاید این اولین نشانه
رسمی میدان دادن او به این تشکیلات
است. همزمانی برگزاری انتخابات
برای «تشکیلات مرکزی صهیونیسم
در ایران و شعبه تهران» با کودتای
سیاه قابل توجه است. از جمله جالب
است که «حبیب لوی» از اصلی ترین
رهبران «تشکیلات صهیونیست
ایران»، دندانپزشک شخصی رضاخان
بوده و مدتی ریاست سرویس دندان
پزشکی لشکر مرکز را به او دادند.
در این مقطع آنها مکاتباتشان را با
سربرگ «سازمان مرکزی تشکیلات
صهیونیست ایران» به زبان فارسی
و عبری در کنار ستاره ۶ پر به عنوان
نماد به صورت رسمی انجام می دادند.
ادعا شده است بعد از کودتا،
سیدضیاء و رضاشاه جلوی فعالیت آنها
را گرفتند؛ در حالی که ۶ فروردین ۱۳۰۰
سازمان «صهیونیست ایران» تقاضای
رسمی برای تشکیل مجامع و شعب در
سراسر ایران کرد. همچنین نظام نامه
تشکیلات خود را به دولت ارسال
و تقاضا کرد که از تشکیل مجامع و
شعب این تشکیلات در ایالات و ولایات
جلوگیری نشود.

در بخش اول این نظام نامه تصریح
شده بود که تشکیلات صهیونیست
ایران قصد دارد «عملیات و اقدامات
صهیونیست را در ایران ساماندهی
نموده و در آینده آن را توسعه دهد و
بین منطقه عملیاتی خود در ایران و
ارض مقدس ارتباط و همکاری برقرار
نماید.» در بخش دوم نیز بر تهیه و
تدارک اعزام یهودیان برای استقرار
در سرزمین فلسطین تأکید شده بود.
حتی در شرایطی که انتشار نشریات
توسط دولت کودتا توقیف شده بود،

عبری بیرون می داد. هاگتولا شامل
ترجمه‌هایی از نشریات خارجی بود
و در بخش‌هایی به آموزش زبان
عبری می پرداخت. زبانی که قرن‌ها
از مکالمه روزمره خارج شده بود و
برای پروژه «اسرائیل سازی» به آن نیاز
داشتند. این نشریه که ادامه خط
اعلامیه بالفور بود، تنها نشریه این
طیف نبود. پیش از آن، از ۱۲۹۴ هفته
نامه شالم و دو سال بعد از هاگتولا
هفته نامه هحییم منتشر شد. در
سرمقاله اول نشریه هحییم در ۲۷
خرداد ۱۳۰۱ فلسفه وجودی خود را به
میدان سیاست کشاندن یهودیان
ایران دانست و در پایان با بیان اینکه
«اورشلیم وطن اجدادی ما است،
استقلال یهود آنجا را از خداوند مسألت
می نمایم.» زمزمه مطالبه تشکیل
اسرائیل را آغاز کرد. هر سه نشریه
در ترویج و تنفیذ عقاید صهیونیستی
در میان یهودیان مؤثر بودند. این
نشریات موفق شدند یهودیان ایران را
با نظرات رهبران جنبش صهیونیستی
آشنا کنند؛ حتی توانستند یهودیان
چوان و اهل سیاست را به تقابل
با یهود سنتی بکشانند. به چالش
کشیده شدن قدرت حاخام‌ها و
نهادهای رسمی یهود در ایران از این
رهگذر پدید آمد. این نشریات در ارائه
«آرمان‌های صهیونیستی» برای جعل
یک کشور، موفق بودند.

حمایت رضاخان

سال ۱۲۹۹ یا دستور رضاخان که به
تازگی به فرماندهی بریگاد قزاق رسیده
بود؛ ادولف براسور، کنسول فرانسه
در اصفهان و سرپرست آموزشگاه
آلیانس این شهر مدرس مدارس

تحركات مؤثر عذری

دولت دعوت می کرد تا از سرزمین های اشغالی دیدن کنند. به همین روش، او در میان بسیاری از متفکران سیاسی، فرهنگی و... نفوذ فراوان داشت. از این راه، صهیونیست ها از یک سو برای خود نفوذ از آن تدارک می دیدند و از سوی دیگر، بسیاری از کالاهایی که امکان تولید آن در ایران بود، حتی تخم مرغ را به ایران می فروختند. آن هم در شرایطی که بواسطه چند نوبت تجاوز سرزمینی، با همه کشورهای پیرامونی در موضع تخاصم بودند. از همه مهمتر آنکه ایران در کنار روابط عمیق با اسرائیل، زمینه ساز عادی سازی با کشورهای اسلامی بود. پیش قراول آن انور سادات بود. نقش شاه در به نتیجه رسیدن پیمان کمپ دیوید اگرچه در برابر دوربین ها نبود؛ اما لایالی اسناد و خاطرات می توان فهمید که رکن اصلی این اتفاق بود.

محور بسیاری از این تحركات فردی به نام مؤثر عذری، متولد اصفهان و مهاجرت کرده به سرزمین های اشغالی بود. او در ابتدا یکی از رابطان رژیم صهیونیستی بود و از ۱۳۳۵ در ایران فعال شد. ایران در سال ۱۳۳۸ مؤثر عذری را به عنوان نماینده مستقیم و در حقیقت سفیر اسرائیل در ایران پذیرفت و تا سال ۱۳۵۲ در همین مقام بود. وی در پایان اقامت ۱۷ ساله اش در تهران، روز سه شنبه ۱۹ تیر ۱۳۵۲ موفق به دریافت نشان درجه دوم تاج می شود؛ جالب آنکه شاه به اسدالله علم، وزیر دربار خود دستور می دهد که تاریخ فرمان همراه نشان را به پیش از جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل تغییر دهد. از جمله اقدامات وی، دوستی با استادان دانشگاه ها و مدیران جراید و اندیشمندان و نویسندگان و سیاستمداران بود و از آنها به عنوان میهمان



جمعی از یهودیان ایران در زمان پهلوی



سیدضیاء الدین طباطبایی

صهیونیستی را باری می داد. از جمله یک سال پیش از این جنگ، طرح کریستال میان ساواک و دستگاه اطلاعاتی اسرائیل (دوستان زیتون) به امضا رسیده بود و با جاسوسی مشترک، زمینه شناسایی تهدیدات اشغالگران و آغاز این جنگ فراهم آمده بود. اما رژیم شاه به صورت رسمی موضعی علیه اسرائیل می گرفت زیرا هم افکار عمومی داخلی و هم افکار عمومی جهان اسلام به این موضوع به شدت حساسیت داشت و اساساً یکی از نگرانی های حکومت از افشاری های امام خمینی در سال های ۴۱ تا ۴۳ که منجر به تبعید ایشان شد، به همین مقوله باز می گشت. در چنین فضایی موضع روزنامه ها نمی توانست حمایت کامل و تمام قد از دشمن مسلمانان باشد. لذا شاهد آن هستیم که روزنامه ها به صورت زیرپوستی و غیررسمی از اسرائیل حمایت کرده اند. از سند ساواک و تعبیری همچون «اطلاع واصله» آن هم پس از ۵ ماه، مشخص است که صهیونیست ها متحد خود را هم دور زده اند و بدون اطلاع ساواک چنین اقدامی انجام داده اند. تعداد اسناد ساواک که در موضوعات گوناگون حکایت از عدم پایبندی صهیونیست ها به توافق و دور زدن ساواک در عملیات ها و اقدامات داخل خاک ایران دارد، بسیار زیاد است.

اصلی ترین محورهای تنش میان امام خمینی و رژیم پهلوی به انتقادات ایشان به اسرائیل بازمی گشت؛ اما میزان دخالت تشکیلات صهیونیست ایران در سیاست، به حدی بود که گاه دولت مردان هم به ستوه می آمدند. به عنوان نمونه علم در ۳۰ اردیبهشت ۱۳۴۸ از عذری به شاه جهت فشار ایران به امریکا برای افزایش حمایت نوشته که موجب گله محمدرضا پهلوی شده است. این مدارات گاه موجب برانگیختن توجه دستگاه های امنیتی می شد. مثلاً پس از پرداخت هنگفت اسرائیل به کیهان و اطلاعات در تاریخ ۱۹ خرداد ۱۳۴۶، یک روز پیش از پایان رسمی جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل، ساواک که در آن مقطع متحد رسمی مصاد بود و قرارداد همکاری داشتند، بسیار حساس شد.

اقدام نادر روزنامه های کیهان و اطلاعات

روزنامه های کیهان و اطلاعات در اقدامی نادر اقدام به انتشار روزنامه (آن هم نه با عنوان فوق العاده) در روز جمعه کردند. اتفاقی که حتی در مقطع پیروزی انقلاب اسلامی، در جمعه های ۱۳ و ۲۰ بهمن ماه ۱۳۵۷ هم رخ نداد. سند ساواک که ۵ ماه بعد در تاریخ ۲۶ آبان ۱۳۴۶ به تقصیر در خصوص این ماجرا می پردازد، گویای چند نکته قابل تأمل است: مبلغ پرداختی تقریباً معادل یک میلیون ۵۰۰ هزار دلار بوده است. برای فهم بهتر موضوع به این دقت شود که ۱۴ سال قبل از آن، برای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ۱۵ فروردین آن سال یک میلیون دلار به پایگاه سیا در تهران داده شد. این مبلغ هنگفت برای انتشار دو شماره روزنامه پیش از حد انتظار است.

در آن مقطع حکومت شاه هم در تأمین نفت از طریق بندر ایلان و هم در تأمین نیاز اطلاعاتی رژیم

سیدضیاء الدین طباطبایی بود. اسناد قطعی وجود دارد که سیدضیاء در آنجا دلال خرید و فروش زمین بود.

مدتی بعد عزیزالله نعیم هم به پاریس رفت و در تدارک مهاجرت یهودیان ایران به سرزمین های فلسطین بیشتر کوشید. امری که با حضور سیدضیاء در فلسطین و خرید زمین فلسطینیان به عنوان یک مسلمان و تحویل به اعضای صهیونیسم، تسهیل می شد. رضاشاه اگرچه تحت فشار مراجع و با نگرانی از سرنگونی دولتش درباره درخواست همکاری با مهاجرت به فلسطین محافظه کارانه مواجه می شد؛ اما به صراحت در چند مورد دستور داد تبلیغات ضد صهیونیستی مجامع اسلامی علیه مهاجرت یهودیان ایران در جراید ایران چاپ و منتشر نشود. به عنوان نمونه مطابق بخشنامه دی ماه ۱۳۱۰ به جراید ابلاغ شد: «حسب الامر جهان مطاع مبارک شاهانه ارواحنا فداه ابلاغ می نماید انتشار تلگراف راجع به مسلمین فلسطین در جراید مقتضی نیست. رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی، امضا حسین شکوه».

مواضع ضد صهیونیستی علما

اگرچه علما و عموم مردم از ابتدا مواضع ضد صهیونیستی داشتند، چنانکه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۲۷ به دعوت آیت الله کاشانی اجتماع عظیمی در بازار تهران صورت گرفت و از مردم فلسطین حمایت شد و یکی از

رضاشاه اگرچه درباره درخواست همکاری با مهاجرت به فلسطین محافظه کارانه مواجه می شد؛ اما به صراحت در چند مورد دستور داد تبلیغات ضد صهیونیستی مجامع اسلامی علیه مهاجرت یهودیان ایران در جراید ایران چاپ و منتشر نشود



جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل



دیدار مؤثر عذری با محمدرضا پهلوی؛ سال ۱۹۶۰

بزرگ ترین بازنده انقلاب اسلامی

در مقدمه این کتاب که در سال ۱۹۸۷ به چاپ رسیده است، به بررسی تأثیر انقلاب اسلامی بر کشورهای منطقه همچون عراق، پاکستان، سوریه و... می پردازد و می نویسد: «لبنان اکنون امید ایران است، حتی ناظرانی که اخیراً نشانه هایی از اعتدال را در سیاست خارجی ایران مشاهده کرده اند، اذعان دارند که در لبنان، ایران از طریق حمایت گسترده اش از حزب الله به ترویج انقلاب متعهد است.» اگر امروز نگاهی به اخبار سرزمین های اشغالی بیندازیم که مسیر تطبیع و عادی سازی که برای آن هزینه هنگفتی با روش مشابه مؤثر عذری صرف نخبگان شده بود، چگونه با خیزش جوانان راسخ زیرپا گذاشته شد؛ خواهیم فهمید چرا شرکت کنندگان در آن همایش، تا این حد نگران تأثیر انقلاب اسلامی بودند.

از این رو، دور از انتظار نیست که اسرائیل خود را بزرگ ترین بازنده انقلاب اسلامی بداند و بسرعت تخاصم عمیق خود را آغاز کند. فشار به امریکا، کانادا و دیگر کشورهای برای تحریم ایران در اردیبهشت ۱۳۵۸ از جمله اقدامات علنی آغازین آنها بود، در حالی که ایران هنوز سرگرم سامان دادن اوضاع داخلی خود بود. مشکل اصلی اسرائیل، آغاز حرکتی در جهان اسلام پس از انقلاب اسلامی بود که نه تنها دستیابی به «نیل نافر» را برای آنها دست نیافتنی می ساخت؛ بلکه مسیر همراه سازی نخبگان کشورهای عربی را نیز مختل کرده بود.

تا آنجا که با جدی شدن حضور حزب الله لبنان در معادلات جنگی اسرائیل، در سال ۱۳۶۳ مرکز «موشه دایان» در دانشگاه «تل آویو»، همایش بین المللی بزرگی برای فهم دقیق تر از انقلاب اسلامی ترتیب داد و تقریباً از همه اسلام شناسان و ایران شناسان مخالف انقلاب اسلامی ایران دعوت به عمل آورد. سپس مجموع سخنرانی های ایراد شده در آن رمارتین کرامر در کتابی با عنوان «تشیع، مقاومت و انقلاب» به چاپ رساند. کرامر



دیدار هلمز و انور سادات در تهران



گزارش



حق آن را به صهیونیست‌ها داده است. پس از اعلام استقلال این دولت عاریه‌ای در سال ۱۳۲۷ شمسی، تشنج‌ها در منطقه و بین همسایه‌ها شروع شد؛ نا آرامی‌هایی که حالا به یک جنگ تمام‌عیار تبدیل شده است. میانه جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراطوری عثمانی بود که انگلیس‌ها تصمیم گرفتند برای تحقق اهداف سیاسی و استعماری خود تا ایجاد کشوری برای یهودیان در فلسطین، به جنبش صهیونیسم نزدیک شوند، حتی لرد بالفور طی نامه‌ای در نوامبر ۱۹۱۷ متعهد شد که «در فلسطین ایجاد کانون ملی برای یهودیان» را تسهیل کند، اما با خاموش شدن شعله‌های آتش جنگ جهانی اول، انگلیس با سپردن اداره این سرزمین به سازمان ملل، مسأله حضور یهودیان در فلسطین را بین‌المللی کرد. سازمان ملل نیز در نهایت در سال ۱۹۴۷ به این نتیجه رسید که اراضی فلسطین مطابق قاعده «۵۵ درصد از خاک» برای یهودیان و «۴۵ درصد از خاک» برای اعراب و یک منطقه تحت مدیریت بین‌المللی مطابق با بیت المقدس تقسیم شود.

آنها حتی این روز را «یوم النکبه» به معنای روز فاجعه نامگذاری کرده‌اند، اما آنها بر منبای تقویم عبری، سالگرد تأسیس اسرائیل را جشن می‌گیرند. باستان‌شناسی می‌گوید: تاریخ فلسطین به قبل از یهود می‌رسد؛ ۳۵۰۰ سال پیش از میلاد. اقوام سامی از قلب حجاز به سوی سرزمین‌هایی مانند فلسطین کوچ کرده و اقوامی چون اعراب کنعانی در فلسطین سکنی گزیدند و اولین ساکنین شناخته شده در فلسطین، کنعانی‌ها بودند. پس از آن اقوامی با عنوان فلسطینی از حوالی دریای اژه به این منطقه آمدند و پس از آن قوم بنی اسرائیل در آنجا ساکن شدند. سرزمینی که تاریخ می‌گوید متعلق به یهودیان نیست، البته از لحاظ استراتژیک حرف برای گفتن زیاد دارد؛ فلسطین گذرگاه مهمی برای اتصال سه قاره اروپا، آفریقا و آسیاست، برای همین در طول تاریخ در معرض تهاجم امپراطورها و سرداران جنگی بوده و لقمه‌ای چرب برای تسلط بر شهرهای بندری و راه‌های تجاری‌اش بوده است. صهیونیست‌ها برای بازپس‌گیری اورشلیم قدم علم کردند و همه جا جار زدند تورات

هویت گمشده هشتاد ساله

۱۹۵۰، وزارت مهاجرت اسرائیل و سازمان غیردولتی موساد «لیعلیه بت»، تلاش کرد موج مهاجرت غیرقانونی و مخفیانه را به سمت اراضی فلسطینیان سازماندهی کند. مهاجرت با اهداف مختلفی همچون اعتقادات صهیونیستی، دستیابی به وعده زندگی بهتر و فرار از آزار و اذیت در کشورهای مختلف. حتی آمدن و ماندن راه هم برای فراریان و بازماندگان هلوکاست میسر کردند. در نهایت صهیونیست‌های مهاجرت‌تلاش کردند با زور و اجبار بر اراضی مالکان اصلی خاک فلسطین، حاکم شوند.

بنیان این فرقه در نهایت در ماه مه ۱۹۴۸ هنگامی که بریتانیا به قیمومیت خود بر فلسطین پایان داد، اعلام موجودیت کرد. اعلام موجودیتی که ماهیتش دروغ بود.

برای مشروعیت آدم‌هایی که برای امضای این قرارداد ژست صلح‌طلبی گرفتند، نشد. ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۸ سادات و بگین در استراحتگاه کارتر در مرلیند بعد از حدود ۱۲ روز مذاکره تصمیم گرفتند توافق صلح خود را در حضور رئیس‌جمهور امریکا اعلام کنند؛ توافقی که هر چند صلح نوبل را برای این دو سیاستمدار به ارمغان آورد، اما دست‌کم عاقبت خوشی برای مرد عرب به همراه نداشت و جان خود را در یک ترور از دست داد.

کمپ دیوید بعد از ۳ جنگ میان اعراب و اسرائیل امضا شد اما مهر پایان بر اشغالگری و جنگ در فلسطین نزد. قصه‌ای پرغصه که تازه اول راه برای مبارزه بود. قصه‌ای از آنجایی شروع شد که اواخر دهه ۱۹۴۰ و اوایل دهه

آواز

آرزو نوروز جم
نویسنده

تصمیم گرفتند سرزمینی که برای پیروان همه ادیان است، فقط برای صهیونیست‌ها باشد؛ قول وقراری که درست یک روز پس از اعلام موجودیت رژیم جعلی اسرائیل به عنوان دولتی قانونی، گذاشته شد. اشغالگری که حالا

سه نسل آن را به چشم خود دیده است. از آن روزی که در کمپ دیوید به سلامتی یکدیگر جام بالا بردند و دست فشردند و قهقهه مستانه سردادند به بهای جان و مال و خون مسلمانان، چیزی بیش از ۵۰ سال می‌گذرد؛ بیشتر از نیم قرن که برای خیلی‌ها که ریشه در خاک فلسطین دارند، چیزی جز ترس و آه و غم نداشته است.

پیمانی تاریخی و کم‌نظیر میان رئیس‌جمهور مصر و نخست‌وزیر اسرائیل که در خاک امریکا برای سرنوشت میلیون‌ها فلسطینی امضا شد که به قول خودشان نه تنها به فصلی از جنگ‌های تاریخی اعراب و اسرائیل خاتمه داد که روندی تازه از معادلات منطقه‌ای را در خاورمیانه رقم زد.

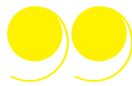
قراردادی که اگر چه به جنگ میان مصر و اسرائیل پایان داد و مصر را از حمایت بی‌بدیل فلسطینی‌ها منصرف کرد، اما هیچ‌گاه ضمانتی



پیمانی تاریخی و کم‌نظیر میان رئیس‌جمهور مصر و نخست‌وزیر اسرائیل که در خاک امریکا برای سرنوشت میلیون‌ها فلسطینی امضا شد که به قول خودشان نه تنها به فصلی از جنگ‌های تاریخی اعراب و اسرائیل خاتمه داد که روندی تازه از معادلات منطقه‌ای را در خاورمیانه رقم زد



کمپ دیوید برای صلح میان حالت جنگ ۳۰ ساله بین دو کشور مصر و رژیم اشغالگر قدس امضا شد که بر اساس مفاد آن اسرائیل سراسر شبه جزیره سینا را به مصر بازمی گرداند و در مقابل مصر، اسرائیل را به رسمیت می شناخت



وعده صادق

اما طمع و دست درازی های اسرائیل به فلسطین منتهی نشد و با حمله های گاه و بیگاه به شهرهای لبنان و درگیری میان نیروهای دو طرف و به اسارت گرفته شدن نیروهای لبنانی، حزب الله بارها درخواست آزادی لبنانی ها را از اسرائیل خواستار شد و طی پیام هایی متذکر شد تل آویو به توافق دو طرف که در سال ۲۰۰۴ نوشته شده، پایبند نبوده است. پس از رد این درخواست ها از سوی رژیم صهیونیستی، در ژوئیه ۲۰۰۶ نیروهای حزب الله لبنان در مرز لبنان و اسرائیل با وارد شدن به خاک اسرائیل به گروهی از نیروهای زمینی ارتش اسرائیل حمله کردند و سه سرباز اسرائیلی را کشتند و دو سرباز اسرائیلی را اسیر گرفته

وبه خاک لبنان انتقال دادند؛ عملیاتی که حزب الله لبنان بر آن لقب «وعده صادق» گذاشت. ارتش اسرائیل هم بلافاصله برای نجات جان دوسرباز اسیر گرفته شده اقدام کرد که در نهایت پنج سرباز دیگر مجروح و پنج شهروند غیرنظامی نیز مجروح شدند. حزب الله لبنان نام این یورش را «پاسخ عادلانه» گذاشت و سید حسن نصرالله برای بازپس دادن دوسرباز اسیر اسرائیلی پیش شرط آزادی چهار عضو حزب الله لبنان را از زندان های اسرائیل خواستار شد و سرانجام با قطعنامه ۱۷۰۱ شورای امنیت در تاریخ ۱۴ اوت ۲۰۰۶ پایان یافت، به طوری که مرزی در این جنگ تغییر نکرد.

غزه، مظلوم اما مقاوم

سال ۲۰۰۸ بود که اسرائیل عملیاتی با عنوان سرب گذاخته را علیه مردم غزه کلید زد؛ جنگی که ۱۱ روز طول کشید و بین اعراب به کشتار غزه شهرت دارد. فلسطینی ها این جنگ، بخصوص روز نخست آن را به اسم کشتار شنبه سیاه به خاطر سپرده اند. نبرد اسرائیل و حماس در غزه اندکی پس از خاتمه توافقنامه ۶ ماهه ای که بین اسرائیل و حماس و ۱۲ گروه شبه نظامی به امضا رسیده بود، شروع شد. بر اساس آن توافقنامه، حماس و اسرائیل متعهد شده بودند از دست

زدن به عملیات مسلحانه علیه خاک یکدیگر خودداری کنند. در طول این ۶ ماه، اسرائیل، حماس را به نقض قرارداد به دلیل پرتاب راکت به سمت خاک خود متهم کرده و حماس، اسرائیل را به نقض قرارداد به دلیل ادامه محاصره اقتصادی و سوختی غزه متهم کرد. در طول جنگ شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد در قطعنامه ای اسرائیل را متهم به «نقض فاحش حقوق بشر» کرد و در عین حال خواستار پایان یافتن حملات موشکی علیه شهروندان اسرائیل شد.

و باز هم سایه جنگ بر سر مردم غزه

تازه ای نیست که جهان نشنیده باشد، اما قدرت همچنان در میدان صهیونیست ها است. آن سال ها حوالی جنگ ۳۳ روزه لبنان، سردمداران رژیم صهیونیستی گیج و سردرگم تنها نظاره گرو قایع اتفاقیه یومیه بودند و حکایت آنها در مارون الراس، عیتا الشعب، عیترون و در جای جای لبنان چونان بنت جبیل بود. صهیونیست ها که یک سرباز خود ابرتزاز یک هزار سرباز عرب می دانستند، حالا آتش جنگ و ناامنی میهمان خانه های شهرک نشین ها شده و همان سربازهای برترشان اسیر نیروهای مقاومت فلسطینی شده اند. رزمندگان غزه حالا برهم زنده همه معادلات شده اند، مجاهدانی از جنس «زیر الحدید» که این مرتبه به لطف امدادهای الهی و غیبی، نیروهای اسرائیل را ضربه فنی کرده اند.

عملیات «بنیاد استوار» در سال ۲۰۱۴ چندمین درگیری نظامی اسرائیل با فلسطینیان در نوار غزه بود؛ عملیاتی که سوت آغازش را نیروی هوایی اسرائیل به صدا درآورد و نوار غزه را مورد حمله قرار داد. فلسطینیان و گردان های عزالدین قسام، شاخه نظامی حماس، در مقابل، مناطق تحت کنترل اسرائیل را موشک باران کردند که پس از هجوم زمینی نیروهای نظامی اسرائیل به غزه، وارد مرحله تازه ای شد. هر چند حمله های اسرائیل به مصر، اردن و حتی لبنان قطع و دست درازی هایش محدود شد، اما آنچه هنوز به قوت خود باقی است، ناخچ بودن حقی است که صهیونیست ها به اجبار از مردم فلسطین و غزه گرفته اند؛ حمله های گاه و بیگاه اسرائیل و آوار شدن سقف خانه های غزه بر سر کودکان و زنان فلسطینی حرف



مبارزه برای بازگشت هویت به سرزمین

به دنبال اعلام موجودیت اسرائیل در مجامع بین المللی، در نهایت اولین جنگ اسرائیلی ها با پیروزی آنها همراه شد و نوار غزه به اداره مصر و کرانه باختری به اردن کنونی سپرده شد که تاکنون نیز ادامه دارد. از نظر صهیونیست ها، این نخستین جنگ اعراب و اسرائیل نشان دهنده جنگ پیروزمندانه استقلال است، اما از نظر فلسطینی ها سال ۱۹۴۸ همچنان سال نکت است. در پی به قدرت رسیدن جمال عبدالناصر، رئیس جمهور ملی گرای مصر، تنش ها شدت گرفت. در سال ۱۹۵۶ دولت مصر آبراه سوئز را که در مالکیت اروپاییان بود ملی اعلام کرد و این اقدام بحرانی بین المللی در پی داشت. در اکتبر همان سال به شبه جزیره سینا حمله کرد تا پایگاه های نظامی عرب ها را در آن منطقه منهدم کند. ارتش اسرائیل ظرف ۵ روز غزه، رفح و غریش را تصرف کرد.

بخشید و نیروی هوایی اسرائیل هم در پاسخ به این بمباران ها ۶ هواپیمای میگ سوریه را در آسمان منهدم کرد. جنگی که عایدی اش برای اعراب از دست دادن شهرکهنه بیت المقدس، شبه جزیره سینا، نوار غزه، کرانه باختری رود اردن و بلندی های جولان واقع در مرز اسرائیل و سوریه بود. پس لرزه های جنگ ۶ روزه اما در ۱۹۷۳ بار دیگر به جنگی تمام عیار تبدیل شد. در ۶ اکتبر در یوم کیپور از روزهای مقدس یهودیان-مصر از طریق آبراه سوئز و سوریه در بلندی های جولان به اسرائیل حمله کردند. در مقابل ارتش اسرائیل در خاک سوریه پیشروی و با عبور از آبراه سوئز و استقرار نیروهایش در کرانه غربی آن، ارتش سوم مصر را محاصره کرد.

نوامبر ۱۹۷۳ موافقتنامه آتش بس میان اسرائیل و مصر امضا شد که به موجب آن اسرائیل باید در شبه جزیره سینا به غرب گذرگاه های متلا و جدی عقب نشینی می کرد و مصر هم باید از شمار نیروهای خود در کرانه شرقی آبراه سوئز می کاست. از طرفی دیگر دو سال بعد اسرائیل و سوریه موافقتنامه آتش بس را در ۳۱ مه ۱۹۷۴ امضا کردند و بر اساس آن منطقه حائل زیر نظر سازمان ملل میان نیروهای آنها قرار می گرفت و زندانیان جنگی مبادله می شدند.

کمپ دیوید؛ پرنده صلح به رنگ خون

کمپ دیوید برای صلح میان حالت جنگ ۳۰ ساله بین دو کشور مصر و رژیم اشغالگر قدس امضا شد که بر اساس مفاد آن اسرائیل سراسر شبه جزیره سینا را به مصر بازمی گرداند و در مقابل مصر، اسرائیل را به رسمیت می شناخت. در پی آن بود که دو کشور روابط



سال ۲۰۰۸ بود که اسرائیل عملیاتی با عنوان سرب گذاخته را علیه مردم غزه کلید زد؛ جنگی که ۱۱ روز طول کشید و بین اعراب به کشتار غزه شهرت دارد. فلسطینی ها این جنگ، بخصوص روز نخست آن را به اسم کشتار شنبه سیاه به خاطر سپرده اند

کتاب

روزگار سرد و قطبی آقای فوسه!

راوی ناگفته‌ها به خاطر
نمایشنامه‌هایش
نوبل ادبیات را به خانه برد



یادداشت دبیر

در این شماره خواهید خواند

نوبل، حافظ،
صلح بر باد رفته

محمدعلی یزدانپار

دبیر گروه کتاب

Mohammadaliyazdanyar@gmail.com

اول. دوست عزیز و بزرگوارمان جناب آقای فوسه نوبل را به خانه بردند. لازم می‌دانم از همین تریبون اشاره کنم که به نظر من - که باید نظری جدی و فصل الخطاب تلقی شود! - جایزه نوبل باید به نویسنده برسد یا شاعر. دیگر ناداستان نویس و نمایشنامه نویس و خواننده و اینها که نشدند برنده نوبل ادبی آقا جان!

البته، فارغ از شوخی و سلاقی شخصی، برندگان نوبل ادبی را دنبال کنید، رویکرد دو دهه اخیر نوبل در ادبیات پنجره‌های جدیدی در گوشه و کنار جهان ادبیات را به روی شما می‌گشاید. دوم. سعیدامردنکونام نمیرد هرگز که روز بزرگداشت حافظ را به چشم ببیند! بله! بیستم مهرماه روز بزرگداشت حضرت حافظ، این بزرگترین شاعر زبان شیرین پارسی است و در این روز برنامه‌های زیادی در سراسر کشور برای استاد تدارک دیده شده است. حافظ اساساً نمونه‌ای است غریب از نفوذ ادبیات در بین

آحاد مردم. از ما کتابخوان تر در دنیا زیاد هستند و این حقیقتی است که نمی‌توان کتمان کرد، حتی پیوند مردم مثلاً روسیه با نویسندگان و شعرای بزرگان به احتمال زیاد پیوندی است محکم‌تر از آنچه ما با حافظ داریم، اما حافظ همانی است که می‌گویند در خانه هر ایرانی کنار قرآن یکی از کتاب او هم قرار دارد و از این هم جالب‌تر، شما کجای دنیا دیده‌اید به کتاب مشاهیرشان مراجعه کنند که تقدیر و آینده مردم را بفهمند؟ این «فال حافظ» که ما می‌گیریم عمیق‌ترین نفوذ یک ادیب در متن زندگی مردم خودش است و تا جایی که من در جریانم هیچ مشابهی هم ندارد!

سوم و نهایتاً در این شماره نگاهی انداخته‌ایم به کتاب «صلحی که همه صلح‌ها را بر باد داد» و شاید بگید مگر اصلاً چنین چیزی ممکن است؟ بله که ممکن است، مگر اول هفته را یادتان رفته؟



حافظ همانی است که می‌گویند در خانه هر ایرانی کنار قرآن یکی از کتاب او هم قرار دارد و از این هم جالب‌تر، شما کجای دنیا دیده‌اید به کتاب مشاهیرشان مراجعه کنند که تقدیر و آینده مردم را بفهمند؟ این «فال حافظ» که ما می‌گیریم عمیق‌ترین نفوذ یک ادیب در متن زندگی مردم خودش است



یون فوسه در سال ۱۹۵۹ در هوگسوند نروژ به دنیا آمد و در استرندهارم بزرگ شد. تجربه تصادفی شدید در هفت سالگی که او را به مرگ نزدیک کرد، به طور قابل توجهی بر نوشتن او در بزرگسالی تأثیرگذار بود.

فوسه تحصیلات دانشگاهی خود را در دانشگاه برگن و در رشته ادبیات تطبیقی ادامه داد

نثر و تکنیک نوشتاری، فوسه و ایبسن تفاوت‌های بزرگی دارند. با این همه فوسه از این مقایسه اصلاً خوشش نمی‌آید، او در واکنش به لقب «ایبسن نو» یک بار گفته بود گرچه برای ایبسن به عنوان یکی از بزرگترین مؤلفان دوران بسیار احترام قائل است اما آثار او را اصلاً دوست ندارد چون نفرت در این آثار موج می‌زند. او خود معتقد است که بیشتر تحت تأثیر ساموئل بکت قرار داشته و حتی دوست دارد که رد این تأثیرات را در آثار متأخر خودش پیدا کند.

و آخرین نکته، فوسه چگونه می‌نویسد؟

او می‌گوید: برای نوشتن هرگز از موضوع شروع نمی‌کنم. آن چیزی که برای من بیشتر از همه جالب است، داشتن فرم است: «نوشتن» از همه چیز مهم‌تر است. بعد از آن هر کسی، می‌تواند هرچه دوست دارد، از نوشته‌هایم برداشت و استنباط کند. فکر کنم دلیل اصلی اینکه چرا نوشته‌های من در همه جای دنیا کار شده‌اند، همین باشد: چون می‌شود از آنها به راحتی استنباط‌های مختلفی کرد.

جوایز جناب آقای فوسه

یون فوسه تا به حال بیش از ۲۰ جایزه کوچک و بزرگ در جهان ادبیات را به خانه برده است، جایزه ایبسن در سال ۱۹۹۶، نشان شوالیه در فرانسه و نشان ملی در نروژ، چندین و چند جایزه ادبی در سوئد و نروژ، چند جایزه مختص ادبیات نوردیک و این نوبل که اخیراً به تالار افتخارات خودش اضافه کرد تنها بخشی از فهرست پرو پیمان جوایز او هستند.

درباره مضمون و محتوای آثار فوسه

تینوش نظم جو مترجم ادبی و کارگردان نتاثر در مورد فوسه و آثارش می‌گوید: «این رمان نویسی که به صورت اتفاقی نمایشنامه نویسی شد، در گذشته رابطه خوبی با نتاثر نداشت زیرا در نتاثر تنها شاهد فرهنگ و قراردادهای فرهنگی ملالت بار بود در حالی که در ادبیات طلایی غیرانسانی را کشف کرده بود که ریشه در سکوت داشت و بنابراین در نمایشنامه‌هایش نیز می‌کوشد سکوتی معذب ایجاد کند. وی، عدم نقطه گذاری و استفاده از علائم نگارشی، فشرده‌گی و تکراری بودن کلمات و تعداد اندک شخصیت‌ها را از جمله ویژگی‌های سبک نمایشنامه نویسی فوسه دانست و گفت: در نمایشنامه‌های او اتفاقات ساده‌ای رخ می‌دهند اما نوع دیالوگ‌ها و فشرده‌گی آنها، این اتفاقات ساده را تبدیل به رویدادهایی بزرگ می‌نماید.» این نقل قول کمابیش همان چیزی است که باید در مورد فوسه بدانید. عده دیگری فوسه را بزرگترین نمایشنامه‌نویس نروژ و اسکاندیناوی می‌دانند. برای آنها فوسه صدایی است که پس از صد سال دوباره یادآور ایبسن و شاهکارهایش است. این شباهت البته بیشتر در زمینه موضوع و مضمون به چشم می‌آید و گرنه در



آقایان و خانم‌ها، نوبل ۲۰۲۳ به یون فوسه، نمایشنامه‌نویس شهیر نروژی رسید و هیأت داوران در بیانیه‌ای گفته است این جایزه را برای «نمایشنامه‌های بدیع و نثر او که ناگفتنی‌ها را می‌گوید» به آقای فوسه اهدا کرده است. بنابراین با هم نگاهی اجمالی به یون فوسه و آثارش داشته باشیم.

اطلاعات و بکی پدیایی آقای فوسه

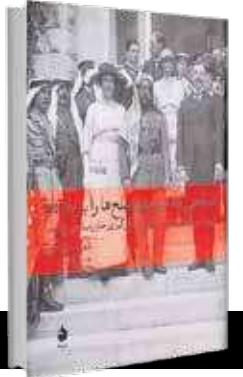
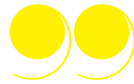
یون فوسه در سال ۱۹۵۹ در هوگسوند نروژ به دنیا آمد و در استرندهارم بزرگ شد. تجربه تصادفی شدید در هفت سالگی که او را به مرگ نزدیک کرد، به طور قابل توجهی بر نوشتن او در بزرگسالی تأثیرگذار بود. فوسه تحصیلات دانشگاهی خود را در دانشگاه برگن و در رشته ادبیات تطبیقی ادامه داد. اولین رمان فوسه به نام «قرمز، سیاه» در سال ۱۹۸۳ منتشر شد و اولین نمایشنامه‌اش با نام «و ما هرگز از هم جدا نمی‌شویم» در سال ۱۹۹۴ اجرا و منتشر شد. در کارنامه ادبی فوسه علاوه بر رمان و نمایشنامه آثاری در زمینه داستان کوتاه، شعر، کتاب کودکان و مقاله نیز به چشم می‌خورد.

زندگی ادبی آقای فوسه

فوسه از آن دسته نویسندگانی است که در زمینه‌های زیادی طبع آزمایی کرده است، او در ابتدا با رمان شروع کرد و «قایق خانه» را نوشت که برایش موفقیتی قابل توجه به دست آورد. سپس بار و بندیش را بست و به سمت نمایشنامه نویسی کوچ کرد. او در این میان بارها بین نثر، شعر، نمایشنامه و جستار رفت و برگشت. او در تمامی زمینه‌هایی که دست به قلم شد کارنامه‌ای پرو پیمان به جای گذاشته است.



فرامکین معتقد است تحلیل اروپای غربی این بود که می توان اعراب را به شکلی واحد سامان داد و در کنارش کشوری یهودی داشت و همه هم کنار هم با صلح و صفا زندگی کنند!



صلحی که همه صلح‌ها را شوخی شوخی بر باد داد!

دیوید فرامکین از بحران خاورمیانه‌ای در خاورمیانه می‌گوید...



وقایع سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۲ گرچه مسأله خاورمیانه‌ای اروپا را حل کرد، اما مسأله‌ای خاورمیانه‌ای برای خود خاورمیانه آفرید. تمهیدات سال ۱۹۲۲ تا جایی که به اروپاییان مربوط می‌شود، این مسأله را که چه چیزی - و چه کسی - باید جای خالی امپراطوری عثمانی را پر کند، حل کرد. اما تا امروز همچنان نیروهای محلی قدرتمندی در خاورمیانه وجود دارند که با این ترتیبات کنار نیامده‌اند و بعید هم نیست آنها را به هم بزنند



اگر بخواهیم بحران‌های کنونی، کشورهایی مانند فلسطین، سوریه، عراق و... را ریشه‌یابی کنیم، از داستان جنگ جهانی اول دست خالی باز نخواهیم گشت.

و اما نگاهی به ماجرای اسرائیل...

در کتاب دلایلی برای اسکان یهودی‌ها در فلسطین و ایجاد یک کشور جدید آورده شده است، فرامکین معتقد است تحلیل اروپای غربی این بود که می‌توان اعراب را به شکلی واحد سامان داد و در کنارش کشوری یهودی داشت و همه هم کنار هم با صلح و صفا زندگی کنند! همچنین او وعده «کشور یکپارچه یهودی» به مردمان یهود را نوعی راهبرد فرض می‌کند برای جلب کمک یهودیان در زمان جنگ جهانی اول.

البته نگاه دیوید فرامکین به ماجرای صهیونیسم - اگر بخواهیم صداقت او در روایت را بپذیریم، کما اینکه در اکثر کتاب او این صداقت را رعایت کرده - متأثر است از نوعی همدلی پنهان و رویکرد آنگلو ساکسون آشکار نسبت به یهودیان صهیونیست. هر چه که باشد او در این کتاب نگاهی هم داشته به اسرائیل، موجودیتش و بحران‌هایی که همراه با اسرائیل در خاورمیانه مثل قارچ رشد کردند.

و در پایان...

این کتاب را باید خواند، کتابی که صد سال خون و خونریزی و نفرت و درد ورنجی که در این نقطه از جهان کشیده‌ایم را برایمان واکاوی می‌کند، به راستی می‌شود تصمیمی گرفت تا این حد افتضاح؟ تصمیمی که هر صلحی را که ممکن بود پیش بیاید بر باد داد؟

خاورمیانه می‌شناسیم برآمده از همین توافق است. اما ماجرا به همین جا ختم نمی‌شود... مدتی بعد ساختار سیاسی بریتانیا و فرانسه دستخوش تحول می‌شود و با تغییر دولت‌ها، رویکرد این دو کشور نسبت به خاورمیانه نیز تغییر می‌کند. اروپاییان دیگر نه انگیزه حضور در خاورمیانه را دارند و نه - باتوجه به هزینه‌های سرسام‌آور جنگ - توان مالی‌اش را. نهایتاً آن چه حاصل می‌شود اداره نصفه و نیمه خاورمیانه به دست اروپاییان، مبارزات گروه‌های مردمی و سال‌ها آشفتگی و آشوب است.



اشتباه جناح پیروز چه بود؟

خود فرامکین در این مورد نوشته است «وقایع سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۲ گرچه مسأله خاورمیانه‌ای اروپا را حل کرد، اما مسأله‌ای خاورمیانه‌ای برای خود خاورمیانه آفرید. تمهیدات سال ۱۹۲۲ تا جایی که به اروپاییان مربوط می‌شود، این مسأله را که چه چیزی - و چه کسی - باید جای خالی امپراطوری عثمانی را پر کند، حل کرد. اما تا امروز همچنان نیروهای محلی قدرتمندی در خاورمیانه وجود دارند که با این ترتیبات کنار نیامده‌اند و بعید هم نیست آنها را به هم بزنند. [...] شاید روزی چالش‌های ترتیبات ۱۹۲۲ مرتفع شود. اما اگر نشود و با همه توان ادامه یابد، خاورمیانه سرانجام به وضعیتی مشابه وضع اروپای قرن پنجم تبدیل خواهد شد که سقوط مرجعیت امپراطوری روم در غرب اتباعش را در بحران تمدنی افکند که وادارشان کرد نظام سیاسی تازه‌ای برای خود پیدا کنند. تجربه اروپا نشان می‌دهد که این بحران بنیادین در تمدن سیاسی ممکن است چه ابعادی یابد.»



قابل توجهی از اراضی عثمانیان مسلط می‌شوند، اما خاورمیانه قرار است غنیمت جنگی بریتانیا و فرانسه باشد. در نتیجه همین توافق قبلی است که مردانی در آن سوی مرزهای قاره کهن پشت میزهایشان می‌نشینند و خط کش به دست داستان خاورمیانه را رقم می‌زنند و سرنوشت میلیون‌ها انسان را در جای دیگری از جهان تغییر می‌دهند!

حالا چه خواهد شد؟

نوبتی هم باشد نوبت تقسیم غنایم و مرزها و منابع و تشکیل جهان جدید است؛ جهانی که پایه‌گذارانش احساس می‌کردند فکر همه‌جایش را کرده‌اند اما گذر زمان نشان داد حتی یک موقعیت نبود که آنها تصمیمی درست برایش اتخاذ کرده باشند. جنگ جهانی دوم مستقیماً تابعی است از صلح عجیبی که به آلمان و متحدانش در جنگ جهانی اول تحمیل شد و البته خاورمیانه پس از ترسیم نقشه جدیدش توسط جبهه پیروز، هرگز روی صلح را ندید! توافقنامه سایکس-پیکو که قراردادی برای تقسیم اراضی عثمانی است، میان بریتانیا و فرانسه امضا می‌شود و آن چه امروز به عنوان

کند، اما کارکردش در واقع این شد که جنگ‌های جهان مدرن را ایجاد کرد. این کتاب پر فروش و پر طرفدار نوشته «دیوید فرامکین» است و با ترجمه «حسن افشار» و توسط نشر ماهی به بازار عرضه شده است. در ادامه نگاهی داریم به این کتاب، محتوای آن و حواشی پیرامونش.

«بعد از جنگی که به همه جنگ‌ها پایان داد، ظاهرآ در پاریس به صلحی دست یافتند که همه صلح‌ها را بر باد داد.» این جمله را «آرچیبالد ویول» از فرماندهان بزرگ نظامی بریتانیا گفته است، روی صحبت او هم با معاهده صلح پاریس است؛ صلحی که قرار بود مرزهای جهان جدید را مشخص

ماجرای کتاب از چه قرار است؟

صلحی که همه صلح‌ها را بر باد داد، بیانگر رویدادهای مهمی از تاریخ نخستین جنگ جهانی است و همان طور که از عنوان فرعی آن برمی‌آید، خط اصلی و هسته مرکزی کتاب متمرکز بر چگونگی فروپاشی امپراطوری عثمانی و نحوه شکل‌گیری خاورمیانه امروزی است؛ اما در همین سطح نمی‌ماند و به کمک روایت‌های فرعی و تکمیلی فراوان بسط داده می‌شود و حدود روایی خود را تا ارائه تصویری جامع از بخش مهم و تأثیرگذاری از جنگ اول گسترش می‌دهد.

قصه از آنجایی شروع می‌شود که به پایان عمر عثمانی نزدیک می‌شویم، «مرد بیمار اروپا» به احتضار افتاده و حالا بریتانیا و شرکایش دندان تیز کرده‌اند که برسند به قلب

به مناسبت روز بزرگداشت حافظ از او می خوانیم

ریحانه میرحسینی
کارشناس ارشد ادبیات

لید: هرآن که جانب اهل خدا ننگه دارد / خداهش در همه حال از بلا ننگه دارد
حدیث دوست نکویم مگر به حضرت دوست / که آشنا، سخن آشنا ننگه دارد
دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای / فرشته ات به دودست دعا ننگه دارد
بیستم مهرماه روز بزرگداشت حافظ، شاعر توانا و شیرین زبان شیرازی است که
آوازه و نام او به همه جا رسیده و زیانزد است، این روز را گرامی داشته و این مطلب
کوتاه، شما را با حافظ و دیوان او، همچنین کتاب‌هایی که برای شناختن بیشتر
با اوست، آشنا می کند.

نگاهی به زندگی حافظ شیرازی

نوشتن از حافظ شیرازی و دیوان
ارزشمند او کاری بسیار دشوار است.
نام او را همگان شناخته و قطعاً
بعضی از غزلیات دلنشین او را از
بر هستند. خواجه شمس‌الدین
محمد که همه او را به حافظ
می شناسند، شاعر قرن هشتم است
که در شیراز به دنیا آمد و با غزلیاتش
همه را تحت تأثیر قرار داده و دیوان
او به بسیاری از زبان‌های دنیا
ترجمه شده است. حافظ را یکی از
مهم‌ترین و اثرگذارترین شاعران
فارسی زبان می شناسند که علاوه
بر غزل سرایی، حافظ قرآن هم
بوده و از تحصیلات بالایی برخوردار
است. شعر او را این گونه شناسید
که از استاد‌های گذشته مانند:
فردوسی، جامی، سعدی، مولوی
و... بسیار تأثیر گرفته و به سبک
خاص خودش رسیده و غزلیات
دل‌انگیزی سروده است. حافظ
هم به زبان فارسی و هم عربی غزل
سروده و زبان عرفانی و عاشقانه را
به اوج شکوه خود رسانیده است.
او هم غزل طنزگونه، شورآفرین،
زندانه، اندوهناک، عاشقانه و...
دارد و چند رباعی هم به او نسبت
داده‌اند که در صحت و درستی آن
تردیدهای بسیاری وجود دارد. حافظ
را بعد از وفاتش در مصلاهی شهر
شیراز به خاک سپردند و برایش
آرامگاهی ساختند و آنجا یکی از
شاعرانه‌ترین و فرهنگی‌ترین
مکان‌های گردشگری شهر شیراز
شده است.

حافظ از عشق می گوید

عشق در تمامی ادبیات فارسی
پررنگ بوده و یکی از پرتکرارترین
واژه‌ها است. عشق از نظر حافظ و
در غزلیات او به گونه‌ای دگر است.
او هم عشق به معشوق دارد، هم
پروردگار و تمام جهان هستی. او
بی چشمداشت توصیه می کند که
باید محبت کرد و منزلت عشق در



اگر دقت کنید،
می بینید که در
بیشتر خانه‌ها
در کنار قرآن،
دیوان حافظ هم
بر سرطاقچه‌ها یا
کتابخانه‌ها قرار دارد
و این پیوندی است
که خود حافظ با
قرآن داشت و آن را
از بر بود و به همین
دلیل حتی نام او
حافظ است

تقال زدن به دیوان خواجه شیراز

قطعاً شده است هنگامی که دلتان
گرفته و یا بین موضوعاتی دودل
هستید، به سمت حافظ و غزلیات او
رفته و برای تصمیم‌گیری از او کمک
می گیرید. این یکی از سنت‌هایی
است که نسل به نسل از زمان بسیار
دور به ما رسیده و در بین مردمی
که حافظ و شعر او را می شناسند،
رواج دارد. این تقال زدن بیشتر در
شب‌های یلدا، هنگامی که افراد در
کنار یکدیگر جمع شده‌اند، اتفاق
می افتد و گاهی از تقال زدن جواب
می گیرند و گاهی هم حافظ سؤال
آنها را بی پاسخ می گذارد. البته این
رسم بیشتر به صورت دلی انجام
می شود و اگر دقت کنید، می بینید
که در بیشتر خانه‌ها در کنار قرآن،
دیوان حافظ هم بر سرطاقچه‌ها یا
کتابخانه‌ها قرار دارد و این پیوندی
است که خود حافظ با قرآن داشت
و آن را از بر بود و به همین دلیل
حتی نام او حافظ است.

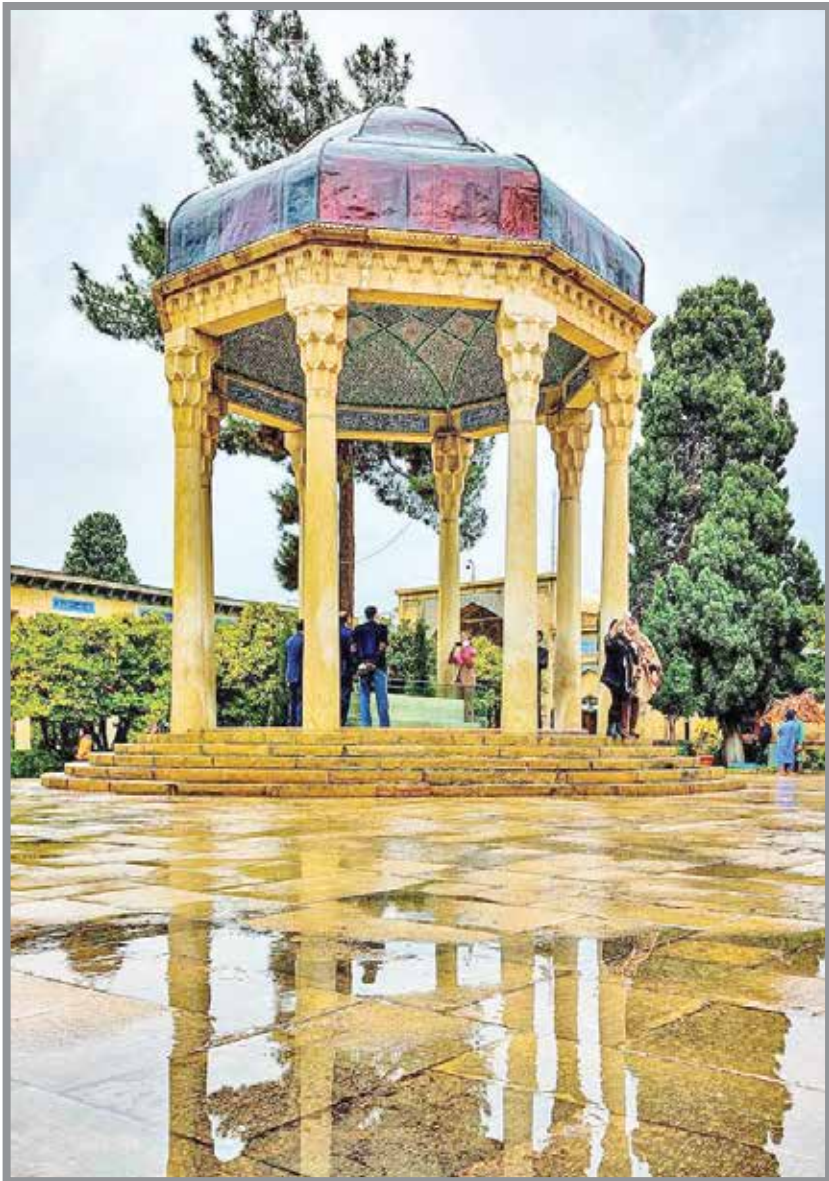
لسان الغیب بودن حافظ به چه معناست؟

می گویند که علت لسان الغیب
نامیدن حافظ به این دلیل است
که به دیوان غزلیات او تقال می زنند
و غزلی که می آید مناسب با حال

و هوای فال گیرنده است. پس به
همین دلیل حافظ در میان همگان
شناخته شده و این لقب را هم بعد از
وفاتش به او نسبت دادند. به قدری
شعر حافظ تأویل پذیر است که
هرکس می تواند از آنها به گونه‌ای که
می خواهد برداشت کند و پاسخش
را بگیرد. پیشنهاد می شود که بعد از
اتمام این مطلب شما هم تقالی به
دیوان حافظ بزرگ بزنید و از خواندن
غزلیات او لذت ببرید.

آثاری درباره شناخت بیشتر حافظ

برای شناختن حافظ و راز و رمزهای
شعر او، کتاب‌های بسیاری نوشته
شده و هرکسی درباره حافظ ممکن
است نظرات متفاوتی داشته باشد.
اگر مشتاق هستید که بیشتر حافظ
و سبک شعری او را بشناسید و در
دنیای پر رمز و راز اشعارش غوطه‌ور
شوید، به شما کتاب شرح شوق
از دکتر سعید حمیدیان را پیشنهاد
می کنم که در ۵ جلد با تلاش و
زحمت بسیار آنها را نگارش کرده و
به موضوعاتی مانند شرح و تحلیل
غزلیات حافظ به صورت بیت به
بیت و کامل، نکات دستوری و لغوی،
مضمون و محتوا، تصویرسازی و...
پرداخته است. همچنین در این
کتاب مقدمه بسیار خوبی درباره
زندگی حافظ و دوره‌ای که در آن
می زیسته آورده شده است که هم
برای آشنایی با او هم برای پژوهش



دلا بسوز که سوز تو که رها بکند
نیاز نیم شبی دفع صد بلا بکند



می گویند که علت
لسان الغیب نامیدن
حافظ به این دلیل است
که به دیوان غزلیات او
تقال می زنند و غزلی
که می آید مناسب با
حال و هوای فال گیرنده
است. پس به همین
دلیل حافظ در میان
همگان شناخته شده
و این لقب را هم بعد
از وفاتش به او نسبت
دادند

افراد می تواند یاری گر باشد. دیگر
کتاب‌هایی که می توانید برای
شناخت حافظ و شعر او به آنها
مراجعه کنید، عبارت‌اند از: بحث
در آثار و افکار و احوال حافظ نوشته
قاسم غنی، حافظ شیرین سخن
نوشته محمد معین، کوچه زندان
نوشته عبدالحسین زرین کوب و
حافظ نامه بهاء‌الدین خرمشاهی
که بسیار کتاب پر بار و خوبی برای
پژوهش و یادگیری است.
با دو بیت از حافظ صحبت را به
پایان می بریم:
نیست بر لوح دلم جز الف قامت
دوست
چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم
پاک کن چهره حافظ به سر زلف ز اشک
ور نه این سیل دمامد ببرد بنیادم



دو کتاب درباره عباس دوران جنگ بر فراز آسمان

مهدیه جاهد

خبرنگار

۲۰ مهر سالروز تولد شهید خلبان عباس دوران است. به همین مناسبت این شماره معرفی دو کتاب را که به زندگی این شهید بزرگوار پرداخته است بررسی می کنیم.



دوران پرواز:

شهید عباس دوران سال ۱۳۲۹ در شهرستان شیراز متولد شد. در ۱۳۴۹ به دانشکده خلبانی نیروی هوایی راه یافت و پس از گذراندن دوران مقدماتی پرواز در ایران، در سال ۱۳۵۱ برای تکمیل دوره خلبانی به آمریکا رفت. ایشان در پایگاه کلمبوس در ایالت می سی سی پی موفق به آموختن فن خلبانی و پرواز با هواپیماهای جنگنده شد. او پس از موفقیت در دریافت نشان خلبانی در سال ۱۳۵۲ به ایران بازگشت و به عنوان خلبان هواپیمایی اف ۴، مشغول انجام وظیفه شد.

دوران، سحرگاه ۳۰ تیر سال ۱۳۶۱ به قصد ضربه زدن به شبکه دفاعی و امنیتی نفوذناپذیر مورد ادعای صدام، پس از نمایش قدرت و شکستن دیوار صوتی در آسمان بغداد، هنگام بازگشت، مورد اصابت موشک دشمن واقع شد. شهید دوران با همان هواپیمایی جنگنده به سمت اجلاس سران در بغداد می رود و از قلب آسمان مانع برگزاری این اجلاس مهم در خاک دشمن می شود.

کتاب شناسی:

کتاب ها، مستندها و سریال های زیادی در مورد زندگی شهید دوران ساخته و نوشته شده اند. این میان مهمترین کتاب هایی که در مورد این شهید منتشر شده اند عبارت اند از: آسمان ۴، دوران به روایت همسر شهید از زهر مشتاق نشرروایت فتح

آن قابل قبول است.

کتاب جزئیات زیادی

از زندگی حرفه ای شهید دوران

دارد. نثر سنگین حماسی کتاب را

کمی از راحت خوانی خارج کرده

است. با وجود توضیحات مناسب

نثر اصطلاحات خلبانی و پرواز

مخصوصاً، اما به گونه ای کتاب فاقد

روح و احساس و انگیزه لازم برای ایجاد

کشش در مخاطب است و لوی اینکه

اطلاعات خوبی از نحوه شهادت و

انگیزه های شهید دوران برای انجام

وظیفه سخت و شهادتش به مخاطب

می دهد. اما مجموعه کتاب های

آسمان از انتشارات روایت فتح که

کتاب آسمان ۴ به زندگی شهید دوران از

زبان همسرش می پردازد شاید کملی

بر کتاب بمبی در کابین باشد. کتاب

سرتاسر حس، درگیری با متن زندگی

و شور و هیجان و همسر شهید است

و از زاویه ای زنانه به روایت شخصیت

درون گرا و اختصار طلب شهید دوران

پرداخته است. خوش خوانی و کوتاه

بودن و نثر روان نویسنده از ویژگی های

بسیار خوب کتاب است. همچنین

پرداخت زهر مشتاق از زاویه ای تازه

به شخصیت جنگنده سوار شهید

دوران نیز هست.

دو کتاب بمبی در کابین و آسمان ۴ در

کنار هم سهمگینی و ابهت هواپیمایی

جنگی و روح والا و آسمانی و شخصیت

منحصر به فرد شهید را از زاویه ای

لطیف به مخاطب ارائه می کنند. اولی

حماسه دوران و دیگری آنجا که عباس

دوران شکل می گیرد.



دو کتاب بمبی در کابین

و آسمان ۴ در کنار هم

سهمگینی و ابهت هواپیمایی

جنگی و روح والا و آسمانی و

شخصیت منحصر به فرد شهید

را از زاویه ای لطیف به مخاطب

ارائه می کنند. اولی حماسه

دوران و دیگری آنجا که عباس

دوران شکل می گیرد



نقد کتابی که نوشته نشده!

جست وجوی زندگی حافظ میان سطرهای کتاب

فاطمه شهروش

خبرنگار

کتابی داستانی درباره حافظ سر باز

بزنند ولی به نظر می رسد با همین

داده های محدود نیز بتوان زندگی او

را در قالبی روایی و همه پسند بیان

کرد. البته عبدالحسین زرین کوب

در کتاب «از کوچه زندان» درباره

زندگی و اندیشه حافظ سخن گفته

ولی نثر سنگین و حجم نسبتاً زیاد

کتاب آن را از زمره آثاری که برای

مخاطب عام قابل فهم هستند،

خارج می کند. زرین کوب در

سال ۱۳۵۴ در مقدمه این کتاب

۲۹۶ صفحه ای نوشته است: «در

واقع شاعر شیراز در یک عمر که

به پیرانه سری نیز رسید، چنان

زندانه زیست که نه رد پای درستی

از خود باقی گذاشت، نه سرگذشتی

که سایه او باشد؛ آن روشنی که اثر

هنری را آینه احوال هنرمند می کند،

در شعر او نیست و از سرگذشت او

نیز آنقدر کم در شعرش رسوب کرده

است که نمی توان از خلال این

اشعار سیمای واقعی او را به درستی

طرح کرد.» به همین دلیل در متن

کتاب هر جا که سندی قطعی

برای بیان ماجرای پیدا نمی کند،

تردید خود را اعلام می کند و به

عنوان مثال می نویسد: «توالی

حوادث و پیشامدهای عبرت انگیز،

اندک اندک شور و شوق جوانی او را

فرو می کاست. آیا در این اوقات کار

دیوانی نیز داشت؟ ظاهراً داشت. در

واقع ارتباط با عمل و دیوان گه گاه از

پاره ای اشعار وی برمی آید.»

با این اوصاف حتی اگر این کتاب

چاپ تمام به لطف نسخه های

الکترونیکی یا دست دوم به دست

مخاطب عام ادبیات برسد،

نمی تواند لذتی مشابه خواندن

آثاری چون ملت عشق را تجربه

کند. لذا امید است در آینده ای

نه چندان دور و در یکی از بیستم

مهرماه هایی که در تقویم به نام

این شاعر پیراوازه نام گذاری شده،

از کتابی رونمایی شود که به زبانی

ساده و داستانی، خوانندگان را با

چگونگی زیست وی آشنا می کند.



در واقع شاعر شیراز

در یک عمر که به

پیرانه سری نیز

رسید، چنان زندانه

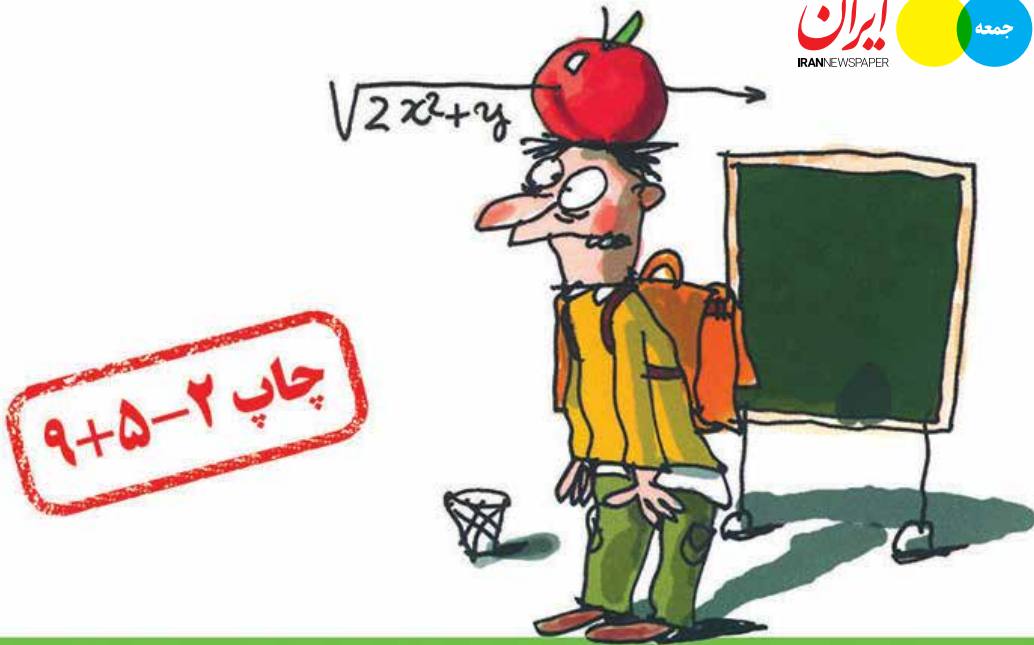
زیست که نه رد پای

درستی از خود

باقی گذاشت، نه

سرگذشتی که سایه

او باشد



چطور باید در مدرسه زنده ماند؟

راهنمای عملی برای زنده ماندن در وحشتناک ترین جای جهان؛ مدرسه

زهرا بزرگ زاده
روانشناس کودک

یادم می آید در روزهای اول پاییز که تازه سر از مدرسه راهنمایی ام درآورده بودم، با پدرم به کانون پرورش فکری کودک و نوجوان رفتیم. پدرم بین کتاب ها گم شد و من هم بین رمان های ترسناک نوجوانانه می گشتم. بعد از مدتی یک جلد از مجموعه بچه های بدشانس را انتخاب کردم و پدرم با کتابی جالب به سمتم آمد: «چطور باید در مدرسه زنده ماند؟»



همگی نوجوانی را تجربه کرده ایم؛ دوره ای از زندگی که حرف زدن با دیگران چنان راحت نیست و اگر هم بخواهیم کسی را برای حرف زدن پیدا کنیم احتمال کمی دارد آن یک نفر بزرگسالی باشد که هر روز توی مدرسه او را می بینیم



بزرگسالی باشد که هر روز توی مدرسه او را می بینیم. این کتاب به خوبی در ابتدا مشکل نوجوان را توصیف کرده و احساسات او را شرح داده است، مثلاً: «می دانم که این مسأله تو را کلافه می کند» یا «باید به خاطر این اتفاق خیلی شرمگین باشی»، سپس سعی می کند از زاویه ای دیگر به مشکل نگاه کند و در نهایت در غالب «نکته طلایی» راه حل خود را معرفی می کند و نوجوان می تواند از آن راه حل ها ایده بگیرد. مهم ترین ویژگی کتاب شاید این باشد که لحن آن از نصیحت دور است، کتاب قضاوت نمی کند، به تو اعتماد دارد و سعی می کند مشکلات را ببیند بدون اینکه به تو بگوید بی عرضه ای یا زیادی بزرگش می کنی! هر چند برخی مشکلات مطرح شده در کتاب ممکن است از فرهنگ ما دور باشد یا برای نوجوان ملموس نباشد اما هر نوجوانی به طور متوسط با بیش از ۱۰ مشکل از کتاب در مدرسه دست و پنجه نرم خواهد کرد، مخصوصاً اگر سال اولی باشد که در آن کلاس و مدرسه حضور می یابد. در نتیجه به طور کلی خواندن این کتاب را به تمام نوجوانان مخصوصاً دانش آموزان پایه هفتم و هشتم توصیه می کنم. امیدوارم خواندن این کتاب کمی از بار مشکلات تان در مدرسه بکاهد!

یادم می آید در روزهای اوایل پاییز که تازه سر از مدرسه راهنمایی ام درآورده بودم، با پدرم به کانون پرورش فکری کودک و نوجوان رفتیم. پدرم بین کتاب ها گم شد و من هم بین رمان های ترسناک نوجوانانه می گشتم. بعد از مدتی یک جلد از مجموعه بچه های بدشانس را انتخاب کردم و پدرم با کتابی جالب به سمتم آمد: «چطور باید در مدرسه زنده ماند؟» از رمان بچه های بدشانس سال هاست که گذشته ام اما توصیه های این کتاب هنوز گاهی یادم می آید؛ کتابی که بیشتر از مشاوران مدرسه به دردم خورد و همیشه آخر شب ها توی فهرستش دنبال مشکلاتم می گشتم. «چطور باید در مدرسه زنده ماند؟» نوشته رولان بله و برنات کاستا است و نشر ایران بان آن را به چاپ رسانده است. این کتاب در مورد مشکلات یک نوجوان در فضای مدرسه است. مشکلاتی مانند دوست یابی، برنامه ریزی از پس تکالیف، خجالت کشیدن از سؤال پرسیدن، درگیر قلندری شدن، همنوایی با گروه های دوستی و... همگی نوجوانی را تجربه کرده ایم؛ دوره ای از زندگی که حرف زدن با دیگران چنان راحت نیست و اگر هم بخواهیم کسی را برای حرف زدن پیدا کنیم احتمال کمی دارد آن یک نفر



بطری هایی پر از استعداد!

وقتی شیشه ها لبریز از نور می شوند

ریحانه عارف نژاد
خبرنگار

بعضی از ما عادت داریم درباره همه چیز خیال پردازی کنیم. مثلاً چه اتفاقی می افتاد اگر با خوردن یک آدامس، خیلی باهوشتر می شدیم؟ یا چرا نمی شود به جای خوابیدن، خودمان را به شارژ برنیم؟ حالا فکر کنید چقدر خوب و جادویی بود اگر استعدادها، مثل یک جور دستبند دور مچ دستتان می افتادند و برای همیشه همراهتان می ماندند. با یک دستبند در نواختن ساز حرفه ای می شدید، با آن یکی مهارت شناختن افزایش پیدا می کرد و اگر آن یکی را دستتان می کردید، یکجور استعداد غیرعادی مثل حرف زدن با قورباغه یا جابه جایی اجسام با زدن به آنها نصیبتان می شد! خب، اگر چنین چیزی می خواهید، کافی است سری به اردوگاه آتروپس بریزید. جایی که بطری ها پر از دستبند هستند و دستبندها هم سرشار از استعدادهای جدید و متفاوت.

تابستان است و همان طور که در خیلی از فیلم های خارجی می بینیم، وقت رفتن بچه ها به اردوگاه های تابستانی! برای بچه های باهوش و پر استعداد این اردوگاه همه چیز عالی پیش می رود. شب های طولانی به گپ و گفت و آوازخواندن دور آتش می گذرند و در طول روز، آبتنی و سرگرمی های مختلف انتظارشان را می کشند. اما این بچه ها از دلیل دورهم جمع شدنشان اطلاعی ندارند.

از اتفاقاتی که پنهانی در اردوگاه می افتد هم چندان باخبر نیستند. مدیر اردوگاه که کاروکاسی غیرعادی و مرموزی دارد، این بچه ها را به دلیلی دور هم جمع کرده و حالا باید سراغ اجرای نقش هاش برود ولی خبرنگار دارد که این نقشه قرار است به رازها و زندگی گذشته خودش هم پیوند بخورد. وقتی یک بطری اسرارآمیز به عمق دریاچه انداخته می شود، رفته رفته مسائل عجیبی در اردوگاه رخ می دهد. بچه ها وارد بازی می شوند. شرایط به هم می ریزد. استعدادها جابه جایی می شوند یا از بین می روند، خاطره ها از ذهن صاحبانشان بیرون می آیند و دنبال ذهن های دیگری برای اقامت می گردند. بعضی بطری ها با توانایی هایی جدید پرمی شوند و بعضی از آنها خالی به ساحل اردوگاه می رسند.

خانم لیزا گراف، نویسنده خوشنام امریکایی، این بار هم دست روی موضوع متفاوت و جذابی گذاشته است. کتاب های او هر کدام داستانی مستقل دارند؛ اما اگر داستان با کتاب «کلاف پرگه» غافلگیر می شوید. اردوگاه بطری های گمشده با چند زاویه دید متفاوت روایت می شود و در هر فصل به سراغ یکی از افراد حاضر در اردوگاه می رود؛ جو، لیلی، چاک و... که هر کدام به نوعی پازل ماجرا را تکمیل می کنند. از این جهت، شاید تغییر زاویه دید و همچنین درهم تنیده بودن گره های داستان، مطالعه این کتاب را برای نوجوانان زیر سیزده سال کمی سخت کرده باشد.



وقتی یک بطری اسرارآمیز به عمق دریاچه انداخته می شود، رفته رفته مسائل عجیبی در اردوگاه رخ می دهد. بچه ها وارد بازی می شوند. شرایط به هم می ریزد. استعدادها جابه جایی می شوند یا از بین می روند، خاطره ها از ذهن صاحبانشان بیرون می آیند و دنبال ذهن های دیگری برای اقامت می گردند

زندگی



روایت یک کتابفروش از ارتباط عمیقش با حضرت حافظ

زدیم بر صف رندان و هرچه بادا باد



علی غنی
نویسنده

برای من که سال هاست جور دیگری به ادبیات نگاه می‌کنم، «حافظ» نسبت به باقی سرایندگان، حتی نسبت به قله‌های شعر فارسی، جایگاهی متفاوت از همگان دارد. در میان این همه شاعر و ادیب که در قرون و اعصار گذشته زیسته‌اند و هر یک اندازه طرف خودشان ذر و گوهر پارسی فشانده‌اند، خواجه شیراز جور دیگری نگاه‌ها را به خود معطوف می‌کند. نه فقط به سبب غزلیات نغزی که سروده است، بلکه نوع محتوای سرایش او انگار هم زمینی است و هم آسمانی. برای اهل زمین و آنها که دنیا را نگاه می‌کنند، یک جور آورده دارد و برای اهل آسمان هم جور دیگر.

زیادی از دوستانم تقاضا کردند که برای آنها هم فال بگیرم و شکفت انگیز بود اینکه هر تقالی که می‌زدم، معنا و تفسیر فال را هم از من طلب می‌کردند. من هم از خدا خواسته درخواستشان را برآورده می‌کردم و اینکه تمام تقاسیر بدون حتی یک استثنا درست از آب درمی‌آمد و مرتبط با نیت دوستانم بود، من را به شگفت‌زدگی بیشتری وامی‌داشت. بعد از مدتی متوجه شدم که

یادم می‌آید دو سال پیش شب یلدا بود، آن قدر تنها بودم و تنهایی را حس می‌کردم که درچه‌های مجازی، تنها راه ارتباطی ام با دوستان دور و نزدیک شده بود. همان شب انگار از میان کتاب‌های کتابخانه، دیوان حافظ صدایم کرد، به ندا درونم جواب مثبتی دادم و کتاب را برداشتم. تقال زدم و جواب شاعر شیرین سخن را با دوستان مجازی ام به اشتراک گذاشتم و بعد از آن بود که جمع

خواسته یا ناخواسته، طوری به اشعار حافظ و معانی اش نزدیک شده‌ام که برای بسیاری از لحظات، دوست دارم نگاه او را نیز بدانم. از اتفاق در یکی از شب‌های عاشقانه زندگی ام، حافظ با یکی از غزل‌هایش جوری ذهنم را خواند که غافلگیر شدم. درباره جاهایی از قلبم با من سخن گفت که تا به حال با هیچ کس درباره آنجاها سخن نگفته بودم. تو گویی انگار در کنار آن میز دونفره من و دلدار، خواجه، یک صندلی گذاشته بوده و ما متوجه حضور او نبوده‌ایم. آن قدر زیبا لحظه‌ها و نگاه‌ها و لبخندها را خوانده بودم که جای هیچ تردیدی برابرم باقی نگذاشت. دیگر غم‌ها، شادی‌ها و حتی تردیدها و ترس‌هایم را نیز با حافظ در میان می‌گذاشتم و او خیلی وقت‌ها اگرچه به من حکم نمی‌کرد که چه باید بکنم، اما جوری با علامت راه را به من نشان می‌داد که جای شکی در تصمیم‌گیری باقی نمی‌ماند. بارها می‌شد که دوستانم برای انجام

کار مهمی می‌آمدند و مشورت می‌طلبیدند، آنها را به تقال حافظ توصیه می‌کردم و هر بار باهم تقال زدیم، بدون استثنا جواب گرفتیم. ماجرا اما فقط این نبود. ماجرا من و حافظ چیزی فراتر از این اتفاقات بود. من دنیای مشترکی در اشعار حافظ با خودم می‌دیدم که این دنیای مشترک من را شیفته او کرده بود. دنیایی که در آن بشدت از تظاهر و ریا بیزار بودم و بی هیچ تکلفی حقیقت خود را اظهار می‌کرد. آنجا که می‌گفت: شراب و عیش نهران چیست، کار بی‌بنیاد زدیم بر صف رندان و هرچه بادا باد. حس می‌کردم دارد می‌گوید، به جای ریا و تظاهر، آزاده باش و حقیقت وجودت را بپذیر! این علاقه‌اش به گمنامی، به ایثار و پاک‌بختگی در برابر معشوق و بی‌تلفی، من را بیشتر از هر شاعر دیگری شیفته خود می‌کرد. جالب اینجاست که خواندن دوباره و چند باره هر شعر، اصلاً خسته‌ام نمی‌کرد؛ بلکه با هر بار خواندن

دوباره ابیات، تشعشع جدیدی از جهان حافظ بردهنم می‌تابید و همین تابندگی‌ها بود که روز به روز باعث بیشتر رفتنم به سمت او می‌شد. چندوقتی است که با خودم فکر می‌کنم اگر تنها یک دلیل برای راضی بودن از ملیت ایرانی ام لازم داشته باشم، هم‌زبانی با شاعر توانایی چون حافظ بس است و آنها که روی این کره خاکی از خواندن، فهمیدن و لذت بردن از شعر حافظ بی‌بهره‌اند، عجب محرومیت بزرگی دارند نسبت به این موهبت و معرفت! و چه قدر برایم تأسف برانگیز است دیدن هم‌زبان‌هایی که هنوز آن گونه که باید حافظ نمی‌خوانند و نمی‌دانند. از سوی دیگر هم دیدن بزرگانی که سال‌ها حافظ خوانده‌اند و بر اشعار و ابیاتش شرح و تفسیر نوشته‌اند، سر ذوق می‌آورد. بر همه ما باد خواندن شعرهای خواجه شیراز، که اینها تنها شعر نیستند، زندگی و مرام ایرانی‌اند.



من دنیای مشترکی در اشعار حافظ با خودم می‌دیدم که این دنیای مشترک من را شیفته او کرده بود. دنیایی که در آن بشدت از تظاهر و ریا بیزار بودم و بی هیچ تکلفی حقیقت خود را اظهار می‌کرد. آنجا که می‌گفت: شراب و عیش نهران چیست، کار بی‌بنیاد زدیم بر صف رندان و هرچه بادا باد

غذایی را انتخاب کنیم روی دیگر مسائلی که پیرامون ما وجود دارد، اثرگذار است.

کم بخور همیشه بخور

برای رسیدن به پاسخ سؤال هایی که با «چ» شروع شدند، یکی از راه های مطمئن توجه به توصیه های دینی است. مثلاً یکی از پاسخ های «چطور غذا خوردن» شستن دست ها پیش از خوردن غذا و بعد از آن است که گفته شده باعث کم شدن فقر و افزایش عمر می شود یا اینکه توصیه شده در وعده های اصلی غذایی کنار هر غذا حتماً سبزی هم خورده شود. این چیزی متعادل است که البته امروزه رژیم های غذایی و متخصصان تغذیه، کم و بیش در مدل های افراطی و تقریبی مانند گیاهخواری آن را توصیه کرده اند. یکی دیگر از پاسخ های «چه چیزی» و «چه زمانی» درباره خوردن نمک است که توصیه شده برای سلامتی بدن و دوری از بیماری ها، نمک در ابتدا و انتهای غذا خورده شود. خوردن غذای زمانی که حتماً گرسنه ایم توصیه شده است که البته امروزه با محبوبیت انواع غذاهای فست فودی، مسأله «هوس» و اصطلاحاً «هوس چیزی را کردن» در میان مان برجسته شده که لزوماً به گرسنگی ربطی ندارد؛ دلمان می خواهد موقع تماشای تلویزیون یا فیلم دیدن، سیب زمینی سرخ کرده با سس و پنیر فراوان بخوریم یا یک نوشیدنی پرکند را در تمام وعده های غذایی داشته باشیم یا توصیه شده غذا را زمانی که گرم است بخوریم یا لقمه ها (قاشق و تکه های کوچک) از غذا برداریم و خوب بجویم و آرام غذا بخوریم. همه اینها خوب و پسندیده و مطلوب است و در صورت تکرار وارد روزمره ما می شود، همین طور که خوردن قورمه سبزی سرد، تندتند غذا خوردن، کم جویدن و خوردن باقی مانده پیتزای دیشب در صبح فردا به غلط وارد عادت ما شده است.

حتی درباره «چقدر» غذا خوردن هم توصیه داریم که پیش از سیر شدن از غذا دست بکشیم که در رویکرد رژیم های غذایی همان «کمتر بخور اما وعده هایت را بیشتر کن» یا ضرب المثل قدیمی «کم بخور همیشه بخور» است.

رژیم برای من یا من برای رژیم؟

خوردن و اثرات ناشی از آن به قدری مهم است که برای آن تخصص و دکتر وجود دارد؛ به این معنا که یک دکتر با معاینه و ارزیابی شما از روی آزمایشات و قد و وزن و طبعتان به شما می گوید که چه چیزهایی را چه مقدار و چه زمان هایی مصرف کنید تا سالم بمانید. این همان رژیم غذایی است که گاه سخت و بی رحم است و ما اراده و توان انجامش را تا انتها نداریم و گاه بدون تأثیر و تغییرمان به پایان

یک نوشیدنی، دعوت به صرف شام، حتی قرارهای عاشقانه هم در بعد مکان و زمان طوری تنظیم می شود که در طول آن قرار نوشیدنی یا غذایی بخوریم. اصلاً گفتمان معرفت و حرمت در ارتباطات میان فردی با همین ضرب المثل غذایی تعریف می شود که «ما نان و نمک هم را خورده ایم»، یا اینکه تنظیم زمان خوابمان با مقدار و زمان غذایی است که خورده ایم. این مسأله تا حدی مهم است که ممکن است بسیاری از میهمانی های بدون سرو غذا یا نوشیدنی را بی احترامی بدانیم و در آن شرکت نکنیم، اگرچه همیشه این طور فکر کردن درست نیست. بحث را منحرف نمی کنم، فقط خواستم بگویم این بعد سبک زندگی در دو شکل فردی و جمعی خیلی مهم است. بنابراین اینکه چه چیزی بخوریم، چه زمانی با چه کسانی و چطور بخوریم و اینکه چه خوردن مهم است.

حتی صنعت پوشاک و مد هم به طور غیرمستقیم با غذا و خوراک در ارتباط است. سال هایی که مدل های باری مد بود را به خاطر بیابرد

به مناسبت ۲۴ مهر، روز جهانی غذا

نان و نمک و این همه داستان؟!

سارا مؤمنی

دانشجوی دکتری مدیریت رسانه

مختلفی درباره آن وجود دارد. حتماً شما هم توصیه های غذایی مختلف را از متخصصان تغذیه، روانشناسان، مربیان ورزشی و همین طور توصیه های دینی غذایی شنیده اید. همین مسأله دارد به ما می گوید که چقدر این انتخاب ما در «چه چیزی» را «چه زمانی»، «چطور» و اصلاً «چرا» خوردن مهم است.

رعایت نکات بهداشتی نیستیم یا قرار نیست با او خانواده تشکیل بدیم یا سفر برویم! او به خانه ما آمده یا در جلسه ای میزبانش هستیم؛ نخستین و آخرین چیزی که مهم است، خوراک است؛

خوراک یا غذایی تهیه کنیم و بر دهان ببریم، به این فکر کنیم که چه زمانی و چطور و اصلاً چرا باید آن را بخوریم. تصور اینکه پاسخ تمام این سؤال ها به انتخاب های خودمان برمی گردد، جالب و کمی هم نگران کننده است. اصلاً به همین دلیل که غذا و غذا خوردن یک امر عادی روزمره، پرتکرار و مستمر است، توصیه های

پدیدارشناختی بخواهیم نگاه کنیم و آن را از بقیه ابعاد مهم تر بدانیم، این مثال را می زنم که ما وقتی میهمان را دعوت می کنیم به او پوشاک و مسکن نمی دهیم، اصرار نداریم بخواهد یا دنبال

شاید پیش از اینکه مفهوم سبک زندگی پررنگ شود، خیلی حواسمان به این نبود که اغلب کارهای روزمره ما جزئی از سبک زندگی ما هستند. کارهایی که حتی ممکن است به چشم مان نیاید یا آنقدر تکرار شده که عادی به نظر برسد. یکی از اینها غذا و غذا خوردن است. بیابید همین الان تمرین کنیم و پیش از اینکه

چرخش سبک زندگی روی انگشت خوراک!

مسأله تغذیه و خوراک به قدری مهم است که گاه سایر ابعاد سبک زندگی را تحت تأثیر خود قرار می دهد. مثلاً خیلی



اصلاً گفتمان معرفت و حرمت در ارتباطات میان فردی با همین ضرب المثل غذایی تعریف می شود که «ما نان و نمک هم را خورده ایم»



روایت‌های نواز نگاه نوجوان در راه رسیدن به «خیال، قلم؛ زرین چشم»

علی دهقانی
نویسنده و قلم از هرمزگان



شخصیتی ساختم
به نام «زرین چشم»... سعی
من بر این بود تا
از اساطیرمان در
داستان استفاده
کنم. پس نام او را از
«زرین تاج» گرفتم.
درست که دیو است
اما خوب، دیوها،
دیو بودن را انتخاب
نکرده‌اند

اسمش رو می دارم، «دشت سپید». اونجا یه سرزمین افسانه‌ای توی آسمونه! خواهرم لبخند زد. او هم از این نام راضی بود، اما...
چرا داره سقوط می کنه؟...
به دنبال پاسخی گشتم... بخش خیال آفرینی مغزم فعال شده بود.
+خب، تاریکی به اونجا حمله کرده و شهرداره سقوط می کنه. فرشته‌ها نتونستن مقاومت کنن...
باید این قصه غمگین را همان جا تمام می کردم. چشمم به سوی دیگری خورد. به افق پیش رو، کوهی را دیدم که به سختی می شد تشخیص داد. کوهی که می خواست ناپیدا باشد. خواهرم را به دیدن سرزمین ناپیدا دعوت کردم.
+اون کوه رو ببین!
-اونجا کجاست؟

+بذار ببینم... اونجا «سرزمین دوره». بهترین سرزمین ممکن برای آدم‌ها که بهترین حاکم ممکن رو داره. اونجا بهشته! بهشتی پنهان. میان افسانه و واقعیت.
مدتی گذشت. میانه راه بود که من سطر اول داستان را نوشته بودم. داستان پسرکی که او هم پی سرزمین دور بود. این رامی شود آغاز این ماجرا دانست. ایده‌ای که از ذهن خواهرم نشأت گرفت و شاید به همین خاطر است، من پس از دو سال، نتوانستم این ماجرا را به پایان برسانم. من از این داستان، شخصیتی ساختم به نام «زرین چشم». سعی من بر این بود تا از اساطیرمان در داستان استفاده کنم. پس نام او را از «زرین تاج» گرفتم. دو سالی می شود که نماد این داستان نیمه تمام شده زرین چشم. درست که دیو است اما خوب، دیوها، دیو بودن را انتخاب نکرده‌اند.

خیال پردازی لذت بخش است. آدم‌ها از خود چیزی ندارند. آنها به چاهی می مانند که تنها می بلعد و حواس، مسیرهای منتهی به چاه است. گاهی بازی با این حواس و خیال پردازی به خلق جهانی می رسد و گاهی نیز به خلق یک شخص می انجامد که آن هم باز با ارزش است. خیلی خیلی با ارزش؛ که آن شخص می شود مرکز و می توانی از طریق او خیال پردازی کنی یا از او نقاشی بکشیم و سعی کنیم بیش از پیش برایمان حقیقی باشد. او می شود شخصی همچو «زرین چشم». شاید هم زرین چشم شدن، یک هدف است. حداقل برای من که می خواهم بنویسم. زرین چشم شدن، رسیدن به جایگاهی متفاوت در دیدن است. به همین دلیل نام آن را می شود گذاشت: خیال، قلم؛ زرین چشم.

هوار ابر گرفته بود. باران نم نم می بارید. خورشید در پس توده‌های عظیم بخار پنهان شده بود و خیال طلوع دوباره اش را در سر می پروراند. سایه‌ای نازک از رنگ آبی رامی شد همه جا دید و سبزی برگ درختان. خواهرم در حیاط خانه مان ایستاده بود. سرش بالا و چشمانش خیره بود به سایه آبی رنگ پشت ابرها. مه، قله کوهستان عظیم کنار روستا را بلعیده بود. قدمی به سوی خواهرم برداشتم. -چگونه اژدهای خود را تربیت کنیم رو یادته؟ اون ابرها... انگار چند تا اژدها دارن اونجا با هم می جنگن! سرم را بالا بردم. دهانم باز ماند. نگاه کودکانه و سیاهچاله چشمانم را دوختم به ابرها و رنگ سرمه‌ای که بر کل افق روستا انداخته بودند. روشن و تیره شدن رنگ هادر فراز و نشیب لطیف شان و آن عظمت که کل حکومت خورشید را زیر و زبر کرده بود.

خاطرتم در دریا پس ذهنم بالا و پایین می پریدند. اژدها... اژدها. مادر صدامان زد. وسیله‌ها را جمع کرده بودیم تا به شهر برگردیم. آن لحظه، چیزی مغزم را قلقلک می داد. پرنده ذهنم به سوی سرزمین خیال اوج گرفته بود: «شاید ابرها به بدرقه ما آمده بودند». ماشین راه افتاده و پیچ و خم مار مانند جاده را سیر می کرد. ما از روستا گذشتیم، اما ابرها همانجا لنگر انداختند. در بعضی پیچ‌ها، می شد آسمان روستا را دید. لشکرکشی ابرها بی فایده بود. خورشید فروزان همچو ققنوس برخاسته و با پرتوهای نور، شورشیان را سرکوب می کرد. چشمانم را از صحنه نبرد گرفتم و دوباره به جایم تکیه دادم. هیچ کاری از دست من ساخته نبود. هر چه پیش می رفتیم، خورشید فروزان تر می شد. باشکوه تر می شد. تا جایی که هیچ از ابرهای مان نماند. جاده خیال پیچ و خم از سر بیرون رانده و ما را در مسیری راست انداخته بود. در سمت راست، خورشید پس از ظهر رامی شد دید و در سمت چپ، تکه ابری سفید، در حال سقوط بود. خواهرم که سمت راست ماشین نشسته بود، مسیر چشمانم را دنبال کرد و او هم دشت در حال سقوط را دید. ابری که به قلعه‌ای افسانه‌ای می مانست و سرزمینی جادویی. شاید فرشته‌ها اونجا زندگی می کنن.

فکر خوبی بود.
هفت جن رو یادته؟
سرم را به نشانه مثبت تکان دادم.
-خب، تو هم می تونی موجودات مختلف رو وارد داستانت کنی. حالا اونجا هم شهر فرشته هاست. یه اسم براش بذار!
+اسم... اسم. سرزمین سفید رنگ... یا... یا...



دختر ۴ ساله من هر غذایی را که سیاه باشد دوست ندارد. مثلاً ذرت آبی می خورد اما بلال نمی خورد.

که مریض شده باشیم و مجبور به مصرف آنها شده باشیم. در این میان از مواد خوراکی که ممکن است دوست داشته باشیم اما به آنها آلرژی و حساسیت داریم را فاکتور می گیریم، اما نکته قابل توجه این است که نوع مزه‌ها، بوها و طعم‌ها در ذائقه ما از تغییر شرایط زمانی و محیطی تأثیر می گیرند و تغییر می کنند. شما را ارجاع می دهم به زمانی که کودک بودید و پیاز (آن هم پخته) دوست نداشتید و از غذاها آنها را برمی چیدید و حالا با دیزی و کباب و به صورت خام پیاز میل می کنید یا اینکه بوی زیتون در نوجوانی اذیتتان می کرد و ستمش نمی رفتید و حالا در مسیر برگشت از سفر شمال، تمام مغازه‌های زیتون فروشی را رصد می کنید که زیتون‌های مختلف را تجربه کنید و در نهایت خرید کنید. در واقع دوست نداشتن یک ماده غذایی بیش از اینکه یک مسئله فیزیولوژیک باشد، یک مسئله روانشناختی است. دختر ۴ ساله من هر غذایی را که سیاه باشد دوست ندارد. مثلاً ذرت آبی می خورد اما بلال نمی خورد. می دانم که در بزرگسالی قطعاً تجربه دیگری از همین ماده غذایی خواهد داشت و وقتی با دوستانش و در یک تفریح جمعی باشد، عاشق بلال می شود، هر چند برخی عادت‌های غذایی هیچ وقت تغییر نمی کند. خود من کرفس را تا ۱۸ سالگی نمی خوردم، تا زمانی که به دانشگاه در یک شهر دیگر رفتم و مادرم با کرفس یک خوراک درست کرد و برایم فرستاد که نه تنها خودم عاشقش شدم که تمام هم‌اتاقی‌هایم پیگیرش بودند و از آن به بعد خورش کرفس غذای مطلوب تمام فصل‌هایم شد.



مسئله «هوس» و اصطلاحاً «هوس چیزی را کردن» در میان مان برجسته شده که لزوماً به گرسنگی ربطی ندارد؛ دل‌مان می خواهد موقع تماشای تلویزیون یا فیلم دیدن، سیب زمینی سرخ کرده یا سس و پنیر فراوان بخوریم یا یک نوشیدنی پر قند را در تمام وعده‌های غذایی داشته باشیم

می رسد و ناامیدمان می کند. اما مسئله از این هم فراتر است؛ فقط سالم ماندن نیست که شما را به مطب دکتر متخصص تغذیه می کشاند، بلکه ممکن است شما لاغری باشید که بخواهید با کمک توصیه‌های مربی ورزشی و دکتر تغذیه تان وزن اضافه کنید یا اینکه تپلی باشید که به هردلیلی بخواهید وزن کم کنید. حتی صنعت پوشاک و مد هم به طور غیرمستقیم با غذا و خوراک در ارتباط است. سال‌هایی که مدل‌های باربی مد بود را به خاطر بیاورید، چالش‌هایی که افراد درگیر مد داشتند تا شبیه عروسک‌های باربی باشند. سال‌هایی که مدل‌های تپیل و چاق مد بود و بسیاری از افراد تلاش داشتند با تنظیم تغذیه و ورزش خود به مقدار ایده‌آل وزنی شان برسند. لباس‌هایی که در کم‌مانند و برایمان کوچک یا بزرگ شده. بارداریم و قند و چربی اضافه برای جنین خطرناک است. برای حل تمام این مسائل به سراغ رژیم می‌رویم؛ رژیم‌های غذایی که باید حواسمان باشد به درستی برای ما طراحی شده‌اند، نه اینکه بخواهند مشکل جدیدی به ما اضافه کنند.

مضرها و مفیدها، خوشمزه و بد مزه

اغلب ما گله مندیم از اینکه همه چیزهای خوشمزه مضر هستند. در ذهن اغلب‌مان شیرینی‌های خامه‌ای، بستنی‌های شکلاتی، غذاهای فست‌فودی، غذاهای چرب ایرانی در مقابل سبزیجات آبی‌زده و غذاهای بدون روغن قرار دارند. دسته اول را دوست و از دسته دوم انزجار داریم و تنها در صورتی به سمتشان می‌رویم





به صرف یک فیلم جذاب و خوشمزه

نوش جان Bon appétit !

Julie & Julia

داشت و بدطعم‌ترین غذاها را عرضه می‌کرد موضوع دیگری است). چاره‌ای جز آشپزی نداشتیم. مادر من از مخالفان سفت و سخت غذای یخ‌زده و فریزری بود. از طرفی هم نمی‌توانستم هر روز به رستوران بروم. با غذاهای ساده‌ای که بلد بودم شروع کردم. کوکو سیب زمینی، استامبولی، ماکارونی، عدس پلو و قیقه. ولی از آنجایی که هیچ وقت انسان کم‌غذا و کم‌اشتهایی نبودم، تکراری بودن غذاها هم اذیت می‌کرد. این خاطرات من مربوط به سال ۸۸ می‌شود که خبری از پیچ‌های اینستاگرام و اپلیکیشن‌ها و سایت‌های آموزش آشپزی نبود. معلم راه دور من مادرم

نوشین تقی‌لی
نویسنده

Bon appétit!

به نظر من در این دنیا دو دسته انسان وجود دارد: کسانی که به آشپزی علاقه دارند و کسانی که از آن متنفر هستند! این دسته‌بندی نتیجه چندین سال زندگی کردن در خوابگاه با تعداد زیادی از هم‌سن و سال‌هایم است. برای تعداد زیادی از آدم‌ها، آشپزی یک کار زمانبر و خسته‌کننده است که وقتشان را تلف می‌کند و برای بقیه آشپزی مانند مدیتیشن عمل می‌کند.

من جزو دسته دوم هستم. ۱۴-۱۵ ساله بودم که یک دفتر چهل برگ را جلد کردم و رویش نوشتیم دفتر آشپزی‌های من! و از مادرم خواستم دستور برخی از غذاهایی که دوست داشتم را بگوید تا در آن بنویسم. اولین قیمه زندگی‌ام را هم در ۱۶ سالگی پختم. هجده ساله بودم که دانشگاه تبریز قبول شدم و از خانواده دور شدم. برای بسیاری از هم‌سن و سال‌های من که در این سن از خانه و خانواده دور می‌شوند، مشکل اصلی دل‌تنگی و تنهایی است ولی من معضل دیگری داشتم؛ معده‌ای بداد و حساس که به هیچ‌وجه غذاهای سلف دانشگاه رانمی‌پذیرفت (اینکه در آن دوران دانشگاه تبریز یکی از بدترین سلف‌ها را

جولی و جولیا به ما نشان می‌دهند که چگونه غذا می‌تواند مردم، و حتی شهرها و کشورهایی که از هم فاصله دارند را به هم متصل کند

«از او می‌پرسد چه کاری را بیشتر از همه چیز دوست داری؟ و جولیا با جدیت می‌گوید خوردن! و این آغاز راه است»

که در سال ۱۹۴۸ با همسرش پاول چاپلند به پاریس نقل مکان کردند و این مهاجرت، شروع زندگی جدید جولیا بود. مریل استریپ به بهترین شکل ممکن نقش این زن قدبلند، پرهیجان و خنده‌رو امریکایی را بازی کرده است. جولیا در امریکا یک کارمند دولتی بود و بعد از نقل مکان به پاریس دیگر نمی‌خواست کارمند باشد.

به دنبال کاری می‌گشت که با علائق و روحیاتش سازگار باشد. در یکی از ساکنس‌های ابتدایی فیلم، وقتی با همسرش راجع به کار حرف می‌زند، پاول از او می‌پرسد چه کاری را بیشتر از همه چیز دوست داری؟ و جولیا با جدیت می‌گوید خوردن! و این آغاز راه است. جولیا به کلاس آشپزی در مؤسسه کوردن بلو می‌رود و این کلاس منجر به آشنایی او با دو سرآشپز دیگر و در نهایت، نوشتن کتاب معروف «تسلط بر هنر آشپزی فرانسوی» می‌شود.

سمت دیگر داستان جولیا پاول است، زنی ۳۰ ساله در زمان حال و کارمند که مسئول پاس‌خگویی به کسانی است که در حادثه ۱۱ سپتامبر دچار آسیب شده‌اند. جولیا هر شب برای فرار از شغل غم‌انگیز و خسته‌کننده خود به آشپزی پناه می‌برد. جولیا به پیشنهاد همسرش اریک که سردبیر یک مجله باستان‌شناسی است تصمیم می‌گیرد تا یک ویلاگ آشپزی درست کند. او

بود که پشت تلفن دستور غذا را می‌گفت و من بعد از چندبار آزمون و خطا، بالاخره موفق می‌شدم غذای مورد نظر را درست کنم. قطعاً بعد از خواندن این دو پاراگراف از علاقه من به غذا و آشپزی باخبر شده‌اید، پس تعجب نمی‌کنید اگر بگویم یکی از فیلم‌های سینمایی مورد علاقه‌ام یک فیلم بیوگرافی از زندگی دو آشپز مشهور است: جولیا چاپلند و جولی پاول. نویسنده و کارگردان فیلم «جولی و جولیا»، نورا افرون، به شدت علاقه‌مند به غذا بود. بنابراین برای هیچ‌کس تعجب‌آور نخواهد بود که فیلم او تعدادی از عالی‌ترین ساکنس‌های آشپزی و حتی غذا خوردن را در سینمای مدرن نشان می‌دهد. یک سمت داستان، جولیا چاپلند را در دهه ۱۹۵۰ می‌بینیم. جولیا زنی امریکایی و پرشور و شور بود





روایت‌های نو آن روز تکه‌ای از من مُرد

زینب سلطانی
نویسنده نوقلم

همینطور که اشک‌هایم را تند و تند باد دستمال می‌گرفتم تا منشی و سایر بیماران متوجه استیصال و گریه‌ام نشوند، جواب تست عصب و باقی مدارک را در پوشه‌ام گذاشتم. دستانم به خاطر شوک‌هایی که به عصب‌ها داده شده بود، درد می‌کرد و از جای سوزن خون بیرون می‌زد. حوصله تدبیرپنبه خونی و دست‌نم‌کشیده‌ای پاک کردن رداشک‌ها و قاطی شدن طهارت و نجاست را نداشتم. بی‌خیال دست خونی شدم. نشستم توی ماشین. راضی شدم خون بیاید، اشک ببارد و من غرق در حال خودم باشم.

با خودم فکر کردم رسیدم خانه، لک خون آستینم را می‌شویم. با دست...

صدادکتر در گوشم زنگ خورد: «این عصب‌ها مرده...» ترکیب واژه مرده با تصویر خط صافی که در مانیتور دیده بودم و بی‌تفاوتی دکتر کانه کار از کار گذشته باشد، عمیق تر روحم را زخمی می‌کرد. نمی‌دانستم چیزی که من از عصب مرده می‌فهمم با چیزی که یک فوق تخصص می‌گوید یکی است یا نه.

خواستم به همسر زنگ بزنم، یادم آمد این ساعت باشگاه است. فاطمه خواهرم غالب مواقع جزو اولین انتخاب‌هایم برای مصحبتی است. گوشی را برداشتم و چند ثانیه به اسمش روی گوشی ام خیره شدم. جوابی برای سؤال کلیدی «که چی؟» پیدا نکردم. پشیمان شدم. گوشی را انداختم کنار و ماشین را روشن کردم. به زحمت از پشت اشک‌ها، مسیرم را از فرعی‌هایی که معتقدم هیچ وقت با دشان نخواهم گرفت، پیدا کردم. شهید فقیهی به معدل، معدل به هدایت، هدایت به ملاصدرا.

سال‌هایی که دستم شروع کرده بود به هشدار دادن از جلو چشمم می‌گذشتند. تمام کارهایی را که الان شده بودند علت کم‌کاری‌های من در حق جسمم، مرور کردم. کارهایی که از قضا همه هم به مادری و خانه‌داری ختم می‌شدند. برایم ارزش بودند و انتخاب‌شان کرده بودم و حالا باید بابت‌شان پشیمان می‌بودم. یکی یکی به خاطر می‌آوردم و پتک سرزنشی که دکتر دستم داده بود را به هر بهانه‌ای بر سر روحم می‌کوبیدم.

مگر چقدر از راه مادری آمده بودم؟ تصور اینکه دیگر نتوانم کارهای بچه‌هایم و امور خانه‌ام را خودم به عهده بگیرم، ویرانم می‌کرد.

امور خانه و بچه‌ها! خط قرمزی که همیشه در ذهنم به عزت فرزندانم گره خورده و آنقدری برایم ضریب داشته که بی‌خیال کار و فعالیت موظف بیرون از منزل شوم.

تمام طول مسیر را اشک می‌ریختم و زیر بار سرزنش‌هایم مچاله‌تر می‌شدم.

مسیر را اشتباه انتخاب کرده بودم و افتاده بودم در ترافیک سرازیری پل. ترافیک قفل بود و هیچ خودرویی به راهنمای راست من توجه نمی‌کرد. خواستم بابت بی‌دقتی در انتخاب مسیر هم خودم را سرزنش کنم که یک آن دلم برای خودم سوخت. برای خودی که در بدترین حال هم سهمش از خودم هم سرزنش است.

راهنما را خاموش کردم. مسیر مستقیم هم به خانه می‌رسید. کمی دیرتر، کندتر، ولی می‌رسید.

بی‌خیال از جنگ خودروهای در هم قفل شده و حرص‌شان بر سبقت و رهایی، دل سپردم به ترافیکی که بیشتر مجال خلوت و اشک ریختن و کنار آمدن با شرایط جدید و بغل کردن خودم را فراهم می‌کرد.

فکرمی کردم و حرف‌ها و جملات دکتر یکی یکی از ریل ذهنم می‌گذشتند. ولی نوبت «مرد» که می‌رسید مغزم خطا می‌داد. مُردن در دست‌هایی که زنده است، در بدنی که نفس می‌کشد را نمی‌فهمیدم.

دسته‌ایم را جلو چشمانم بالا آوردم بی‌آنکه بخواهم حالت قنوت گرفته بودم و خواندم «فَسْبِحَانَ الَّذِي بَدَأَ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»

چراغی در ذهنم روشن شد، روشن‌تر و بلندتر از زنگ‌های صدای ناامیدکننده دکتر.

چراغی به روشنی و بلندای قدرت لایزال محیی الموتی. ترافیک باز شده بود و ماشین‌های پشت‌سری امان بوق می‌زدند. دستم را طوری که ببیند بالا بردم و همزمان با شتاب به جلو راندم.



ما قهرمانان خود را داریم، کسی در زندگی مان که ارتباط عمیق و معناداری با او داریم. داستان جولیا در واقع منعکس‌کننده داستان جولیا است. اونیزیک کارمند دولتی بود که با شوهرش به پاریس نقل مکان کرد و آشپزی را آموخت تا خودش را به چالش بکشد، چیزی را پیدا کرد که او را به حرکت درآورد، و بیش از هر چیزی عاشق غذا بود. او از ابتدا شروع به نوشتن یک کتاب آشپزی نکرد، همان‌طور که جولیا این چالش را با تمایل به معروف شدن شروع نکرد. اما اگر واقعاً با خودمان صادق باشیم، این مسأله در پس ذهن هر خالقی وجود دارد. آنها یک چالش می‌خواستند و می‌خواستند غذای خوبی درست کنند.

جولیا و جولیا به ما نشان می‌دهد که چگونه غذا می‌تواند مردم، و حتی شهرها و کشورهایی را که از هم فاصله دارند به هم متصل کند. جولیا پاول با نوشتن وبلاگش کار بسیار جذابی را شروع کرد. این وبلاگ به او کمک کرد تا جایگاه ادبی خود را پیدا کند (و به آرزوی نویسنده شدن خود برسد) و قرار دادن آن در مقابل مخاطباننش به او انگیزه داد تا به‌رغم فقر و پاشی و بهم ریختگی، برای اتمام چالش پافشاری کند. این مسأله به من یادآوری می‌کند که چرا نوشتن را شروع کردم. جولیا و جولیا به همه ما می‌آموزد که به اشتیاق‌ها و چالش‌های خود متعهد باشیم، حتی اگر حالمان خوب نباشد.

جولیا و جولیا به ما نشان می‌دهد که چگونه غذا می‌تواند مردم، و حتی شهرها و کشورهایی را که از هم فاصله دارند به هم متصل کند. جولیا پاول با نوشتن وبلاگش کار بسیار جذابی را شروع کرد. این وبلاگ به او کمک کرد تا جایگاه ادبی خود را پیدا کند (و به آرزوی نویسنده شدن خود برسد) و قرار دادن آن در مقابل مخاطباننش به او انگیزه داد تا به‌رغم فقر و پاشی و بهم ریختگی، برای اتمام چالش پافشاری کند. این مسأله به من یادآوری می‌کند که چرا نوشتن را شروع کردم. جولیا و جولیا به همه ما می‌آموزد که به اشتیاق‌ها و چالش‌های خود متعهد باشیم، حتی اگر حالمان خوب نباشد.



طعم و جذاب برای خود آماده می‌کنید، می‌توانید از آن حس موفقیت لذت ببرید. چند پاراگراف قبل گفتیم که در برخی سکانس‌ها ممکن است از جولیا متفر شوید. این تنفر به خاطر این نیست که او بدذات است یا کارهای وحشتناکی می‌کند. چون رفتار او در قبال همسرش خودخواهانه به نظر می‌رسد. اگرچه جولیا در این فیلم ازدواج کرده و بخشی از خط داستانی او رابطه جنجالی‌اش با همسرش (کریس مسینا) برسر پیگیری مجردانه‌اش برای پروژه‌اش است (به ویژه وقتی که این پروژه محبوبیت پیدا می‌کند)، اما این فیلم داستان عاشقانه جولیا و اریک نیست. این داستان جولیا است. جولیا کسی است که به دنبال چالشی بود که خلأ درونی‌اش را پر کند. او تصمیم گرفت خودش را به چالش بکشد و بعد از یک سال تمام تلاش بدون وقفه، موفق به انجام این کار شد. راستش من به جولیا به خاطر آنچه توانست به دست آورد حسادت می‌کنم. حفظ پروژه‌های بلندمدت برای بسیاری از ما یک نبرد دشوار است. وبلاگ او در ابتدای شهرت و نه برای چاپ کردن کتاب، بلکه برای پیگیری یک هدف بود. او تجربیات خود را به طور واقعی و بدون تظاهر به یک سرآشپز حرفه‌ای بودن به اشتراک گذاشت.

از طرف دیگر دل‌بستگی او به جولیا چالشی است که همه ما می‌توانیم با آن ارتباط برقرار کنیم. همه

اعلام می‌کند که می‌خواهد تمام دستورات عمل‌های کتاب آشپزی جولیا چایلد را امتحان کند و در وبلاگش بنویسد، ۵۲۴ دستور العمل در ۳۶۵ روز. امی آدامز نقش جولیا را آنقدر خوب بازی کرده است که در برخی از سکانس‌های فیلم احتمالاً از جولیا متفر شوید چون برخی رفتارهایش واقعاً آزاردهنده است! ولی شخصیت جولیا برای من از یک نظر بسیار قابل درک است، آرامش گرفتن از آشپزی.

جولیا و جولیا شباهت‌های زیادی به هم دارند، ولی مهم‌ترین شباهتشان به چالش کشیدن خودشان است حتی اگر دل‌بستان برای این چالش متفاوت باشد. جولیا چایلد یک زن مرفه است که از سرقتن به سمت آشپزی می‌رود، ولی جولیا پاول یک کارمند تمام وقت است که وقتی عصرها به آپارتمان کوچکشان بازمی‌گردد، در آشپزی دنبال آرامش است. یکی از دیالوگ‌های جذابی که بین جولیا و همسرش رد و بدل می‌شود این است: «می‌دونی تو آشپزی کردن چی آرام بخشه؟ اینکه بعد یک روز کاری که در اون هیچ چیز، مطلقاً هیچ چیز قابل پیش‌بینی نیست، می‌ای خونه و میدونی که اگه شکرو کاکائو و تخم مرغ رو خوب هم بزنی، قطعاً به کرم کاکائویی خوشمزه به دست میاد.»

اگر عاشق غذا خوردن هستید، باید آشپزی را یاد بگیرید. این واقعیت به قدری ساده است که گاهی اوقات درک آن برای مردم سخت می‌شود به خصوص زمانی که تهیه غذای جذاب‌تر بسیار سخت به نظر می‌رسد. برای درست کردن غذای خوب لازم نیست به مدرسه آشپزی بروید یا یک آشپز حرفه‌ای باشید. مراحل درست کردن غذای خوب می‌تواند یک فرایند درمانی فوق‌العاده باشد. این موضوع اصل داستان جولیا است. داستانی که برای بیشتر ما قابل درک است. زندگی گاهی اوقات بد است. ممکن است احساس کنید دچار رکود شده‌اید ولی شرایط لازم برای فرار از این زندگی را نداشته باشید. بنابراین باید دنبال گریزهای کوچک باشید. جولیا و جولیا می‌گویند که آشپزی بهترین راه فرار است. در دنیا پر از هرج و مرج، آشپزی چیزی است که تقریباً می‌توانید کنترل کاملی بر آن داشته باشید. اعمال شما تنها چیزی است که نتیجه غذا را تغییر می‌دهد. حتی اگر آن روز هیچ کاری انجام ندهاده باشید، زمانی که یک ظرف غذا خوش



چراغی در ذهنم روشن شد، روشن‌تر و بلندتر از زنگ‌های صدای ناامیدکننده دکتر چراغی به روشنی و بلندای قدرت لایزال محیی الموتی

نارضایتی در بین نوجوانان دختر

مدرسه

دوست نداشتنی



حتی متناسب با تعداد دانش آموزان، تعداد مشاوره‌ها و زمانی که به هر دانش آموز تعلق بگیرد را هم کم داریم چون بچه‌ها معمولاً خواهان صحبت با مشاور مدرسه هستند، ولی الان اکثر دانش آموزان فقط روزهایشان را می‌گذرانند و انگیزه و برنامه‌ای ندارند. بچه‌های هدفمند خیلی کمی داریم. کاش یک فکر اساسی به حال کتاب‌ها و موضوعات درسی و شیوه‌های تدریس می‌شد. ما به تنهایی نمی‌توانیم دروس کارگاهی و عملی را بیشتر کنیم ولی سعی می‌کنیم تا جایی که می‌توانیم زمان بندی کلاس‌ها را طوری طراحی کنیم که بشود به صورت فان و سرگرمی هم در کلاس تدریس داشت.

دیگر در هیچ مسابقه شعری شرکت نکردم

فهمیده که سال دوم دبیرستان است و تابه حال مدارسش از نوع دولتی بوده، می‌گوید: روز اولی که وارد اول راهنمایی شده بودم، هنگام پخش شیرینی متوجه شدم که به برخی از دانش‌آموزان با لحن خاصی می‌گویند می‌توانی دو تا برداری و بعد فهمیدم دلیلش این است که زمین مدرسه، هدایای پدر بزرگشان است. از همان روز اول فهمیدم که اگر به این چند فرد احترام نگذارم، ممکن است بازخواست شوم. حتی با وجود دوستی چندساله‌ام با یکی

به خاطر ضعف مالی، علاقه به کار دارند، قید درس خواندن را زدند و از فروشنده‌گی تا رو آوردن به تویپا ناخن کاری را بین دخترانم زیاد می‌بینم. آمار خودزنی هم متأسفانه کم نیست. حال عمومی دخترانم خوب نیست، نکته‌ای که من کمبودش را در فضای آموزشی حس می‌کنم کمبود نیروی مشاور آگاه و کاربلد است، مشاوره‌ای که علائم را در حد مبتدی تشخیص بدهد و دانش‌آموز را برای درمان ارجاع دهد. متأسفانه مشاورانی که هستند آنقدر دچار ضعف‌های کاری هستند که به جای کمک، دانش‌آموز را طرد و انگشت‌نما می‌کنند.

معمولاً مشاوران مدرسه یا معلم ابتدایی بوده‌اند که حنجره‌شان را به خاطر دوران ابتدایی از دست داده‌اند و تازه به واحد مشاوره آمده‌اند و مثلاً اصلاً نمی‌دانند برای هفته سلامت روان باید چه کار کنند و صرفاً حضور فیزیکی در مدرسه دارند.

در حالی که مدارسی که در حاشیه شهرها هستند، دانش‌آموزان پرچالش تری دارند. ما دانش‌آموزان زیادی داریم که اگر مشاور آگاهی داشتیم می‌توانستیم با هدایت دانش‌آموز به مراکز مشاوره آموزش و پرورش با یک تست هوش ساده متوجه مشکلشان بشویم نه اینکه اعتماد به نفس بچه‌ها هم به دلیل مشکلاتی که دارند از بین برود.

سمیه ملاتبار
نویسنده

با چند دختر نوجوان در نیمه مهرماه قرار گذاشته بودم تا با شنیدن حرف‌هایشان، بتوانم گوشه‌ای از وضعیت عمومی‌شان را گزارش کنم. آنقدر تک‌تک‌شان به سختی حاضر می‌شدند حرف‌های دلشان را بزنند و انگار ترس و خجالت خاصی توی جملات‌شان بود. انگار شرایط فرهنگی جامعه ما بستری کاملاً مناسب برای ابداع و استفاده از زبان مخفی در دختران نوجوان است. جوانان و از جمله دختران، جهت پنهان‌نگه داشتن افکار و عقاید خود و همچنین به دلیل قبح استفاده صریح از برخی لغات در چهارچوب هنجارها، آداب و رسوم و فضای جامعه، به سوی استفاده از زبان مخفی گرایش پیدا کرده‌اند. گروه‌های دوستان و محافل دوستانه، پیامک، کانال‌های تلگرام و توئیتر هم محمل اشاعه این واژگان است. در حالی که اینها همان دخترانی هستند که وقتی با هم تنهایشان می‌گذاریم، حتی ثانیه‌ای از بچ‌بچ کردن دست برنمی‌دارند. به نظرتان دلیل این همه سخت‌گیری‌شان چه بوده است؟ با هم می‌توانیم از حال عمومی این دختران در ادامه بیشتر آشنا شویم.

بیماری‌های روحی، خشم و اضطراب در گروه سنی دختران پانزده تا هفده ساله را داریم. ما با دخترانی روبه‌رو هستیم که خشم شدیدی نسبت به جامعه و طرد شدن خودشان دارند، زنانگی در وجودشان کم‌رنگ شده.

از کلاس‌های مدرسه تا دوره‌های ناخن کاری

مریم که تقریباً ده سال به عنوان معلم و معاون پرورشی در مدرسه حاشیه شهر کنار ۲۲۰ دانش‌آموزان است، می‌گوید: در چند سال اخیر افزایش چشمگیر



معلم پرورشی جلویم سبز شد و گفت: «دخترم! فردا وبلاگت را به مدرسه بیاور!» من مانده بودم که باید چه جوابی بدهم. آخر وقتی مسئول مدرسه نمی‌داند وبلاگ چیست و در کجاست و چگونه است، چطور می‌خواهد مشاوره بدهد



**بیشتر اوقات،
بزرگترها ساخت ما
رامی فهمند، حالا
مسئولین مدرسه که
جای خود دارند
ما این حس
زشت بودن، ترس
از آینده و همه کنایه
شنیدن ها و کم شدن
اعتماد به نفس را
هر روز به دوش
می کشیم**

ظاهر شوم. به موهای بلند هم علاقه زیادی داشتم، برای همین هیچ وقت دلم نمی‌آمد کوتاهشان کنم. یکبار مدل آناناسی موهایم را کوتاه کرده بودم، روز و شبم را جلو آینه می‌گذراندم. اما برخلاف بعضی از دوستانم، خیلی حواسم به پول پدرم بود که خرج خرید لباس اضافه‌ای نکنم. مادرم کم توقع تربیتان کرده است.

تاوان چیزی رامی دهم که دست خودم نیست

ام‌البین که مدرسه فرزنانگان درس می‌خواند، می‌گوید: من از شرایطم راضی نیستم، خاطرات بدی هم دارم. کاش دور و بری‌هایم بیشتر توجه می‌کردند.

فقط رابطه پدر و مادرم با من خیلی خوب است، آن هم فقط به خاطر بزرگی خودشان است. با افراد فامیل، اصلاً حتی مدیر مدرسه دوره راهنمایی‌ام بسیار خشن بود طوری که با فاصله هم دیدنش برایم ترسناک بود. یادم نمی‌آید که هیچ موقعی تلاش کرده باشد درست رفتار کردن را بهمان یاد بدهد. برای همین من هم خشن شده بودم. طوری که دوستی برایم نمانده بود. سال دوم راهنمایی مجبور شده بودم به خوابگاه بروم ولی دوستانم از هم‌اتاق شدنم با خودشان ناراحت شده بودند. فقط به خاطر اینکه پدر من در بین مسئولین مدرسه دارای ارج و قرب زیادی بود و همین باعث می‌شد مدیر و معلم‌ها هم با من خیلی خوب تا کنند و هیچ حرفی روی حرفم نزنند. حتی روی رفتارهای بی‌جا و بی‌ادبانه‌ام. من تاوان چیزی رامی دادم که دست خودم نبود. کاش فرزند کسی نبودم که معروف بود.

بود که چون من مثل خودشان نبودم، با هم پیچ می‌کردند. خیلی دلم می‌گرفت. این روابط برایم بی‌معنا بود. تأثیر نپذیرفتن از برخی رفتارهای ناشایست دوستانم خیلی سخت بود. مثلاً دوستان صمیمی من کاملاً مقنعه را نوبی خیابان از سرشان برمی‌دارند و لباس‌های تنگ و کوتاه می‌پوشند. درحالی که من همیشه سعی کرده‌ام پوششم طوری باشد که موهایم پیدا نباشد.

فکرمی کنی پیامبری؟

بعد از نماز همیشه دعا می‌کردم که خدا خودش حفظم کند تا تحت تأثیر حرف دوستانم قرار نگیرم. یکبار یکی از دوستانم گفت که توفکرمی کنی پیامبری؟ فهمیدم که دیگر نباید تلاش کنم من روی آنها تأثیر بگذارم. نمی‌گویم که از دوستانم اصلاً تأثیر نگرفته‌ام، گرفته‌ام ولی نه از جنس بد. اتفاقاً رفتارهای بدشان را سعی می‌کردم خوب کنم. مثلاً شیک‌پوشی بدحجابانه دوستانم را در قالب حجاب درآورده بودم و تا جایی در این زمینه پیشرفت کرده بودم که مدل‌های مختلف برای لباس‌هایم طراحی می‌کردم. یادم است که ساعت‌ها و روزها را صرف بستن مدل جدیدی از شال و روسری می‌کردم و الان هم با تیپ متفاوتی، شال و روسری‌ام را سر می‌کنم.

آینه را دوست ندارم

آینه اعتماد به نفسم را می‌گیرد. انگار هیچ کاری ندارد جز اینکه به من بگوید اینجایم جوش زده است و لاغر شده‌ام و چربی‌هایم این شکلی است و چشم‌هایم رنگی ندارد. من آینه‌را دوست ندارم و سعی می‌کنم کمتر جلویم

ساعت تفریح شده بود که معلم پرورشی جلویم سبزشد و گفت: «دخترم! فردا وبلاگت را به مدرسه بیاور!» من مانده بودم که باید چه جوابی بدهم. آخر وقتی مسئول مدرسه نمی‌داند وبلاگ چیست و در کجاست و چگونه است، چطور می‌خواهد مشاوره بدهد و برای مسائل مختلف جامعه که روزبه‌روز پیچیده‌تر می‌شود راهنماییان باشد؟!

برادرم تنها کسی است که می‌تواند مرا بخنداند

زهره که سال اول دبیرستان است، می‌گوید: احساس صمیمیت و راحتی‌ام با اعضای خانواده را در کل مقطع راهنمایی از دست داده بودم، اما چند ماهی است که با برادرم خیلی راحت‌تر و همه‌جوره احساس آرامشم را از او می‌گیرم. دلیل راحتی‌ام با برادرم این است که خواهر بزرگترم ازدواج کرده است. برادرم تنها کسی است که می‌تواند من را از ته دل بخنداند.

دوست شدن با جنس مخالف غرورم را له می‌کند

می‌دانستم که ارتباط با جنس مخالف باید برای من مثل بعضی از دوستانم جذاب باشد، اما دلیلی که باعث می‌شد از این فضا دور باشم، غرورم بود.

دوست شدن جنس مخالف را با له شدن غرور و ابهتم برابر می‌دانستم. البته مهم‌تر از همه، از خدا هم شرم می‌شد چون بهترین دوست دوران راهنمایی من خدا بود. این شعار نیست، عین حقیقت است؛ دلم نمی‌آمد با انجام کاری که فایده‌ای نداشت، خدا را برنجانم. در دوران راهنمایی‌ام، اعتقاد به خدا و نماز خیلی محافظتم کرد.

روزی نبود که از دوستانم خاطره‌ها بده‌هایی که از دوست پسرهایشان می‌گیرند را نشنوم. اما وقت‌هایی هم

از همان‌ها، دیدنشان روزم را خراب می‌کرد و همیشه استرس چگونه رفتار کردن با آنها را داشتم. دو سال با همین حالت گذشت که سال سوم راهنمایی معلم ادبیاتمان برایمان مسابقه شعر گذاشت. من و چهار دختر دیگر از مدرسه در آن مسابقه شرکت کردیم. شعر من اول شده بود اما به‌طور ناباورانه جایزه‌ای را که برای نفر اول بود به دختری دادند که پدرش جزو داورهای مسابقه بود و شعرش به درد برنامه‌های کودک می‌خورد. آن روز بی‌عدالتی موج می‌زد طوری که حتی پدر آن دختر هم ناراحت شد و اعتراض کرد اما بعدها معلوم شد به خاطر کمک مالی که قرار بود همان پدر به مدرسه بکند، مسئولین مدرسه تصمیم گرفتند تمام ذوق و هنر من را له کنند که مبادا اتفاقی بیفتد. از آن روز به بعد دیگر برای هیچ مسابقه‌ای، شعر گفتن نمی‌آید.

بیشتر اوقات، بزرگترها ساخت ما را می‌فهمند، حالا مسئولین مدرسه که جای خود دارند.

کاش زیباشدن را یادمان می‌دادند

یکی از روزهای سوم راهنمایی بود، پراز مو روی صورتم، اما مدرسه حتی اجازه نمی‌داد یک تار مو از سبیل‌هایمان کم شود و ما این حس زشت بودن، ترس از آینده و همه کنایه شنیدن‌ها و کم شدن اعتماد به نفس را هر روز به دوش می‌کشیم.

به نظرم بهتر بود به جای این رفتارها، دوستانه تمیز بودن و زیباشدن را یادمان می‌دادند تا به این شدت بعضی از بچه‌ها برایشان عقده نمی‌شد.

دخترم! فردا وبلاگت را به مدرسه بیاور

سال اول دبیرستان مسابقه وبلاگ نویسی بین بچه‌های دبیرستانی شهرستان برگزار شد. وقتی مدیر و معلم پرورشی مدرسه سر صف بخشنامه را خواندند، هم‌کلاسی‌هایم به معلم پرورشی گفتند که فهمیده وبلاگ دارد و شعرهایش را در آن می‌نویسد.



روایت‌های نواز نگاه نو جوان

حسرت

معصومه روستایی
نویسنده نوقلم از خوزستان

تلفنم را برمی دارم در گوگل سرچ می کنم
دروس رشته ریاضی، کتاب‌های تخصصی
برایم ردیف می شود. ریاضی، هندسه،
شیمی، فیزیک، حسابان، گسسته، آمار
و احتمال. چشم‌هایم را می بندم، حال
و روزم مثال بارز «هر چه دوست نداری به
سرت می آید» است.

از گوگل بیرون می آیم. گوشی را خاموش
می کنم. درماندگی از سرو رویم می بارد و
دوباره صدای بابا در گوشم مانند شیری
غرغ می کند: «اگه خواستی رشته ریاضی
وگرنه چیزی جز این ثبت نامت نمی کنم.
یا ریاضی یا هیچی تمام.» یادم می آید
همیشه از ریاضی فراری بودم، ریاضی جن
بود و من بسم الله.

معلم‌هایم که می گفتند دوست دارید
چه کاره شوید من بلا استثنا جواب‌هایم
هر چیز بود که مطلقاً ریاضی در آن هیچ
نقشی نداشته باشد. ماما هیچ کاری
از دستش بر نمی آمد. بیشتر از من، پدر
یک دنده‌ام را می شناخت. هر چقدر
می گفتم من و ریاضی هیچ وقت
نمی شد اسم‌مان کنار هم بیاید، انگار
گوش‌هایش کیپ می شد. توجیهش
می شد قبولی آسان در کنکور، هدایت
تخصیصی ام را برمی دارم و با نفرت نگاهی به
الفی که زیر رشته ریاضی نوشته، می کنم.
فکر می کنم کاش به جای رشته تجربی که
قبول نشده بودم، ریاضی اینطور می شد.

من همیشه «مامایی» را دوست داشتم،
اما حالا وسط باتلاقی به اسم ریاضی
داشتم فرو می رتم. مادرم می گفت
برو هنرستان چون علاقه داری. پدر اما
همیشه ساز ناکوک بود در جلسه‌های
خانوادگی مان و باز هم حرفش همان
بود: رشته ریاضی چون درصد قبولی
بیشتر است. آخر سر کارم به جایی رسید
که زدم به سیم آخر، بلند شدم و با جمله
«هر چی می خواین ثبت نام کنین و
بعدش ۳۱ شهریور بگین چه رشته‌ای
ثبت نام کردین و کدوم مدرسه» جلسه
خانوادگی مان را تمام کردم. در آخر همه
بحث و کشمکش‌ها، این من بودم که
یک مهرروی صندلی کلاس دهم ریاضی
نشسته بودم و مغموم و بی حوصله نگاهم
روی تخته نشسته بود، اما فکرم حوالی
«ای کاش‌ها» پرسه می زد.

معلم از رشته ریاضی تعریف می کرد و
من فکرم سمت و سوی حسرت‌هایم
می رفت. معلم حضور و غیاب
کدو بعد از تمام شدن اسامی
با موفق باشیدی درس
را شروع می کند و من
فکر می کنم که در جایی
که انگیزه‌ای برای شروع
نیست، هیچ موفقیتی
هم در کار نخواهد
بود...

آقای استناد دارد گرافیک

به بهانه روز جهانی استاندارد

سهیل سلیمانی
نویسنده

به یادماندنی و البته زیبا. مرتضی ممیز، پدر طراحی گرافیک
ایران و کسی که رشته گرافیک را در دانشگاه هنرهای زیبا پایه
نهاد، طراح این لوگو معروف است. نشان استاندارد، تنها
لوگوی معروف و آشنا از مجموعه کارهای بی انتهای ممیز
نیست، لوگوی شهرداری تهران و اصفهان، آتش نشانی،
سایپا، سازمان ورزش زنان کشور و دانشگاه علوم پزشکی
شهید بهشتی از دیگر کارهای مشهوری است که او طراحی
کرده و ما با آنها آشناسیم.

کار، ممیز تمام طرح‌هایش را عملی می کرد و این خیلی به پیشرفت
حرفه‌ای او کمک کرد و پس از آن مرتضی ممیز به عنوان یک گرافیست
صاحب‌سبک در جامعه هنری پذیرفته شد.

طراحی لوگو به شیوه ممیز

مرتضی ممیز در طراحی لوگو چند نکته را همیشه در نظر داشت، معنا
و مفهوم در کنار زیبایی و سادگی، این چهار اصل را در تمام لوگوهای
که او طراحی کرده می توان دید.
برای مثال همان لوگوی سازمان استاندارد ایران. ممیز برای طراحی
این لوگو از حروف اختصاری ISIRI استفاده کرد که مخفف نام این
سازمان Institute of Standard and Industrial Research of Iran
(مؤسسه استاندارد و تحقیقات صنعتی ایران) است.

این طرح به گونه‌ای کار شده که اگر از راست به چپ خوانده شود
نام «ایران» دیده می شود. از طرف دیگر با توجه به فعالیت مؤسسه
استاندارد او تصمیم گرفت کادری در اطراف این لوگو قرار بگیرد که از
یک طرف گوشه‌های تیز و برنده داشته باشد و از طرف دیگر منحنی و
نرم باشد. این ایده‌های او توان نمادی از سخت‌گیری بر تولید کننده
و محافظت از مردم دانست.

ممیز محدودیت ناپذیر بود

با نگاهی به زندگی مرتضی ممیز می بینیم که او علاوه بر فعالیت در
رشته گرافیک، تصویرگری، طراحی لوگو، طراحی جلد کتاب و طراحی
پوستر فیلم در حوزه‌های دیگری از هنر همچون طراحی صحنه و لباس
در تئاتر و سینما، طراحی و کارگردانی انیمیشن، مدیریت هنری مجلات،
تصویرگری کتاب کودک نیز فعالیت داشته و هنر خود را نمایش داده
است. سال‌ها بعد ممیز از بنیان تأسیس انجمن گرافیک ایران و
رئیس هیأت مدیره آن شد، مشاور و داور چندین جشنواره و نمایشگاه
در ایران و برخی کشورهای دیگر بود و در سال ۱۳۶۵ ایده برگزاری اولین
دوسالانه گرافیک ایران را مطرح کرد و چندین دوره خودش مدیریت
برگزاری آن را بر عهده داشت. شاید اگر ممیز تا این حد فعال و جسور
نبود، اینقدر هم مورد انتقاد قرار نمی گرفت. اگر به شیوه سنتی
گرافیک در ایران بی تفاوت می ماند و کار خودش را می کرد، زندگی
ساده‌تر و کم حاشیه‌تری را می گذراند اما او معتقد بود اگر خودش
به پیشرفتی دست پیدا کرده باید آن را در اختیار دیگران نیز قرار دهد
و امکان پیشرفت باقی علاقه‌مندان را هم فراهم کند. مرتضی ممیز
پس از یک عمر فعالیت بی وقفه و پربار در زمینه هنر و به خصوص
گرافیک، در سال ۱۳۸۴ بر اثر سرطان چشم از جهان فرو بست.

چند روز دیگر، روز جهانی «استاندارد» نامگذاری شده است.
سازمانی که از وظایفش چک کردن تمام کالاهای مورد
استفاده مردم، بررسی و دقت در نوع تولید آن و در نهایت
تأیید بار آن کالا از نظر سلامت و ایمنی عمومی است. همه
ما علامت استاندارد را می شناسیم و در بسیاری موارد برای
اطمینان از کالایی که برای مان آشنا نیست به دنبال آن
نشان می گردیم تا با خیال راحت از آن استفاده کنیم. اما
این نشان را چه کسی طراحی کرده؟ نشانی ساده، پرمعنا،

کودکی سخت اما پراکنگیزه

مرتضی ممیز در چهارم شهریورماه ۱۳۱۵ در محله مولوی تهران به دنیا
آمد، خانواده‌ای ساده با مشکلات اقتصادی فراوان. او از همان کودکی
برای کمک به مخارج خانواده تابلونویسی می کرد اما هیچ‌گاه در این
مسیر علاقه و شیفتگی اش به گرافیک را فراموش نکرد.

اما علاقه او به گرافیک از کجا آمد

همان سال‌ها که ممیز کم سن و سال بود با کتابخانه‌ای آشنا شد
وابسته به سفارت لهستان، لهستان آن سال هادر اوج شکوفایی
هنر بود و چند پله از دیگر کشورهای اروپایی جلوتر حرکت می کرد.
ممیز در آن کتابخانه با مجلات لهستانی و دنیای گرافیک آشنا شد.

کارشناسی اش ۹ سال طول کشید

مرتضی ممیز از سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۴۴، به مدت ۹ سال در رشته نقاشی،
مقطع کارشناسی دانشگاه تهران تحصیل می کرد. او هم‌زمان با
تحصیل در رشته نقاشی، به گالری بهرامی رفت بلکه بتواند کمی در
زمینه گرافیک فعالیت کند و همان‌جا اولین پروژه گرافیک خود را
پذیرفت، طراحی جلد و لوگوی یک کتاب.

او در گالری بهرامی با نسل طلایی هنرمندان تجسمی ایران
آشنا و همراه شد، افرادی سرشناس همچون سهراب سپهری،
محمداحصایی، پرویز کلانتری و چنگیز شوق که این آشنایی و
همکاری در آینده او تأثیر بسزایی داشت. ممیز پس از اتمام کارشناسی
به فرانسه رفت و در رشته طراحی غرغه و معماری داخلی دانشگاه
هنرهای تزئینی پاریس درس خواند.

پس از آن به ایران بازگشت و طرح تأسیس دانشکده گرافیک را به
دانشگاه هنرهای زیبا تهران ارائه داد که با پذیرش دانشگاه روبه‌رو
شد. او سال‌های سال در این دانشکده و بعد در دانشکده هنرهای
تزئینی و فواری تدریس داشت و دانش و علم خود در زمینه گرافیک
را به آنان منتقل کرد. ممیز رشته گرافیک را مستقل، خلاق و دارای
ابعاد مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و صنعتی می دانست و
همین را هم به دانشجویان و همکارانش معرفی کرد.

در آن زمان و پیش از شروع فعالیت‌های ممیز برای شناسایی گرافیک
به دنیا هنر، گرافیست‌ها در مجلات به عنوان تکنیسین فعالیت
می کردند و خلاقیت و هنر خاصی در کارهایشان نبود.

اما پس از آن، احمد شاملو، که آن زمان مجله کتاب هفته را داشت،
از ممیز به عنوان گرافیست دعوت به همکاری کرد و ممیز به کتاب
هفته پیوست. آنجا به خاطر کمبود وقت و زیاد بودن محتوا و فشار



همه ما علامت

استاندارد را

می شناسیم و در
بسیاری موارد برای
اطمینان از کالایی
که برای مان آشنا
نیست به دنبال آن
نشان می گردیم تا
با خیال راحت از
آن استفاده کنیم



معلم‌هایم
که می گفتند
دوست دارید
چه کاره شوید
من بلا استثنا
جواب‌هایم
هر چیز بود که
مطلقاً ریاضی در
آن هیچ نقشی
نداشته باشد



زنان

زنان در نوبل کشورهای اسلامی

نقش و حضور زنان دانشمند در رویداد مصطفی (ص)



فاطمه محمدی
جامعه‌شناس و پژوهشگر حوزه زنان و خانواده

رویداد دوسالانه مصطفی (ص)، جایزه‌ای است که به بهانه آن دانشمندان جهان اسلام در ایران دورهم جمع می‌شوند و شبکه پیشرفت کشورهای اسلامی را به رخ دنیا می‌کشند. این پنجمین میزبانی ایران و این بار در شهر اصفهان، از این رویداد علمی-تخصصی بوده است؛ رویدادی که در طول ۱۰ سال اخیر رشته‌هایی که تحت پوشش خود قرار داده و به آن جایزه اعطا کرده، بیشتر شده است. جایزه مصطفی از این نظر که موقعیت و مرجعیت ایران را از لحاظ علمی و توسعه فناوری‌های نوین به دنیا نشان می‌دهد، دارای اهمیت است و همه شرکت‌کنندگان این رویداد اذعان دارند که دانشمندان ایرانی در طول سال‌های اخیر به موفقیت‌های چشمگیری دست یافته‌اند و جایزه مصطفی موقعیت خوبی است تا این پیشرفت‌ها را به جهان نشان دهد. از سوی دیگر مردم نیز با پیشرفت علوم مختلف آشنا و حتی فرصت مشارکت و علمی شدن فضای جامعه نیز ایجاد می‌شود. در واقع برگزاری این رویداد به یمن مشارکت مردم بود و تمام هزینه‌های جایزه مصطفی توسط واقتصاد و خیرین تأمین شده است. ۲۰۰ داور این رویداد، دو هزار دانشمند را رصد کردند و از بین آنها ۱۵۰ شخصیت علمی برجسته و برگزیده از ۳۰ کشور دنیا در این جشنواره حضور پیدا کردند و در نهایت ۱۵ اثر علمی در حوزه‌های تخصصی مختلف برنده جایزه مصطفی شد که یکی از این پنج برنده دانشمندی خانم از لبنان بود. «سامیا خوری» یکی از برندگان این دوره جایزه مصطفی بود که توانست دارویی را برای درمان بیماری ام‌اس ثبت جهانی کند. او دانشمندی لبنانی است که همسرش نیز در دوره‌های قبل برنده جایزه مصطفی شده و همچنین مادر دو فرزند پزشک است.

این خود یکی از مهم‌ترین دستاوردهای جایزه مصطفی (ص) بود که بر خلاف تبلیغات غربی، زنان ایرانی موفق و دانشمند را الگوی تمام زنان در دنیا و جهان اسلام معرفی می‌کند. یکی از اقدامات مثبت برگزارکنندگان جایزه مصطفی (ص) در این راستا، تهیه مستندهای حرفه‌ای از برگزیدگان داخلی و خارجی بود تا زندگی و موفقیت آنها به مردم و شرکت‌کنندگان جشنواره معرفی شود. این امر محرک خوبی برای تشویق دانشمندان جهان اسلام است تا توانمندی خودشان را به منصفه ظهور بگذارند. بدون شک با ادامه دادن این راه و کمک برای برگزاری امثال این رویدادها می‌توانیم تصویر زیباتری از بانوان و فرهنگ ایرانی را در عرصه بین‌المللی به نمایش بگذاریم.

ایران برخلاف دروغ رسانه‌ای

از جمله موضوعات قابل توجه دیگر صحبت‌های دانشمندان غیرایرانی بود که از تصور نامناسب خود نسبت به زنان ایران که اغلب رسانه‌های غربی برایشان ایجاد کرده بودند، سخن می‌گفتند. با این تصور که زنان ایرانی جایی در یک رویداد علمی ندارند، اما با گفت‌وگو و همنشینی با بانوان موفق ایرانی متوجه اشتباه و ظلم رسانه‌ای به ناحق روا شده نسبت به آنها شدند و تصویر و افق جدیدی در ذهن‌شان روشن شد تا عامل مخابره این تصویر جدید باشند و

کلیدی و متفاوتی که برعهده دارند، زمان بیشتری را نسبت به مردان برای رسیدن به این جایگاه طی می‌کنند و تهداتشان به نسبت کمتر است اما این مسأله با در نظر گرفتن وجهه‌های گوناگون نیازهای بشر و ارزشمند دانستن همه جنبه‌های زندگی نمی‌تواند مانع آنها تلقی شود، اگرچه انعکاس حضور زنان در این جایزه می‌تواند شرایط را برای بقیه زنان بهتر کرده و کمک کند تا بستر رشد بانوان توانمند دیگر نیز ایجاد شود. در واقع می‌توان گفت که زنان سهم زیادی از توسعه ایران عزیز دارند، آنها بی‌وقفه تلاش می‌کنند تا در تمام عرصه‌ها اتفاقات مهمی را رقم بزنند؛ جامعه و خانواده‌ها همواره مرهون زحمات زنان و مادران باگذشتی است که با ایثار و تلاش خود به رونق همه جانبه کشور کمک می‌کنند.

برای مثال در همین رویداد می‌توان به نقش غیرمستقیم دیگری از زنان اشاره کرد. ۴ مردی که برگزیده جایزه مصطفی بودند در ابتدای سخنان خود ابتدا از والدین و سپس از همسران خود تقدیر کردند. اغلب شرکت‌کنندگان و برگزیدگان این جشنواره هم موفقیت‌های خود را مدیون همسرانشان می‌دانستند. آنها از نقش زنان خود می‌گفتند که با ایجاد بستر مناسب و آرامش خاطر برای آنها عامل اصلی جایگاه فعلی و موفقیت‌شان شده بودند. این اتفاق و نقش و حضور پررنگ خانواده در کنار دانشمندان و افراد موفق، نقطه مشترک جهان اسلام در اهمیت دادن به خانواده است؛ خانواده‌ای که زیربنای موفقیت این افراد را فراهم آورده بود.

معیاری بدون جنسیت

نکته قابل توجه در این رویداد آن است که در مباحث علمی-تخصصی رویکرد جنسیتی وجود ندارد و زمانی که داوران آثار و حوزه‌های مختلف را بررسی می‌کنند، موضوع جنسیت برایشان مطرح نیست؛ اما در عین حال زنان از اولین دوره در این جشنواره حضور داشته و از برندگان جوایز آن بودند. در واقع حضور زنان فارغ از نگاه‌های برابری طلبانه فمینیستی و با رویکردی مناسب و عادلانه برای بررسی علمی برگزیدگان این جشنواره است و هر ساله زنان در این رویداد بیشتر از پیش و پا به پای مردان در این رقابت علمی حضور پیدا می‌کنند.

همچنین از کشور ایران نیز نخبگان زن بسیاری در آن شرکت کردند. زنان ایرانی که اغلب به همراه فرزندان‌شان خود را به این رویداد رسانده بودند تا در کنار نقش مادری، توانایی علمی خود را نیز به جهان ثابت کنند؛ زنان دانشمندی از دانشگاه‌های مختلف کشور که دبیری پل‌های تخصصی و علمی را برعهده داشتند؛ مانند دکتر شقایق حق جوی جوانمرد که دبیر علمی بخشی از ارائه‌ها و پل‌های این رویداد برعهده ایشان بود.

سهم بزرگ زنان

«سهم زنان در توسعه علم باید افزایش پیدا کند.» این جملات محمد اقبال چودری، پروفیسور و برگزیده پاکستانی این دوره جایزه مصطفی (ص) بود که در سخنرانی خود به آن اشاره کرد. در واقع حضور روزافزون زنان در چنین رویدادهایی می‌تواند بازتابی کاملی از زن مسلمان باشد که برخلاف تصور جهانی، نه تنها محروم از جامعه نیست بلکه در کنار خانواده، در مجامع علمی نیز اعتماد به نفس و توانایی حضور و نقش آفرینی را دارد. در واقع زنان در کنار تربیت نیروی انسانی عالم و دانشمند، به طور مستقیم جهت توسعه کشور خود نیز در حال فعالیت و تلاش هستند. گرچه معمولاً به دلیل مسئولیت‌ها و نقش‌های



طنز

درخواست فوری

نتانياهو از جامعه بين المللی درخواست ارسال فوری و بی وقفه پوشک‌های بزرگسال با قدرت جذب بالا کرد

یه سامانه برا شهرک نشین‌ها راه انداختیم
برای دریافت پوشک سهمیه‌ای



نشست هم‌اندیشی نزول‌خواران برگزار شد

این نشست هر ساله با موضوع «چگونه اسلامی هم باشیم» با دعوت اختصاصی از «بانگاهداران» برگزار می‌شود.

آب سر بالا رفت

خودرو سازان ملی در راستای اینکه دیو و احتکار اصلا کار خوبی نیست ابوعطا خواندند

مرگ دختران اقوام ممنوع اعلام شد

مردن کرد، لر، بلوچ، ترک، عرب و فارس تا اطلاع ثانوی ممنوع است چرا که حتما کشته شده اند

جمهوری اسلامی باز هم جان گرفت

با توجه به منابعی موثق مشخص شد که ایران، ورزشکاران زن را سال گذشته از کشورهای همسایه وارد و برای بازی‌های آسیایی هانگژو فریز کرده است.

تعدادی سلبریتی با انتشار ویدیویی از آتش زدن چند طناب روز جهانی مبارزه با حکم اعدام را گرمی داشتند و در پیامی اعلام کردند: جای اعدامی بالای چوبه دار نیست!

جایزه‌ی صلح نوبل
به نرگس محمدی به دلیل ایجاد صلح پایدار در خانواده فردوس تعلق گرفت.

عضو کمیسیون مجلس علت وقفه در برگزاری سومین مرحله سامانه یکپارچه فروش خودرو را واقعی سازی قیمت ها دانست. وی در پاسخ به این سوال خبرنگار که پرسیده بود چقدر واقعی؟ گفت: خیلی!

یک منبع آگاه از واقعی سازی قیمت لانه موش در اسرائیل پس از طوفان الاقصی خبر داد

یکی از منابع آگاه که نخواست نام خبرگزاری اش فاش شود:

رژیم ایران درهای مترو را طوری طراحی کرده است که به محض ورود یک دختر جوان بسته می‌شود تا دختران ایران لای در گیر کنند و ترجیح بدهند در خانه بمانند. این آخرین تلاش مذبحخانه رژیم برای خانه نشین کردن زنان ایرانی است.

وی در پاسخ به این سوال که از کجا میدونید؟ گفت: ما کلا خیلی میدونیم!

این صفحه به دلیل خبر بالا پایین کشیده خواهد شد

پیش از این نیز یک دیوارنگار کشیده شده بود

«جوشکار» و «بخیه زن» دوشغل لاکچری در اسرائیل

پس از شکافتن گنبد آهنین رژیم صهیونیستی، دانش آموزان اسرائیلی این دورشته پر کاربرد را انتخاب کردند



گرفیل شوی تو، ما ابابیل شویم! در قصه‌ی مور وفیل، ما فیل شویم!
انگار حساب آمده دستت که ما فاتح از فرات تانیل شویم!

ناهد رفیعی - شاعر



سید محمد جواد طاهری

طراح



قیمت خودکار و تلفن ثابت

بهزاد توفیق فر

شاعر



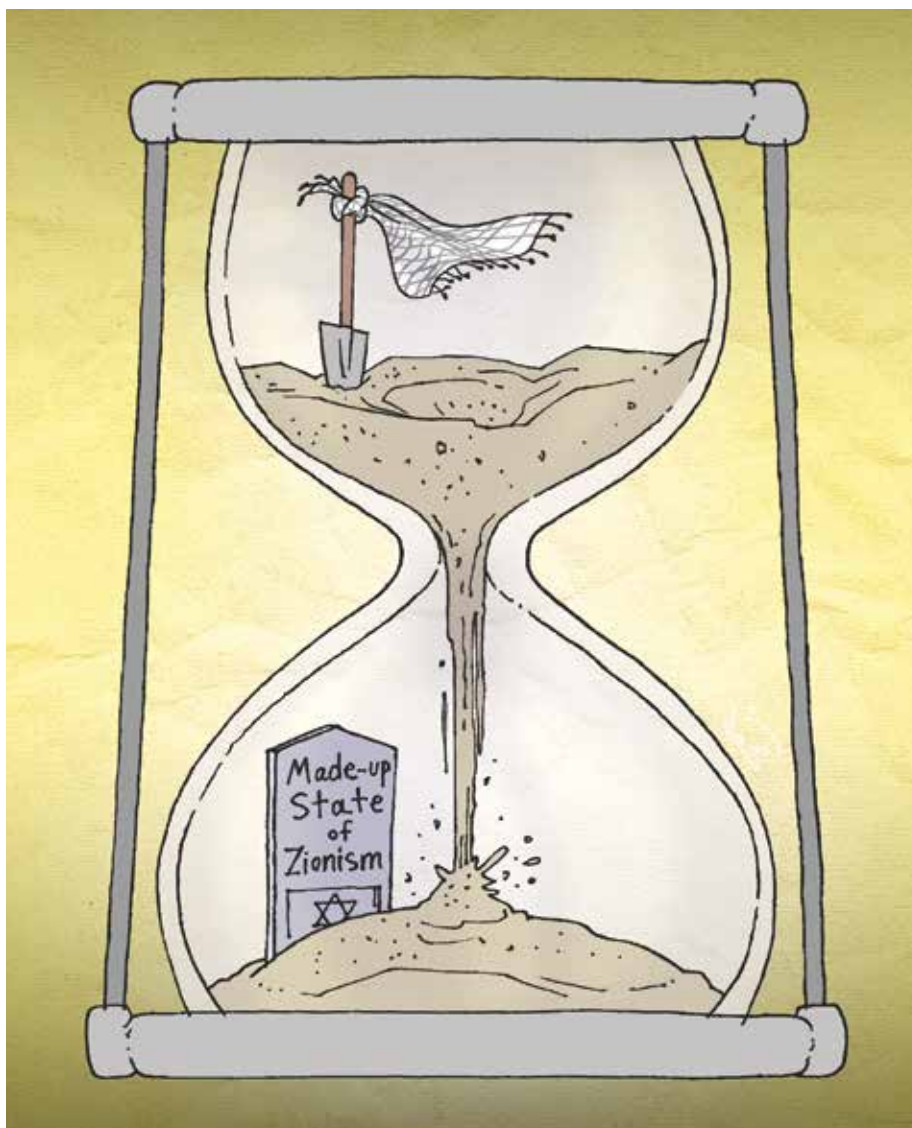
این خبر قطب جنوب را که شنیدم... کدام خبر؟ همین خبر تأسیس پایگاه ایران در قطب جنوب دیگر! یکی از کاربردهای هم مدیریت ماهواره‌های اطلاعاتی و علمی و هدایت موشک‌های قاره پیمای و بالستیک نظامی و غیرنظامی است.

گفتم یعنی ایران به مرحله‌ای رسیده که ماهواره و موشک ماهواره بر روی پایگاه فرامرزی و... که یهو این کاریکاتور مجله توفیق را دیدم که مال دوره هخامنشیان است. حق با شماست. دوره هخامنشیان که مجله نبود. این کاریکاتور مال دوره تیمور لنگ است. لنگ مال حمام است، تیمور لنگ. نه؟! حق با شماست.

راستش مال همین دوره قاجار است که واقعا ایران را... باز هم نه؟! آفرین بر شما خواننده بافریخته! شما با موفقیت این مرحله را پشت سر گذاشتید. کاریکاتور زیر مال شهریور ۱۳۴۸ شمسی است.

یعنی همین ۵۰ سال قبل در دوره نیم پهلوی که اروپا و آمریکا و آسیا و حتی آفریقا یاری کنید تا من ژاندارمی کنم.

آن وقت چند روز پیش اعلام شد که ۹۱ درصد روستاهای کشور اینترنت پرسرعت دارند. آخرین چه طرز حکومت داری است؟ تلفن و اینترنت و خوراک و پوشاک و مسکن و اینها راه‌کنید و اگر راست می‌گویید قیمت خودکار بیک را ثابت نگه دارید. نخندید، جدی می‌گم!



نور امید!

فرشته پناهی

شاعر



هرچند عمری هی پی ماشین دویدم
بالاخره شد قسمتم ماشین خریدم

از لطف مسئولین امر و خودروسازان
آخیش! آخرطعم ماشین را چشیدم

یک عالم امکانات دارد خودرو جانم!
من صاحب یک خودروی لوکس و جدیدم

هم چرخ دارد هم کلاچ و گاز و ترمز
هم یک چراغی که شده نور امیدم

هم صندلی دارد الهی شکر، هم در
هم بوق که شخصا صدایش را شنیدم

هرچند دست چندانم است و کار کرده
گاهی زده ریپ و گهی ترمز بریدم

مانند مشت می‌مدلی، صد شکر اما
پیش زن و فرزند، آخر روسفیدم

از فرط ایمن بودنش هم در دل خاک
آسوده و آرام و راحت آرمیدم

دستگیری یک زن
فلسطینی توسط
نیروهای اشغالگر
اسرائیل در روز قبل
از طوفان الاقصی

زن: به همین کتاب
قسم، فردا همتون
کیابین!
سرباز اسرائیلی در
فکر: اگه راست بگه
چی!؟

رامین زارعی

زن: ۱-۲-۳
حمله‌ههههه
سرباز اسرائیلی
در فکر: نکنه بعدا
عکسم رو بزنی
روزنامه ایران بهم
بخندن!

عاطفه صالحی



دیار حسینی

فرهنگ



از فیلم دایره مینای مهرجویی که قبل از انقلاب ساخته شده بود، این روند سیاه نمایش دادن فرهنگ و جامعه ایرانی در فیلم‌های نماینده ایران در اسکار رامی بینیم، زیردرختان زیتون که در بستر فاجعه زلزله گیلان اتفاق می افتد و فرهنگ مردم ایران و سرخوردگی جوان حاضر در فیلم که نماینده جوانان ایران است را هدف قرار می دهد، تا «بادکنک سفید» که حتی شادی‌های دم عید در ایران را به کام مردم تلخ نشان می دهد



بایکوت اسکار

در ۲۴ سپتامبر سال ۲۰۱۲ فیلم «یک حبه قند» ساخته رضا میرکریمی از طرف ایران به اسکار معرفی شد اما در همان زمان رئیس بنیاد سینمایی فارابی به دلیل پخش فیلم بی‌گناهی مسلمانان در سایت یوتیوب درخواست بایکوت کردن اسکار را کرد و با تأیید وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران در آن سال فیلمی به اسکار نفرستاد.

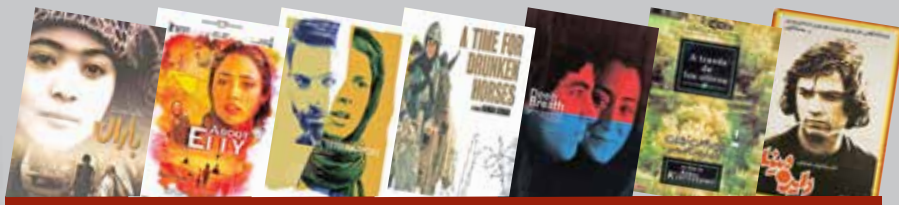
شاید این تنها مرتبه‌ای باشد که ایران در قبال اسکار به عزت ملی و مذهبی خود ارج نهاده است، زیرا اگر روند ارسال نماینده‌های ایران به اسکار را بررسی کنیم، به غیر از فیلم‌های سیاه‌نمای وضعیت سیاسی و اجتماعی و حتی فرهنگی ایران نوع دیگری از فیلم رانمی بینیم.

سیاهی از دایره مینا آغاز شد

از فیلم دایره مینای مهرجویی که قبل از انقلاب ساخته شده بود، این روند سیاه نمایش دادن فرهنگ و جامعه ایرانی در فیلم‌های نماینده ایران در اسکار رامی بینیم، زیردرختان زیتون که در بستر فاجعه زلزله گیلان اتفاق می افتد و فرهنگ مردم ایران و سرخوردگی جوان حاضر در فیلم را که نماینده جوانان ایران است، هدف قرار می دهد، تا «بادکنک سفید» که حتی شادی‌های دم عید در ایران را به کام مردم تلخ نشان می دهد و باعث دردسر است، تا «گبه» که فریاد فروخورده دختران ایرانی است و البته سال ۱۹۹۸ با فیلم «بچه‌های آسمان» و سال ۱۹۹۹ با «رنگ خدا»ی مجید مجیدی این روند تغییر می کند ولی سال بعد با فیلم «زمانی برای مستی اسب‌ها»ی بهمن قبادی، جبران مافات شده و کودکان ایرانی معادل قاطران مستی که به خاطر گرم شدن در سرمای سخت مناطق مرزی کردستان مجبور به کولبری هستند، نمایش داده می شوند. این روند مجدداً با فیلم «باران» اثر مجید مجیدی که روایت قرین عزت و حیای عشق پسری ایرانی به دختری افغان است، تعدیل می شود. اما دوباره با زدن

احکام اسلام و مسأله محرمیت در فیلم «من ترانه ۱۵ سال دارم» اثر رسول صدرعاملی برای اسکار سال ۲۰۰۲ به سیاق قبل باز می گردد.

در ادامه «نفس عمیق» پرویز شهبازی و «لاک پشت‌ها هم پرواز می کنند» اثر بهمن قبادی هم با همین خط کش سنجیده و انتخاب می شوند اما سال ۲۰۰۵ روند با «خیلی دور، خیلی نزدیک» میرکریمی تغییر کرده و با «کافه ترانزیت» و زدن سنت و غیرت مرد ایرانی در سال ۲۰۰۶ به روش ابتدایی باز می گردد، «میم مثل مادر»، «آواز گنجشک‌ها» و «درباره‌الی» هر کدام به نوعی در روند قبل هستند. اما نماینده ایران در سال ۲۰۱۰ یعنی فیلم «بدرود بغداد»، رسماً برای جایزه خیز برداشته و فیلمی به زعم صاحبان اثر، بین المللی است. نجات بخش سرباز عراقی را سرباز آمریکایی نشان می دهد! سال بعد بالاخره طلسم اسکار بعد از این همه خوش رقصی می شکند و جدایی نادر از سیمین اصغر فرهادی، برنده اول اسکار سینمای ایران می شود، فیلمی که ایران را جایی می نمایاند که باید از آن مهاجرت (بخوانید فرار) کرد.



نگاهی به فیلم‌های منتخب ایران برای حضور در اسکار

اسکار سیاسی و همه‌گزینه‌های روی میز!

مریم اسدزاده
نویسنده

جایزه اسکار بهترین فیلم بین المللی که تا سال ۲۰۲۰ با نام بهترین فیلم خارجی زبان شناخته می شد، یکی از بخش‌های جایزه آکادمی است که توسط آکادمی علوم هنرهای سینما تعیین می شود. در اصطلاح رایج و عمومی به جایزه آکادمی، اسکار می گویند. بخش فیلم‌های خارجی زبان با نام جدیدش فیلم بین المللی از سال ۱۹۵۶ به عنوان یک بخش رقابتی به جوایز اسکار افزوده شد و از همان سال تاکنون بی وقفه فیلم‌های غیرآمریکایی و غیرانگلیسی زبان در این رقابت با هم سنجیده شده‌اند. بدیهی است هر کشوری می خواهد نماینده آداب و رسوم و سیاست‌ها و خط مشی خود را در ادامه راه مرادده با کشورهای دیگر جهان در این رقابت به نمایش بگذارد اما متأسفانه رویکرد سیاسی اسکار سال‌هاست که به سینمای کشورهای دیگر ثابت کرده که سیاسی است و به آنچه بر اساس منافع ایالات متحده روی پرده نقره‌ای نقش می بندد، جایزه می دهد.

اولین فیلمی که از طرف کشور ایران برای رقابت در اسکار فرستاده شد، فیلم «دایره مینا» ساخته داریوش مهرجویی بود که در سال ۱۹۷۷ یعنی قبل از وقوع انقلاب اسلامی ایران نماینده کشور ایران بود. البته این فیلم در میان کاندیدهای نهایی انتخاب نشد و بعد از این دوره تا سال ۱۹۹۴ ایران فیلم دیگری را به اسکار نفرستاد. در سال ۱۹۹۴ فیلم «زیردرختان زیتون» ساخته عباس کیارستمی به اسکار فرستاده شد و از این سال تا به امروز به جز یک وقفه، مجید مجیدی بود که در سال ۱۹۹۸ نامزد دریافت اسکار بهترین فیلم خارجی شد اما در نهایت جایزه را به فیلم «زندگی زیباست» ساخته روبرتو بنینی از ایتالیا دادند. در سال ۲۰۱۱ فیلم «جدایی نادر از سیمین» ساخته اصغر فرهادی تبدیل به دومین فیلم ایرانی شد که توانست در میان ۵ فیلم نهایی قرار بگیرد و در نهایت جایزه بهترین فیلم خارجی زبان را دریافت کرد.

بر اساس قوانین اسکار باید نهاد سینمایی هر کشور از سوی سینمای وطن‌شان، فیلم‌های منتخب خود را به آکادمی ارائه کند. در ایران این وظیفه از ۱۹۹۳ بر عهده بنیاد سینمایی فارابی است



یک سال بدون نماینده

که زنانش را به آوارگی از خانه مجبور می‌کند و در جای جدید به آنها تجاوز می‌شود و این هم امری طبیعی است که مرد ایرانی فیلم باید تاب آورده و در قبال تجاوز حتی نباید سیلی به متجاوز بزند! پس از این پیروزی البته فقط برای فرهادی، نه مردم ایران، «نفس» اثر نرگس آبیاری در سال ۲۰۱۷ ارسال شد، فیلمی ضد جنگ و ضد فرهنگ ملی مذهبی با تمسخر زنان سنتی و آداب مسلمانی در ایران، «بدون تاریخ، بدون امضا» ی جلیل‌وند، «در جست و جوی فریده»، «خورشید»، «قهرمان» و «جنگ جهانی سوم» آثار سال‌های بعد تا به امروز که «نگهبان شب» با همین فرمان در حال پیمودن مسیر اسکار است، انتخاب شده‌اند.



و حالا «نگهبان شب»...

عروسی پای صندوق رفته و تصویرشان در تلویزیون برای تبلیغ مشارکت مردم در انتخابات پخش می‌شود، رسول و همسر ساده‌دلش از مهندس برای هماهنگی این اتفاق و پخش تصویرشان ممنون هستند و نمی‌دانند که مهندس برای منفعت خودش این اتفاق را رقم زده است. بدیهی است که مهندس هم نمادی از دولت‌مردان جمهوری اسلامی است، در این نظام فساد در حدی است که می‌توان رسولی که فریب مهندس را خورده و پشت چک‌اش را امضا کرده است با سه میلیون تومان در ازای چکی ۱۰ میلیاردی که او امضا کرده است، خرید و آزادش کرد. در تصاویر قبل تر صحنه‌هایی از دادگاه طبری را دیده بودیم و این صحنه و فحش و فحش سیستم قضا ارجاع و شاهد مثالی است برای همین موضوع و فساد قوه قضائیه.

رسولی شخصیتی است که نمازخوان و متعهد به صاحب عمارت است و حتی مراقب دزدان است که شب‌ها وسایل ساختمان نیمه‌تمام را نذرند (البته که دزدان همان کارگرانی هستند که حقوق‌شان را دریافت نکرده‌اند)، با توجه به کلیت داستان و زیرمتن آن، معنای این صحنه‌ها هم این است که، حتی برای نیروهای مخلص تان هم دیگر دست‌تان رو شده است و آنها به شما اعتماد ندارند و می‌خواهند به سوی آینده پرواز کنند آن هم با یادگار کشته‌ها، حتی اگر این یادگار خودش چیزی از گذشته به یاد نداشته باشد. با توجه به این زیرمتن از ریاست بنیاد فارابی بعید است که فقط برای گرفتن تشویق از سوی قله سینمای غرب بخواهد چنین نماینده‌ای را برای دیدن جهان از اتفاقات داخل ایران ارسال کند، آن هم وقتی که به انتخابات دوازدهمین دوره مجلس نزدیک می‌شویم.

بر اساس قوانین اسکار باید نهاد سینمایی هر کشور از سوی سینمای وطن‌شان، فیلم‌های منتخب خود را به آکادمی ارائه کند. در ایران این وظیفه از ۱۹۹۳ بر عهده بنیاد سینمایی فارابی است. امسال فیلم نگهبان شب ساخته رضا میرکریمی که نویسنده‌ی کارگردانی و تهیه‌کنندگی فیلم را هم بر عهده دارد، نماینده ایران در اسکار است. متأسفانه تغییر دولت‌ها باعث نشده است که روند فارابی در انتخاب فیلم‌های نماینده ایران تغییر کند و مانند سال قبل که فیلم جنگ جهانی سوم را برای اسکار ارسال کرد، فیلم نگهبان شب را که محتوایی ضد نظام جمهوری اسلامی ایران دارد، انتخاب کرده است.



اگر بخواهیم به صورت اجمالی این فیلم را نقد کنیم، باید به نشانه‌های موجود در تصویر بیشتر دقت کنیم، جایی که بنر تبلیغاتی روی ساختمانی نیمه‌کاره است، درختی که سوخته به دست رسول (تورج الوند) کارگر شهرستانی ترمیم می‌شود، همین ساختمان نیمه‌کاره هم با حقوق معلمان ساخته شده است و پیرمردی که

فرزند چترباش را از دست داده، حال به جای فرزندش که حین خدمت از دست رفته است، با چتر رسول می‌پرد و به آرزویش که پرواز با پسرش بوده، می‌رسد. ساختمان کنایه‌ای از ایران است و درخت قدیمی که ریشه‌اش سوخته، نمادی از رژیم قبل که می‌توان ریشه‌اش را ترمیم کرد چون حرمت دارد و این ریشه به دست رسولی ترمیم می‌شود که پاک و درستکار است و خودش از ظلم مهندس صاحب این عمارت (محسن کیایی) به تنگ آمده و از او ضربه خورده است. در صحنه‌ای که انتخابات را می‌بینیم، برگه سفید داخل صندوق می‌اندازند و رسول و همسرش با لباس



سال ۲۰۱۲ که طبق آنچه گفته شد، نماینده نداشتیم و سال بعد باز هم اثری از فرهادی اما این بار نه در ایران، بلکه در لوکیشن‌های کشور فرانسه؛ قاب‌های تنگ فرهادی در جدایی به قاب‌هایی زیبا از نمایش زندگی چون کارت پستال‌های قدیمی تبدیل شده بود. این فیلم اما چون سیاه‌نما نبود حتی در بخش مسابقه هم پذیرفته نشد.

و اجازه انتشار شماره بعد آن منوط به تأیید شماره قبل می بود. یعنی اگر مدیران فرهنگی از محتوای شماره قبل راضی بودند، اجازه انتشار و مجوز شماره بعد را صادر می کردند. کسانی که خودشان امروز از شرایط بسته سینما در دهه ۶۰ گلابه می کنند، کسانی اند که خودشان سیاست ها و قوانین دیکتاتور شیب آن دوره را تصویب می کردند.

مقصر عدم اکران فیلم برزخی هانه یک فرد بودند نه حکومت

در حالی گلمکانی پایین کشیدن فیلم برزخی ها را از روی پرده سینما به حاکمیت ارجاع می دهد که سینما در آن دوره در دست کسانی بود که آن را به حیاط خلوت خود تبدیل کرده و به کسی اجازه ورود به محدوده آن را نمی دادند. کسانی که سینما را شخصی تصور می کردند و برای امن ماندن این حریم شخصی دیگرانی را که سینما را بیشتر از خودشان بلد بودند از عرصه سینما حذف می کردند. اما این حیاط خلوت تنها روی شخص بنا نشده بود بلکه جریانی بود که شاید مخملباف در آن پیش رو بود.

بنابراین برخلاف آنچه گلمکانی آن را حاکمیتی می خواند و مهدی مسعودشاهی سینماگرواز پایه گذاران بنیاد سینمایی فارابی آن را تنها به فرد نسبت می دهد، یک نگاه ساده لوحانه است که برای تظهِر دهه ۶۰ کفایت نمی کند. محمد خاتمی: اگر هنرپیشه قبل از انقلاب، نماز هم بخواند قبول نیست!

داستان پایین کشیدن فیلم برزخی ها با انتشار نامه تند مخملباف که با نام مستعار نوشته شده بود در روزنامه کیهان شروع شد. روزنامه ای که در آن زمان مدیرمسئولش محمد خاتمی بود. مقاله ای که با نام مستعار به چاپ رسید. شکایت مخملباف و دوستانش در عرصه مدیریت فرهنگی تا آنجا پیش رفت که مقامات مذهبی هم بر مخالفت بلاوجه مخملباف معترض شدند.

حتی رهبری هم در آن دوره متذکر شدند که بازی بازیگران قبل از انقلاب اشکالی ندارد اما در نهایت آن هائی که همه کاره عرصه هنر بودند، حرف خود را به کرسی نشان دادند تا آنجا که وزیر ارشاد وقت، محمد خاتمی می گوید اگر هنرپیشه قبل از انقلاب نماز هم بخواند قبول نیست! اما داستان فیلم برزخی ها برخلاف گفته مسعودشاهی تنها یک مقصر نداشت، او می گوید: «من می خواهم بگویم که فیلم «برزخی ها» را محسن مخملباف از پرده پایین کشید. حاکمیت آن زمان در مخملباف حمایت می کرد و همان زمان در سینما نقش گرفت.»

انقلاب اسلامی از سینما کمترین بهره را نبرد

انقلاب اسلامی از سینما کمترین بهره را نبرد. مخالفت با فیلم برزخی ها از سوی حاکمیت نبود بلکه از سمت کسانی بود که بعدها زمینه ساز جریانی شدند که مخملباف بخش کوچکی از آن محسوب می شد. در حقیقت دلیل مخالفت با فیلم برزخی ها نه حضور بازیگران قبل از انقلاب در آن بود و نه احساس ترس مخملباف از حضور هنرمندان کاربلد در این عرصه که خودش بعدها به آن اعتراف کرد بلکه دلیل این همه اختلاف و هیاهو چیزی فراتر از آن بود که می توان از آن به عنوان جریان یاد کرد. البته جریانی که مخملباف در آن پیش رو بود.

راز اصلی مخالفت با فیلم برزخی ها پیام فیلم بود که در آن هنرمندان قبل از انقلاب با نظام اسلامی بیعت می کردند و کلیدواژه اصلی در مخالفت با این فیلم در بیعت هنرمندان قبل از انقلاب با نظام شکل گرفت. در حقیقت

سینمایی به اسم نظام و به کام دیگران

مدیران و سینماگران آن دوره در حالی معترض به مدیریت سینمایی آن دوره اند که متذکر نمی شوند دهه ۶۰ آغاز مسیر سینمایی در ایران بود و قرار بود وام دار نظامی باشد که برای اولین بار در دنیا پا به عرصه وجود می گذاشت؛ حکومتی که هنرش در هنر اسلامی تعریف می شود و اینکه یک نظام سینمایی درست در چنین شرایطی چه مختصاتی باید داشته باشد، در حقیقت برخلاف آنچه سجاده چی و ضیاء هاشمی آن را به حاکمیت ربط می دهند، حیاط خلوتی است که سیم اتصالش با ارزش ها و قواعد اخلاقی مورد توافق در آن دوره متفاوت است و هیچ کدام از تعاریف نظام جمهوری اسلامی را در خود ندارد.

در همان دوره ای که دولت میرحسین موسوی معتقد بود همه باید دولتی باشند، گروهی به واسطه نفوذ خود حیاط خلوتی را ایجاد کردند و به بهانه اینکه فیلم ساختن هزینه دارد، بنیاد سینمایی فارابی را شکل دادند و خیلی راحت در این فضا، خلوتی در دل دولت ایجاد شد و ریل گذاری فرهنگی را ایجاد کردند تا آنجا که تنها مدیرانی که حامی تفکرات آنها بودند، اجازه کار در سینما را داشتند.

فضایی را که سجاده چی به نظام ایدئولوژیک اسلامی انقلاب ربطش می دهد در دست دولت میرحسین موسوی و فارابی بود و تمام فیلم ها باید امکان تماشای آن را فارابی می گرفتند و تجهیزات را به شرط می دادند و همان هائی که بهشتی را تحت فشار می خوانند تنها پای درد دل مدیرانی نشستند که خودشان عامل اصلی اوضاع آن زمان سینما بودند.

سینمای سوسیالیستی یاد عوت از تواین سوسیالیستی به سینما

سجاده چی در اظهارات خود مدعی است که هنر اسلامی میان سوسیالیسم و سرمایه داری به سمت الگوی سوسیالیسم نزدیک بود. شاید این اظهار نظر از آن جهت است که مدیران آن دوره ترجیح می دادند با تواین توبه کرده از کمونیسم کار کنند؛ کسانی که به دلیل سابقه خود برای آنها تهدید محسوب نمی شدند. اما گزینش از میان تواین در آن دوره هم برای خود قاعده و قانون داشت. محدوده سینما، حیاط خلوتی بود که برای حفظ آن ابتدا تمام متخصصان و حتی بازیگران توبه کرده از دنیای فیلمسازی باید حذف می شدند.

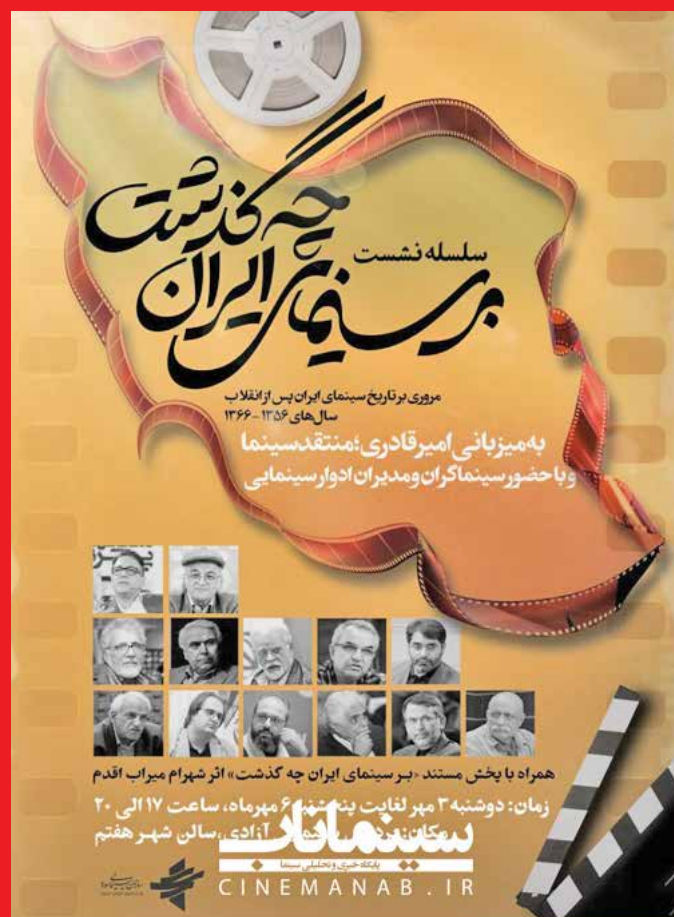
همان اتفاقی که برای فیلم «برزخی ها» رخ داد و به پای نظام نوشته شد. همان کاری که قطب زاده بعد از ورود به تلویزیون انجام داد و بسیاری از ذخایر انقلاب و افراد مؤثر را از تلویزیون اخراج کرد.

بنابراین تذکر قادری مبنی بر اینکه جریان روشنفکری هم سینما را حرام می دانست دقیقاً به فضایی اشاره دارد که چپ ها و روشنفکران در جامعه ایجاد کرده بودند. اختناقی که طی یک دهه بر جریان فرهنگی و سینما توسط چپ ها حاصل شده بود. در دهه دوم طلبکاران معترض شدند. همچنین شک های در جامعه شکل گرفت که ذائقه سازی و فرهنگ سازی توسط آنها در جامعه برای آینده طرح ریزی شد.

هوشنگ گلمکانی در حالی از نبود امنیت شغلی برای هنرمندان گلابه می کند که سرنوشت شغلی خود را مرور می کند و کنایه او به بحث حاکمیت و سانسور نیز به گونه ای است که به درستی مشخص نمی کند چه کسانی این شرایط را رقم زده اند. او سینمای پس از انقلاب را فرایندی یواشکی می خواند که در آن دوره گلمکانی مجبور بود در شرایطی مجله سینمایی خود را منتشر کند که اعتبار

نگاهی به سلسله نشست های مستند «برزخی سینمای ایران چه گذشت؟»

تندروهای دیروز معترضین امروز!



سلسله نشست
برزخی سینمای ایران
چه گذشت

مروزی بر تاریخ سینمای ایران پس از انقلاب
سال های ۱۳۵۶ - ۱۳۶۶

به میزبانی امیر قادری: منتقد سینما
و با حضور سینماگران و مدیران ادوار سینمایی

همراه با بخش مستند «برزخی سینمای ایران چه گذشت» اثر شهرام میراب اقدم
زمان: دوشنبه ۳ مهر لغایت پنجشنبه ۶ مهرماه، ساعت ۱۷ الی ۲۰
بستکبانان: تهران، آذین، سالن شهر هفتم

پانزدهمین و هجدهمین سالگرد
CINEMANAB . IR

هائیه شجاعی زند

نویسنده



شکایت مخملباف و دوستانش در عرصه مدیریت فرهنگی تا آنجا پیش رفت که مقامات مذهبی هم بر مخالفت بلاوجه مخملباف معترض شدند. حتی رهبری هم در آن دوره متذکر شدند که بازی بازیگران قبل از انقلاب اشکالی ندارد اما در نهایت آن هائی که همه کاره عرصه هنر بودند حرف خود را به کرسی نشان دادند تا آنجا که وزیر ارشاد وقت، محمد خاتمی می گوید اگر هنرپیشه قبل از انقلاب نماز هم بخواند قبول نیست!

مجموعه مستند هشت قسمتی «برزخی سینمای ایران چه گذشت» اثر شهراب میراب، بهانه ای شده است تا جمعی از کارگردانان، مدیران و اهالی سینما به همت سازمان سینمایی سوریه با هدف وا کاوی شیوه شکل گیری و مدیریت سینمای ایران پس از انقلاب گردهم بیایند.

در این نشست سینمایی دهه ۶۰ مورد بررسی قرار گرفت؛ دهه ای که امیر قادری، منتقد سینما، به آن نگاه منتقدانه دارد و در مقابل، فریدون جیرانی نگاهش را به سینمای دهه ۶۰ عاشقانه توصیف می کند.

دورانی که ریل گذاری سینمای ایران را رقم زدند و امروز نسل جدید محصول همان دوران را به نظاره نشسته است.

مهدی سجاده چی فیلمنامه نویسی، سینمای دهه ۶۰ را سینمای افراط و تفریط می خواند. او در تفسیر نگاه انقلاب به سینما بر بنیان های عقیدتی تأکید می کند و مدعی است که در آن دوره هر کاری که موجب غفلت از یاد خدا می شد به نوعی لهو و لعب محسوب می شود و چرا مردم نباید سرگرم چیزی مانند سینما باشند.

وی در پاسخ به این سؤال قادری که روشنفکران هم در آن دوره سرگرمی را حرام می دانستند، می گوید: سینما و تلویزیون دو پینگ حکومت ها برای تحمیت توده ها است.

سجاده چی معتقد است حکومت برای کنترل سینما و وجود اجتناب ناپذیر آن در جامعه نیاز بود تا با سینما کنار بیاید و آن را بپذیرد. او با اشاره به دوران مدیریت بهشتی یادآور می شود که سینمای ایران با نزدیک شدن به سینمای سوسیالیسم راه خود را ادامه داد.

در تشریح اوضاع آن زمان سید ضیا هاشمی جهت گیری سجاده چی را پی می گیرد و معتقد است مدیران سینما در دهه ۶۰ از ترس گروه فشار به سینماگران فشار می آوردند تا نتوانند به حیات خود ادامه دهند.

پایان توقیف ۱۰ ساله

«سرزمین کهن» از تلویزیون رفت
«سرزمین مادری» به تلویزیون آمد

پروژه‌ای با ۱۰ سال فراز و فرود

«سرزمین مادری» که نویسندگی و تهیه‌کنندگی آن را به ترتیب علیرضا طالب‌زاده و محمد مسعود به عهده داشته‌اند، در فاصله سال‌های ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۲ ساخته شده است و در حال حاضر چهارشنبه هر هفته دو قسمت از آن به صورت اختصاصی از پلتفرم تلویزیون به صورت رایگان پخش می‌شود. اگرچه زمان تولید این سریال پنج سال بوده است؛ اما در سال‌های مختلف به قدری دست‌خوش تغییر و تحول شده است و به‌اندازه‌ای پیرامون آن جلسه برگزار شده و رایزنی صورت گرفته است که وقتی در مورد آن صحبت می‌شود، به راحتی می‌توان از یک پروژه ۱۰ ساله سخن گفت.

سریال «سرزمین مادری» شامل سه فصل ۲۰ قسمتی است که به گفته کارگردان، برای اینکه هیچ سوءتفاهمی پیش نیاید اصلاحات کامل را که اغلب به تغییر اسامی برمی‌گشت. انجام داده است و سوءتفاهم‌ها برطرف شده است و دیگر تصورات اشاره به افراد خاصی پیش نمی‌آید.

این سریال که به گفته کمال تبریزی یکی از شاخص‌ترین آثار کارنامه وی است، در پرداخت و اجرا بسیار قوی عمل کرده است و تمامی جزئیات آن از انتخاب شخصیت‌ها و دیالوگ تا لباس و گریم بازیگران به شایستگی هر چه تمام‌تر بازتاب یافته است. در این سریال شهاب حسینی، جواد عزتی، بابک حمیدیان، الهام حمیدی، امیرآقای، مهدی شادمان، نیکی کریمی، محمد رضا فروتن، محسن تانابنده، پژمان بازغی، شبنم قلی‌خانی، ژیا قاسمی، مرحوم پرویز پورحسینی، حسین محبوب، فرهاد قائمیان، هنگامه قاضیانی، حسن پورشیرازی، جعفر دهقان، فرشته صدرغرافی، علیرضا خمسه، میترا حجار، رضا کیانیان، هومن سیدی، سام درخشانی، سعید راد، لیلیا زارع، مهران رجبی، ترلان پروانه، ارسلان قاسمی، پریش نظریه، حسین مهری، محمود بنفشه‌خواه، کوروش سلیمانی، شهرام قائدی، امیرحسین آرمان، مرحوم حسین محب‌اهری، مهرداد ضیایی، صالح میرزاآقایی، رضا بنفشه‌خواه و ده‌ها بازیگر مطرح دیگر ایفای نقش کرده‌اند.

«سرزمین مادری» به‌عنوان یکی از سریال‌های پرهزینه تلویزیون، اگرچه بعد از یک دهه توقیف به پخش رسیده است، اما می‌توان به پخش آن از تلویزیون با وجود آسیب‌هایی از قبیل تعداد محدود بیننده، امیدوار بود؛ چرا که با وجود شبکه‌های نمایش خانگی، این روزها تماشاگر سریال‌ها بر بستر فضای مجازی با استقبال چشمگیری مواجه شده است. با وجود رفع تمامی موانع و طبق اظهارات عوامل این سریال پیرامون اصلاحات انجام شده، باید باز هم منتظر ماند و دید سریال جدید تلویزیون-که همچنان در تیزرهای ابتدایی آن عنوان «گروه فیلم و سریال شبکه سه سیماتقدیم می‌کند» به چشم می‌خورد-

تا چند قسمت پیش می‌رود تا کجا ادامه خواهد داشت!

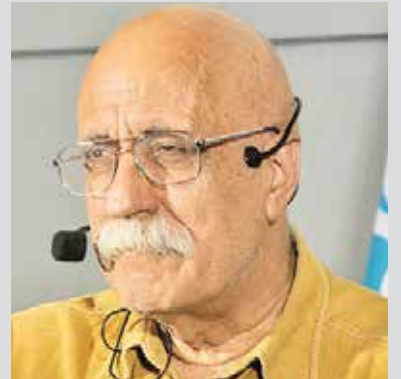
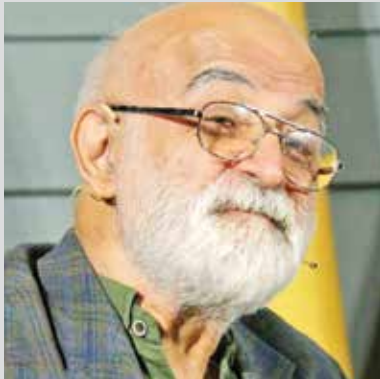
پهنای شریفی

روزنامه نگار

سریال «سرزمین مادری» به کارگردانی کمال تبریزی که پیش از این با نام «سرزمین کهن» تولید و از شبکه سه سیمای پخش شده بود، پس از ۱۰ سال توقیف در تلویزیون، در پلتفرم تلویزیون برای مخاطبان به نمایش گذاشته شد. این سریال که به روایت وقایع سیاسی ایران از دهه بیست تا پیروزی انقلاب اسلامی می‌پردازد، درباره پسر بچه‌ای به نام «رهی» است که بعد از بمباران دهکده‌ای توسط نیروهای متفقین، از زیر آوار بیرون کشیده شده و پس از چند روز مراقبت توسط مادرش، راهی تهران می‌شود و سال‌ها بعد در یک خانواده توده‌ای بزرگ می‌شود. در ادامه این داستان آمده است که ره‌ی پس از مواجه شدن با ماجراهایی، به خانواده‌ای درباری سپرده می‌شود و کم‌کم به هویت واقعی خود پی می‌برد و در ادامه به خانواده‌ای مذهبی می‌رود و داستان‌های دیگری برای او رقم می‌خورد.

اصلاحات انجام شد اما سریال به تلویزیون بازنگشت!

پخش «سرزمین مادری» در دی ماه ۱۳۹۲ شروع شد و پس از پخش چهار قسمت، به دلیل برداشت متفاوت مخاطبان از دیالوگ یکی از شخصیت‌ها، موجی از اعتراضات را در مناطق لرزشین در استان‌های خوزستان، چهارمحال و بختیاری، اصفهان و در میان شخصیت‌های تأثیرگذار ایجاد کرد و سریال به منظور انجام اصلاحات متوقف شد. موضوع تا جایی ادامه یافت که رئیس وقت صداوسیما نیز در میان مردم مناطق بختیاری حضور یافت و وعده‌ای از مدیران صداوسیما نیز برکنار شدند؛ اما هیچ کدام از این رخدادها منجر به پخش مجدد سریال از تلویزیون نشد و پس از کش و قوس فراوان از آنتن شبکه سه حذف شد. کمال تبریزی نیز در واکنش به اعتراضات گفته بود: «اسامی شخصیت‌های این سریال صرفاً نام خانوادگی افراد است و اشاره‌ای به هیچ‌یک از اقوام غیور و دلاور کشور ندارد؛ قهرمان اصلی سریال که نقش مهم و مؤثری در نهضت خرداد و همراهی با روحانیت و امام (ره) دارد، از همین خانواده بختیاری است و قضاوت درباره شخصیت‌های مثبت و منفی این سریال، به صبر و حوصله بیشتری احتیاج دارد.» تاخیر در پخش «سرزمین مادری» به قدری طولانی و زمان‌بر شد که با وجود دارا بودن محتوای عامه‌پسند، خاطره‌انگیز و تاریخی، به فراموشی سپرده شد و انتظارات برای تماشای آن به پایان رسید؛ تا اینکه مدتی قبل خبر پخش آن از تلویزیون در گوشه و کنار پیچید و سرانجام از تلویزیون سردآورد. سریال پرچاشیه و پر بازیگر دهه ۸۰ در حالی از تلویزیون پخش می‌شود که بسیاری از بازیگران چهره و شاخص آن از میان ما رفته‌اند و برخی دیگر نیز دوره جدیدی از زندگی را سپری می‌کنند و اکنون با شکل و شمایل جدید در دیگر سریال‌ها و آثار سینمایی نقش آفرینی می‌کنند.



ممنوع‌الکاری و درجه‌بندی، آثار دستاورد مدیریت تندر و هوای دیروز

تحلیل فخری زاده روایت دقیقی است از فضایی که مدیران سینمایی به اسم نظام جمهوری اسلامی در عرصه فرهنگی فراهم کردند؛ روایتی که فخری زاده آن را دهه ظلم می‌خواند. او می‌گوید: آقایانی که در دهه ۶۰ مدیریت سینما را برعهده گرفتند، دو کار انجام دادند: ممنوع‌الکاری که تا پیش از انقلاب آن را نشنیده بودیم و دیگری درجه‌بندی که هر دو از نظر من کنترل سینما بود که صدایی از کسی بلند نشود. در ممنوع‌الکاری مشخص بود که قوه قضائیه در قوه مجریه ورود می‌کند و دوستان می‌دانستند، اما آنقدر سرشان شلوغ بود که نمی‌خواستند وارد بازی شوند. با این تفاسیر مشخص است که گرداننده اصلی سینما در آن دوره همان مدیران معترض دیروز سینما هستند.

دور از واقع نیست اگر آن‌هایی که دهه ۶۰ با لباس اسلام‌گرایان تندر، مردم را از دین زده کردند و از دهه ۷۰ به بعد در لباس روشنفکران مترقی به تمسخر ارزش‌های دینی مردم پرداختند امروز کاسبان دوقطبی جامعه بنامیم. در حقیقت زمینه و شرایط دوقطبی امروز جامعه را تنها باید در عملکرد مدیران سینمایی دهه ۶۰ دید. روند مدیریتی که امروز یک جامعه دوست و چنددسته را ایجاد کرده است. نفاق رفتاری که فعالان عرصه فرهنگ و هنر دهه ۶۰ آنقدر نقش خود را خوب بازی کردند که امروز با اقتدار مصاحبه می‌کنند و همه چیز را به گردن شرایط سیاسی، اجتماعی آن دوره می‌اندازند اما حافظه تاریخی جامعه فراموش نمی‌کند که روشنفکران امروز جامعه همان کسانی‌اند که می‌گفتند هنرمند قبل از انقلاب اگر نماز هم بخواند قبول نیست.

جریان مخملباف شخص نبود بلکه جریانی بود که این جریان در دهه هفتاد رنگ عوض کردند و تلاش داشتند تا انقلاب اسلامی از سینما کمترین بهره را نبرد. شاهد مثال این ادعا آجایی است که وزیر آمریکا بعد از خاتمی طی مصاحبه‌ای می‌گوید: «۱۱ سال است نگذاشته‌ایم انقلاب ایران از طریق سینما به دنیا صادر شود.»

معترضان امروز در دهه شصت،

می‌خواستند سینما را به مسجد تبدیل کنند!

جیرانی هم همانند بسیاری از اهالی سینما و مدیران دیروز این عرصه، فضای فیلمسازی در دهه ۶۰ را بسته توصیف می‌کند و می‌گوید: «در دهه ۶۰ تفکری در سینما جریان داشت که می‌گفت سینما باید تبدیل به مسجد شود». وی به درستی شرایط و فضای آن روزها را توصیف کرده است چرا که دقیقاً در آن دوره گروهی در لباس مدیر فرهنگی با نمایش تصویری بسته در قالب اسلام‌گرایان تندر، ارزش‌ها و نظام ایدئولوژیک انقلاب اسلامی را در اذهان به انحراف کشاندند. تفکراتی که بعد از یک دهه رنگ عوض کرد و لباس روشنفکران معترض را به تن کرد. همان‌هایی که فشار و تصمیمات دیکتاتوری آن دوره را به نظامی بسط می‌دهند که این نظام در آن دهه به مدیران فرهنگی اش اعتماد کرد. همان گونه که مهدی فخری زاده می‌گوید: اواخر دهه پنجاه به طور کلی دولت غایب بود و نقش چندانی در شکل‌گیری سینما نداشت. سینما در آن دوره در دست کسانی بود که در حلقه شکل‌گیری انقلاب اسلامی هیچ نقشی نداشتند اما به یکباره بعد از انقلاب همه کاره سینمای آن شدند و به قول فخری زاده کسانی که بعد از جمهوری اسلامی انقلابی شدند.



جمعه

ایران

• مدیر مسئول: محمدحسن روزی طلب
• سردبیر: محمدصادق علیزاده
• معاون فنی: محمدملاعلی اکبری
• دبیر تحریریه: ونوس بهنود
• دبیران:
• سید پویا هاشمی (گزارش و گفت‌وگو)
• صادق رخ‌فرد (تاریخ)

• محمدعلی یزدانبار (کتاب)
• آیه طائبی (زندگی)
• فاطمه سادات رضوی (طنز)
• فرناز اینانلو (زنان)
• زینب فروزنده (زوم)
• فاطمه کهربایی (فرهنگ)

• تلفن: ۸۸۷۶۱۷۲۰ شماره: ۸۸۷۶۱۲۵۴ ارتباط
مردمی: ۸۸۷۶۹۰۷۵
• پیامک: ۳۰۰۰۴۵۱۲۱۳ روابط عمومی
• نشانی: تهران خیابان خرمشهر، شماره ۲۰۸
• صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۵۳۸۸
• انتشارات مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران:
۸۸۵۴۸۸۹۲-۵

مرد تکرارناپذیر سینمای ایران

آتیلای پسیانی ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۶ در خانواده‌ای هنرمند و فرهنگ دوست متولد شد. او در سال ۶۱ در رشته کارگردانی و بازیگری تئاتر از دانشگاه تهران در مقطع لیسانس فارغ التحصیل شد. پسیانی فرزند مرحوم جمیله شیخی زنجانی از بازیگران زن قبل از انقلاب بود. قطعاً در مسیر هنری اش راه مادر را به خوبی ادامه داده است.

همان‌طور که در ابتدا مسیر بازیگری اش فردوس کاویانی که اتفاقاً او را هم به تازگی از دست داده ایم در باره او می‌گوید: از ابتدا هم مشخص بود که آتیلا پسیانی از مادرش هنر را به ارث برده و بازیگر توانمندی است. از دوران کودکی به تشویق پدر و مادر هنرمند و فرهنگ دوستش در نمایش‌های مدرسه بازی کرد.



زینب رازدشت
روزنامه‌نگار

سینمایی اش را به نام «مرگ سفید» به کارگردانی حسین زندیاف تجربه کرد و در سال ۱۳۶۵ سومین تجربه سینمایی خود را در کنار جمشید مشایخی، پرویز پورحسینی و آتش تقی‌پور به دست آورد. از دیگر فیلم‌های موفقش که آتیلا پسیانی در آن حضور داشته می‌توان به «گاو خونی»، «آب و آتش»، «آتش بس ۱ و ۲»، «چه کسی امیر را کشت»، «از رئیس جمهور پاداش نگیرید»، «سیانور»، «آشوب»، «پیتزا مخلوط»، «مجردها» و... اشاره کرد. همچنین از آخرین فعالیت‌های وی در سینما تا به امروز می‌توان به فیلم «سلفی با دموکراسی» به کارگردانی و تهیه‌کنندگی علی عطشانی محصول سال ۱۳۹۸، «سینمایی «سیاه باز» به کارگردانی حمید همی محصول سال ۱۳۹۹ اشاره کرد. آتیلا پسیانی نخستین فعالیت حرفه‌ای

در دوران دبیرستان در جلسه‌های انجمن ادبی و اجرای نمایشی شرکت می‌کرد. او نزد استادان تئاتر به آموختن و تمرین تئاتر پرداخت و به استخدام رسمی اداره تئاتر زمان پهلوی درآمد.

این هنرمند توانا فعالیت حرفه‌ای خود را از سال ۱۳۵۶ در سن ۲۰ سالگی آغاز کرد. او در طی ۴۳ سال فعالیت ۷۶ فیلم سینمایی، ۴۰ تئاتر و ۶۳ مجموعه تلویزیونی را در کارنامه هنری اش به نمایش گذاشته و در شبکه نمایش خانگی هم با ۵ اثر حضور داشته است.

پسیانی در سال ۱۳۶۲ با بازی در فیلم «عفریت» کاری از فرشید فلک‌نازی وارد سینما شد و در سال ۱۳۶۲ دومین فیلم

خود را با سریال «لحظه» کاری از محمد صالح علا و حضور در تئاتر را هم از سال ۱۳۶۳ با نمایش «هفت خوان رستم» شروع کرد. پسیانی در سریال «لحظه» با مادرش (جمیله شیخی) و دیگر بازیگرانی چون فرامرز قریبیان، آهو خردمند، محبوبه بیات، هوشنگ توکلی، خسرو شکیبایی و... همبازی بود.

او در این سریال توانست توانایی و استعداد هنری خود را به بسیاری از منتقدان نشان دهد و از همان سال برای بسیاری از مجموعه تلویزیونی‌ها دعوت شد. آتیلا پسیانی از اولین کار تلویزیونی تا سال ۱۳۷۷ و سریال «هفت سنگ» کاری از عبدالرضا نواب صفوی که باعث شناخته شدن چهره اش شده بود در ۱۲ اثر دیگر نیز به ایفای نقش پرداخت.

پسیانی با سریال‌های «آرام می‌گیریم»، «رستگاران»، «راه بی‌پایان» و «زیر تیغ» به شهرت دست یافت و توانست مخاطبان بسیاری را به خود جذب نماید.

شاید حتی به رخ کشیدن هنر بازیگری پسیانی برای مخاطب در «گمگشته» باشد؛ جایی که وی دو نقش همزمان را بازی کرد و در عین حال برای مخاطب باورپذیر بود. «چهاردیواری» حضور متفاوت و کم‌دی آتیلا پسیانی مقابل دوربین سیروس مقدم بود؛ نقشی که تقی تاکسی را به یکی از خاطرات خوب نوروز ۱۳۸۹ تبدیل کرد. اولین هنرنمایی آتیلا پسیانی بر صحنه تئاتر به سال ۱۳۶۳ و نمایش «هفت خوان رستم» برمی‌گردد. از آن سال تا امروز تعداد آثار آتیلا پسیانی در تئاتر کمتر از آثار

سینمایی و تلویزیونی او است، اما صحبت‌ها و مصاحبه‌های او همیشه نشان از اولویت تئاتر نسبت به دیگر عرصه‌های بازیگری دارد. آتیلا پسیانی با فاطمه نقوی بازیگر ازدواج کرد و یک خانواده چهارنفره هنرمند دارد. دخترش ستاره پسیانی از بازیگران سینما و تلویزیون و پسرش خسرو پسیانی از بازیگران تئاتر است. پسیانی همیشه در مورد شغل و کم‌کاری اش می‌گفت: «من حرفه دیگری دارم. خارج از بازیگری، طراحی داخلی می‌کنم و بخشی از نیازهای مادی ام را از این راه تأمین می‌کنم به همین دلیل لازم نیست هر نقشی را بپذیرم و کم‌کارم و سعی می‌کنم گزیده‌کار باشم.»

آتیلای پسیانی چهار دوره عضو هیأت مدیره خانه تئاتر و چند دوره نیز عضو شورای مرکزی انجمن بازیگران خانه سینما بوده است. او همواره در فعالیت‌های صنفی سینما حضور داشته است. او سفیر انجمن خیریه حامیان کودکان نقص ایمنی بود و به عنوان سفیر این انجمن در عرصه سینما و تئاتر فعالیت می‌کرد. مهم‌ترین خصوصیات پسیانی بی‌زاری از یکنواختی است که گاهی موجب حالت تهاجمی در رفتارش می‌شد. از زندگی و کارهای معمولی و عادی متنفر و هیجان‌چاشنی روزانه زندگی اش بود.



پسیانی همیشه در مورد شغل و کم‌کاری اش می‌گفت: من حرفه دیگری دارم. خارج از بازیگری، طراحی داخلی می‌کنم و بخشی از نیازهای مادی ام را از این راه تأمین می‌کنم به همین دلیل لازم نیست هر نقشی را بپذیرم و کم‌کارم و سعی می‌کنم گزیده‌کار باشم